

هو اعلىم



آموزه‌هاى مکتب غدیر

در فرهنگ تشیع

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامه آية الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی «مفسر الله سوره»

و حضرت آية الله حاج سید محمد حسن حسینی طهرانی «مفسر الله سوره»

کرده موضوع بندي علوم و مبانى اسلام و تشيع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو اعلىم



آموزه‌های مکتب غدیر

در فرهنگ تشیع

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی «قدس الله سره»

و حضرت آیه الله حاج سید محمد حسن حسینی طهرانی «قدس الله سره»

کرده موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزَلِيًا بِأَبْدِيَّتِهِ، وَأَبَدِيًّا بِأَزَلِيَّتِهِ، سَرْمَدًا بِإِطْلَاقِهِ، مُتَجَلِّيًا مَرَايَا
أَفَاقِهِ، حَمْدَ الْحَامِدِينَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَجَمِيعَ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ عَلَى سَيِّدِنَا
وَنَبِيِّنَا أَصْلِ الْوُجُودِ وَعَيْنِ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ، أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَأَدَلِّ الدَّلَائِلِ وَمَبْدَأِ
الْأَنْوَارِ الْأَزَلِيِّ وَمُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْكَمَالِيِّ، غَايَةِ الْغَايَاتِ، الْمُتَعَيِّنِ بِالشَّشَنَاتِ، أَبِ الْأَكْوَانِ
بِفَاعِلِيَّتِهِ وَأُمَّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ، الْمَثَلِ الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ، هَيُولَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي،
رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَنُورِ الْأَشْبَاحِ، خَالِقِ إِصْبَاحِ الْغَيْبِ، رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ، مُحْتَدِ التَّسْعَةِ وَ
التَّسْعِينَ، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ، صَاحِبِ لِيَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ،
الْمُبْرَقِعِ بِالْعِبَاءِ، حَبِيبِ اللَّهِ، مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ.

وَعَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ وَمَشْرِقِ الْأَنْوَارِ، الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ اللَّاهُوتِيَّةِ، السِّيَاحِ
فِي الْفِيَا فِي الْجَبْرُوتِيَّةِ، الْمُصَوِّرِ لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيَّةِ، الْوَالِيِ لِلْوِلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ، أُنْمُودَجِ
الْوَاقِعِ، وَشَخْصِ الْإِطْلَاقِ الْمُنْطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَالْأَفَاقِ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ
الْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالصُّدِّيْقِينَ، صُورَةَ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَادَّةَ الْعُلُومِ الْغَيْرِ
الْمُتَنَاهِيَّةِ، الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ، الْبَاطِنِ بِالْقُدْرَةِ وَالشَّانِ، بِسَمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ، فَاتِحَةِ
مُصْحَفِ الْوُجُودِ، حَقِيقَةِ النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَاتِبِ الْإِنْسَانِيَّةِ، حَيْدَرِ آجَامِ
الْإِبْدَاعِ، الْكَرَّارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ، السَّرِّ الْجَلِيِّ وَالنَّجْمِ الثَّاقِبِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ،
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

صلوات معروفة محيي الدين عربي (قدس الله سره)

فہرست مطالب و موضوعات

فهرست مطالب و موضوعات آموزه‌های مکتب غدیر در فرهنگ تشیع

عنوان

صفحه

مقدمه

۱۹ - ۲۶

- ۲۲..... غدیر در بیان رسای علامه طهرانی
- ۲۴..... معرفی مقاله حاضر

فصل اول

نگاهی اجمالی به واقعه غدیر و کیفیت ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۷ - ۵۹

- ۳۱..... نزول جبرئیل در غدیر خمّ و توقّف رسول خدا صلّی الله علیه و آله
- ۳۲..... خطبه رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غدیر خمّ
- ۳۷..... قصیده آیه الله کمپانی در مسئله غدیر
- ۴۰..... بیان چند نکته اساسی در مسئله امام و ولایت
- ۴۰..... یک. تجلّی قاعده لطف پروردگار در غدیر خمّ
- ۴۲..... دو. جنبه عقلانی و فطری در نصب امیرالمؤمنین به ولایت
- ۴۵..... ایراد علامه طباطبائی بر استفاده رجوع به أعلم از آیه

- توضیح نظریه علامه طباطبایی ۴۶
- نقد علامه طهرانی بر تعلیقه علامه طباطبایی ۴۷
- نقد آیه الله طهرانی بر کلام علامه طباطبایی ۵۱
- در صورت وجود ارجح و اعلم رجوع به مرجوح غیر اعلم جائز نیست ۵۱
- رجوع شیعیان به امام محمد تقی بعد از شهادت حضرت رضا علیهما السلام ۵۲
- بازگشت مسائل شریعت و مسئله اطاعت به حکم فطرت ۵۵
- عدم امکان نصب جاهل یا غیر اعلم برای اطاعت ۵۶
- لزوم اطاعت ابوذر از سلمان نه بالعکس ۵۷

فصل دوّم

پیام‌های مکتب غدیر

۶۱ - ۲۳۶

- اهمیت واقعه غدیر در تاریخ اسلام و تاریخ بشر ۶۳
- نگرشی اجمالی بر تفسیرهای مختلف از واقعه غدیر ۶۳
- تفسیر اول: غدیر صرفاً توصیه به اهل بیت است ۶۴
- تفسیر دوّم: غدیر، برای معرفی مرجعیت دینی! ۶۴
- نقد تفسیر دوّم: موقعیت و جایگاه امام معصوم علیه السلام در مکتب تشیع ۶۶
- وابستگی هویت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم ۶۸
- تفسیر سوّم: غدیر صرفاً تعیین حاکمیت بعد از پیامبر ۶۹
- تأملی در تفسیر حقیقی از واقعه غدیر ۷۱
- متوقف نشدن جریان غدیر در صورت عدم حاکمیت ظاهری امام علیه السلام ۷۱
- تشابه دوره غیبت امام زمان با دوره خانه نشینی امیرالمؤمنین علیهما السلام ۷۲
- علت شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز جماعت ابوبکر (ت) ۷۵
- حقیقت ولایت به جسم امام نیست ۷۶
- تربیت نفوس بشر، مهم‌ترین هدف رسالت بیست و سه ساله پیغمبر ۷۸
- مسئله حکومت، یکی از زیر مجموعه‌های رسالت پیامبر ۷۹
- رسالت پیامبر برای بیرون کشیدن توجّه مردم از علل و اسباب طبیعی ۸۱
- خلأ مسائل تربیتی در حکومت‌های دنیا ۸۱

- رسالت اولیاء الهی در امتداد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (ت) ۸۳
- بی تفاوتی حکومت‌های دنیا به تکامل انسان! ۸۴
- نامهٔ علامه طهرانی به آیه الله خمینی درباره شرایط حکومت اسلامی (ت) ۸۴
- کلام آیه الله خامنه‌ای درباره حضرت علامه طهرانی رحمة الله علیه ۹۰
- روز غدیر برای رشد و ارتقاء نفوس ۹۱
- واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار توسط امیرالمؤمنین ۹۴
- توضیح دعای عرفه: «لَمْ تُخْرِجْنِي... فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ» ۹۶
- ضرورت تبلیغ پیام‌های غدیر برای مردم تشنه دنیا ۱۰۱
- مهم‌ترین پیام‌های غدیر**
- پیام اول: اتحاد و پیوند رسالت و امامت و نبوت به ولایت** ۱۰۳
- همگامی ولایت و نبوت در مقامات معصومین علیهم السلام ۱۰۵
- ولایت، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله دین ۱۰۶
- پیام دوم: غدیر، محل ظهور حقائق مخفی، و بواطن مخفی** ۱۰۷
- معنای روایات وارده بر اینکه «علی قسیم الجنة و النار» ۱۰۸
- معنای اول: از نقطه نظر عمل ۱۰۸
- معنای دوم: از نقطه نظر حبّ و بغض ۱۰۹
- معنای «وسیله» در روایت پیامبر اکرم ۱۱۲
- معنای سوم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق ۱۱۴
- پیام سوم: غدیر، صراط مستقیم و شاهراه اعلی انسانیت به مقام عرفان و ولایت کلیه حق** ۱۲۰
- بررسی علت اكمال دین در روز غدیر خم ۱۲۱
- میزان اختیار انسان در قبال اختیار رسول خدا در تصرفات ۱۲۴
- عدم جواز برخی از تصرفات شخصی برای انسان ۱۲۴
- عدم جواز برخی از تصرفات خانوادگی و اجتماعی برای انسان! ۱۲۵
- اختیار مطلق در تمام امور انسان، برای خدا و رسول خدا و امام ۱۲۶
- بیانی دیگر درباره علت تکامل دین در روز غدیر خم ۱۳۰
- ایجاد ربط با امیرالمؤمنین، علت اساسی اكمال دین در روز غدیر ۱۳۰
- بی جان بودن اعمال انسان بدون ربط با ولایت ۱۳۳
- حدیث سلسله الذهب ۱۳۶

- در معنای «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي...» ۱۳۸
- کلام حضرت قاضی: وصول به توحید بدون ولایت محال است! ۱۳۹
- محبی‌الدین: «أقرب الناس إليه عليُّ بنُ أبي طالبٍ، إمامُ العالمِ و سرُّ الأنبياءِ أجمعين» ۱۴۰
- سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلفه و کیفیت وصول به توحید و عرفان ذات حق متعال. ۱۴۱
- عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، با عارف نبوده‌اند و یا از ترس عامه تقیه می‌نموده‌اند ۱۴۲
- نصّ عبارت محیی‌الدین عربی بر امام زمان طبق عقیده شیعه امامیه ۱۴۵
- محبی‌الدین در فتوحات عمل به رأی و قیاس را به شدت محکوم می‌کند ۱۵۰
- دلیل محدث نیشابوری بر تشیع محبی‌الدین، ابطال عمل به رأی و قیاس است ۱۵۱
- بی‌ارزش بودن اعمال انسان بدون اعتقاد به ولایت معصومین علیهم السلام ۱۵۳
- فتح باب وصول به مقام ولایت در روز غدیر ۱۵۸
- پیام چهارم: معرفی جایگاه ولایت در عالم هستی و دعوت به شناخت آن** ۱۶۰
- سؤال علامه طهرانی از معنای «من مات و لم يعرف امام زمانه» و پاسخ علامه طباطبایی ۱۶۱
- ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار ۱۶۴
- تبیین مسئله ولایت در قالب مثال ۱۶۵
- ولایت یعنی سپردن قلب به عقل مدبّر ۱۶۷
- سلوک یعنی پیاده‌سازی هدف پیغمبر در غدیر خم ۱۶۸
- ضرورت قرار گرفتن ولایت به‌عنوان نقطه شروع حرکت انسان ۱۶۹
- پیام پنجم: حریت و آزادی حقیقی بر اثر سر سپردگی و بیعت با حق** ۱۷۰
- لقاء تامّ با حقیقت ولایت، نیازمند عبور از عوالم نفس ۱۷۰
- معنای «زناد قادح» زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷۲
- اجتناب مرحوم علامه از تعریف و تمجیدهای متداوله (ت) ۱۷۷
- عین آزادی است متابعت از امیرالمؤمنین! ۱۷۸
- سفارش امیرالمؤمنین به فرزندش در مورد آزادی ۱۷۹
- عمود خیمه مکتب شیعه بر اساس حریت و آزادی و اختیار ۱۸۰
- رفع اضطراب پس از وفات اولیاء الهی با تکیه بر حریت و آزادی ۱۸۰
- حضرت آیه الله طهرانی، مجسمه حریت و آزادگی ۱۸۳
- پیام ششم: غدیر روز احیاء عقل و جایگزینی تعقل بر احساسات** ۱۸۴
- علت عدم ظهور معجزه از پیامبر در روز غدیر برای تثبیت ولایت ۱۸۷

- ۱۹۱ عدم کفایت مصاحبت با رسول خدا و دیدن کرامات و معجزات
- ۱۹۳ ارتداد همه مردم پس از شهادت پیامبر، مگر سه نفر
- ۱۹۳ پذیرش نماز و زکات و روزه و حج توسط مردم، و عدم قبول ولایت
- ۱۹۶ روز غدیر، روز احیاء عقل
- ۲۰۰ عقل وسیله اتمام حجت بر امامت و ولایت معصومین علیهم السلام
- ۲۰۳ رسالت انبیاء برای تکامل عقول و رسیدن به عقل فعال
- ۲۰۴ پیام هفتم: جاودانگی غدیر با ولایت امام زمان علیه السلام
- ۲۰۵ زنده بودن جریان غدیر تهدیدی جدی برای زرمداران و زورمداران
- ۲۰۶ رابطه انتظار ظهور امام زمان علیه السلام با غدیر
- ۲۰۷ غدیر روز بیعت با امام زمان علیه السلام
- ۲۰۷ تحقق ظهور امام زمان علیه السلام با رسیدن جامعه به حقیقت غدیر
- ۲۰۸ کتاب/امام شناسی علامه طهرانی برای معرفی جایگاه امام به مردم
- ۲۱۱ ندای ملکوتی پیامبر به همه نفوس تا قیامت برای قبولی اخوت و وصایت و خلافت
- ۲۱۳ ولایت و غدیر، یک حقیقت زنده و مستمر
- ۲۱۵ پیام هشتم: غدیر روز سنجش میزان ارادت به مقام ولایت
- ۲۱۵ تمثیل امیرالمؤمنین به سوره توحید و درجات ایمان مردم نسبت به او
- ۲۱۶ درخواست آیه الله حاج سید مهدی روحانی از علامه طهرانی درباره توضیح روایت
- ۲۱۸ خصوصیات کسانی که دارای یک سوّم از ایمان بودند
- ۲۲۳ برخی از خصوصیات های حسان بن ثابت های زمان
- ۲۲۵ خصوصیات افرادی که به دو سوّم ایمان رسیدند
- ۲۲۶ خصوصیات افرادی که به ایمان کامل رسیدند
- ۲۲۷ معاویه در نامه خود به مولا می خواهد ایشان را مورد منقصت قرار دهد
- ۲۲۷ حکایتی از آیه الله طهرانی در حرم امیرالمؤمنین
- ۲۲۹ مفید نبودن صرف برپایی مجالس بدون عمل به کلام بزرگان
- ۲۳۲ مشورت آیه الله میلانی با حاج هادی ابهری در امور مهمه
- ۲۳۳ تألیف کتاب/امام شناسی برای تعیین مسیر در امروز ما!
- ۲۳۴ حقیقت تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۵ غدیر را شروع سال خود قرار بدهیم!

فصل سوّم

جایگاه عید غدیر در اسلام

۲۳۷ - ۲۸۴

- ۲۳۹ پشتوانه منطقی و عقلانی اعیاد اسلامی: فطر، قربان، جمعه و غدیر
- ۲۴۱ سیّد ابن طاوس (ره) روز بلوغ فرزند خود را عید می‌گیرد
- ۲۴۱ معنای عید فطر و عید قربان
- ۲۴۴ عید غدیر، أفضل اعیاد
- ۲۴۷ وجه افضلیت غدیر بر سائر اعیاد، غلبه عقل بر احساسات در غدیر
- ۲۴۸ عید غدیر، روز نزول جمع خیرات و برکات است
- ۲۴۹ ائمّه شیعه و شیعیان، عید غدیر را زنده نگه می‌دارند
- ۲۵۱ عدم اختصاص عید غدیر به شیعیان
- ۲۵۲ عید غدیر، در نزد سائر مسلمین از عامّه
- ۲۵۴ شاهان باید به عوض تاج‌گذاری، عید غدیر را عید کنند
- ۲۵۵ برخی از اعمال و آداب در عید غدیر خم
- ۲۵۶ مصافقه و بیعت با مردم با امیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر
- ۲۵۸ فلسفه شکر‌گزاری از خداوند در روز غدیر
- ۲۶۱ **فضیلت عید غدیر در روایات معصومین علیهم السّلام**
- ۲۶۳ روز غدیر در نزد رسول خدا و جمیع امامان علیهم السّلام، عید است
- ۲۶۵ روایات وارده در افضلیت عید غدیر
- ۲۶۷ ثواب عمل خیر در روز غدیر معادل ثواب هشتاد ماه است
- ۲۷۰ عظمت روز غدیر و ثواب روزه آن
- ۲۷۲ عظمت روز غدیر، و ثواب روزه در آن عید
- ۲۷۲ روایت جمیری در عظمت عید غدیر، و نماز وارد در آن
- ۲۷۴ نماز و دعای وارد در روز عید غدیر
- ۲۷۹ ثواب افطار دادن، در روز عید غدیر
- ۲۸۱ ذهبی و ابن کثیر، ثواب روزه عید غدیر را منکرند
- ۲۸۳ تفاوت حالات اولیای الهی در روز عید غدیر با همه اعیاد اسلامی

فصل چهارم

وظایف شیعیان در قبال عید غدیر

۲۸۵ - ۳۴۸

- روایت حضرت امام رضا علیه السلام در مورد معنای نعیم ۲۸۷
- اهتمام بلیغ علامه طهرانی در رساندن معارف اهل بیت علیهم السلام به مردم ۲۸۹
- مهم ترین وظایف شیعیان در قبال نعمت ولایت**
۱. تبلیغ همگانی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۹۱
- مسئولیت تبلیغ غدیر به نحو و جواب بر همه مسلمانان ۲۹۱
- و جواب تبلیغ غدیر بر همه افراد تا روز قیامت در روایت امام باقر علیه السلام ۲۹۳
۲. تفقه در دین و نشر مبانی و پیام های مکتب غدیر ۲۹۴
- بیان اولین مصداق از روایت: «رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا» ۲۹۴
- تأکید بزرگان بر لزوم اطلاع و آگاهی سالک نسبت به راه و مسیر سلوک ۲۹۶
- توسع معنای اجتهاد در دیدگاه مرحوم قاضی به همه مبانی شریعت، و عدم انحصار آن در مسائل فقهی ۲۹۷
- علت تأکید اولیای الهی بر اتقان در خواندن دروس طلبگی ۲۹۹
- تفاوت میان اولیاء و عرفای الهی با سایر افراد ۲۹۹
- عالم دینی فقط باید امام صادق علیه السلام را در مقابل خود قرار دهد و به او پاسخ گو باشد . ۳۰۱
- نکات و رموز موفقیت طلاب علوم دینی در توصیه های آیه الله طهرانی**
- نکته اوّل: هدف و مقصد، امام زمان علیه السلام است و بس! ۳۰۲
- نکته دوّم: لَبّیک گویی اهل علم به امیرالمؤمنین با استقامت و صبر بر ناملایمات ۳۰۴
- نکته سوّم: توقع امام زمان از طلاب این است که ایّام آل محمد را دستگیری کنند ۳۰۶
- نکته چهارم: ضرورت اتقان در دروس و مجهّز شدن به منطق و برهان ۳۰۷
- نکته پنجم: قیّم نپنداشتن خود برای دین! ۳۰۷
- نکته ششم: پرهیز از خیانت به مکتب ائمه علیهم السلام ۳۰۸
- نکته هفتم: افراد فهیم جامعه در پی طلبه حرّ و آزاد می گردند، نه طلبه در بند پست و مقام ... ۳۰۹
- نکته هشتم: ابلاغ پیام غدیر به عهده علماء و اهل علم ۳۰۹
- نکته نهم: عمامه گذاری طلاب علوم دینی از منظر علامه طهرانی ۳۱۰

۳۱۲	۳. تعظیم شعائر مکتب تشیع
۳۱۲	وجوب تعظیم شعائر مکتب تشیع همچون عید غدیر خم
۳۱۳	سیره حضرت آیه الله طهرانی در برپایی مجالس غدیریه
۳۱۵	بیان دومین مصداق از روایت: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»
۳۱۶	مطالبی مهم در آداب مجالس معصومین علیهم السّلام
۳۱۶	مطلب اوّل: برقراری مجالس با محوریت مسئله توحید
۳۱۶	مطلب دوم: ضرورت رعایت آرامش و پرهیز از هیاهو در مجالس
۳۱۸	مطلب سوم: تناسب موضوع سخنرانی با مجلس امام علیه السّلام
۳۱۹	مطلب چهارم: استفاده از مجلس برای شکوفایی استعدادهای کمال، نه تکرار مکررات
۳۲۱	مطلب پنجم: ذکر روایات معرفتی و عدم اکتفاء به ذکر معجز
۳۲۳	مطلب ششم: پرهیز از طرح مسائل اعتباری و توهمی و تعظیم شخصیت افراد
۳۲۴	روز غدیر یعنی تجدید بیعت با ولایت
۳۲۵	نام‌گذاری اولاد امام حسین به نام علی، برای احیاء ذکر امیرالمؤمنین
۳۲۷	۴. حفظ حریم امام علیه السّلام
۳۲۷	امام علیه السّلام یگانه ناموس عالم تکوین و تشریح
۳۲۷	عزم راسخ حضرت علامه در حفظ حریم ولایت و تبلیغ شعائر دینی
۳۲۸	لزوم داشتن غیرت بر حریم امام علیه السّلام
۳۳۰	خطر دست آویز قرار دادن امام زمان، برای دست یابی به مسائل دنیوی
۳۳۱	بطلان نظریه تقدیم حفظ نظام اسلامی در دوران امر بین حفظ امام زمان و حفظ اسلام
۳۳۳	حرمت استعمال لفظ امام به صورت مطلق، بر غیر از امام معصوم
۳۳۵	حساسیت و پافشاری علامه طهرانی در عقائد و مبانی مکتب تشیع
۳۳۶	بیان حقائق تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد
۳۳۷	اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام
۳۴۱	شعر عطار نیشابوری درباره جایگاه مولا امیرالمؤمنین نسبت به خاصین
۳۴۲	اشعاری آبدار و عرشی در وصف مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام
۳۴۹	فهرست منابع و مصادر
۳۵۰	معرفی آثار



مقدمہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«حمد لایزالی و سپاس نامتناهی مختصّ خداوند عزّوجلّ است که بر اساس حکمت بالغه خود، عالم آفرینش را از کتمِ عدم بهوجود آورد؛ و به لباس هستی ملبّس نمود.

و از میان آن عوالم، بنی آدم را به جامعیتِ منطق عقل و احساس برگزید؛ و بر این اساس به شرف تکلیف متعهّد و مسئول نمود.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

و درود غیر محدود، و تحیّت و اکرام غیر محصور، از آن راهبران تربیت بشری است که با برافراشتن لَوای حمد ایزدی، نور پر فروغ ایمان و ایقان را در دل‌های افراد بشر متجلی نمودند؛ و مشعل توحید و ولایت را در کانون جان‌ها برافروختند؛ تا بشر صاحب نفس هیولانی، و قوه و استعداد بی حدّ و جدار را در راه تمکین از حقّ متمکّن کنند.

خاصّه حضرت خاتم النبیین مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ و وصی گرامش سید الوصیین

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۰.

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا كَمَا حَامِلَانِ لَوَاءِ حَمْدٍ وَ حَائِزَانِ مَقَامِ شَفَاعَتِ كَبْرَى هَسْتَنْدَ وَ أَيْمَهُ مَعْصُومِينَ لَا سَيِّئًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ حَجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ كَمَا مَظْهَرَ تَامَهُ أَسْمَاءَ الْهَيْبَةِ؛ جَمَالِيَهُ وَ جَلَالِيَهُ؛ وَ آيَاتِ كَامِلِهِ أَنْوَارِ أَحَدِيَّتِ وَ وَاحِدِيَّتِ، وَ مَرَأَى كِبْرَى حَقٍّ، وَ خَلْفَى عَيْنِي بَارِي تَعَالَى شَأْنَهُ الْعَزِيزِ، وَ وَاسِطَةَ فَيْضِ وَ اشْرَاقِ نُوْرِ أَزَلَى بِرِ هِيَائِ كُلِّ وَجُودِ، وَ مَاهِيَّاتِ امْكَانِيَهُ بُوْدَهُ اَنْدَ.

در ولایت تکوینی، آئینه تمام نمای جمال الهی و جلال ایزدی؛ و لؤلؤ درخشان مَفِیضِ نُوْرِ أَحَدِيَّتِ بِرِ عَالَمِ مَاسُوئِ؛ و در ولایت تشریحیه؛ در شریعه و آبشخوارِ الهام، و أَخِذِ احْکَامِ از مصدر تشریح و حقائق بوده‌اند.»^۱

«داستان نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خم به مقام ولایت کلّیه کبرای الهیه، از داستان‌های بسیار مهم تاریخ اسلام است؛ و شاید واقعه‌ای با این اهمیّت و با این خصوصیات که بیان خواهد شد، نداشته باشیم. زیرا در حقیقت این واقعه بیان‌گر بقاء رسالت پیامبر اکرم و دوام دوره ولایت الهیه آن حضرت در تجلّی گاه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

غدیر در بیان رسای علامه طهرانی

غدیر، نمایش‌گر اتحاد و پیوند رسالت به امامت، و نبوت به ولایت است، و حکایت از آن می‌کند که همچون دو پستانی هستند که برای اِشْرَابِ و اِرضاعِ طفل شیرخوار، پیوسته ملازم و مقارن و رفیق یکدیگرند؛ و یا همچون دو نهالی که از یک ریشه و بُنِ روئیده شده و به هم پیوسته‌اند.

غدیر، نمایشگاه «عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ» در برابر دیدگان جمیع خلایق و همگی

۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۱.

امت؛ و اعلان و اعلام این واقعت به جهانیان تا روز بازپسین است.
غدیر، محلّ ظهور حقائق مخفیه، و بواطن مُختفیه، و اِرشاد و هدایت مردمان
 به این راه است.

غدیر، صراط مستقیم و شاهراه اعلای انسانیت به مقام عرفان و ولایت کلیّه
 حقّ است.

غدیر، مقام قالب‌گیری قضاء کلیّه الهیه به عالم قدر، و اندازه‌گیری و تعیین و
 تشخیص و معرفی نور نامحدود حضرت احدیت در اسماء و صفات مرئی و
 مشاهد خلق، و ربط قدیم و حادث، و نزول تجرّد و بساطت در قیود و حدود
 امکانیه، برای دسترسی همه خلایق و استفاده از ماء معین و آبشخوار فیض و
 رحمت و سعادت و برکت است.

غدیر، روز تاج‌گذاری و عمامه‌گذاری رسول الله با دست شریف خود بر سر
 مولی‌الموحّدین است.

غدیر، روز «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» است.

غدیر، روز «اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخذِلْ
 مَنْ خَذَلَهُ» است.

غدیر، روز بیعت با حقّ است، روز سرسپردگی است، روز مبادله و معامله
 نفس با خداوندِ نفس، روز دادوستد جنود شیطان با جنود رحمان، روز فراق ظلمت
 و ورود در جهان روشنی است.

غدیر، روز محک است، روز تمایز ایمان و کفر، و خلوص و نفاق، و صفا و
 حيله، و نور و تاریکی است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس پرده‌های ابر گران، و تابش
 در دل‌های جانداران است.

غدیر، روز تعریف راستین، و برکناری خوف از شیطان، و سرآمدن زمان تقیه، و وحی امر الزامی بر لزوم کشف حجاب حقیقت از روی چهره ولایت، و إبراز هویت است.

غدیر، روز «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» است.

غدیر، روز عید اکبر: روز بلند کردن رسول خدا علی بن ابی طالب را در مرأی و مسمع مردم، و خواندن خطبه و امر به تسلیم امت در برابر اوامر و نواهی مولای متقیان است.

و لله الحمد و له المنة ما که اینک توفیق یافتیم تا به قدر ذره خود، با بیان و تفسیر این واقعه عظیم، ران ملخی به بارگاه سلیمان حشمت^۱ و صاحب ذوالفقارش هدیه آوریم.^۲

معرفی مقاله حاضر

مقاله پیش‌رو از سلسله مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع، تحت عنوان *آموزه‌های مکتب غدیر در فرهنگ تشیع*، برگرفته از آثار حضرت علامه

۱. *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۲، تعلیقه:

جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ قُبْرَةٌ
بِضَلَعِ جَرَادٍ كَانَتْ فِي فِيهَا
نَاجَتْ خَفِي الصَّوْتِ وَ اعْتَدَرَتْ
إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مُهْدِيهَا

«در روزی که همه مرغان را در مقام عرض پیشگاه سلیمان عرضه می‌داشتند، گنجشگ کاکلی کوهی، ران ملخی را در دهان گرفته و به رسم هدیه برای سلیمان آورد؛ آن‌گاه با صدای ضعیف و کوتاه خود چنین در مقام عذرخواهی برآمد که همیشه هدایایی که برای اشخاص می‌برند بر مقدار و ارزش هدیه کننده است؛ نه بر مقدار و ارزش هدیه شونده.»

۲. *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۱.

آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و خلف صالح ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی رضوان الله علیهما می باشد که در آثار و بیانات گهربار ایشان به جای مانده است. فجزاهما الله عن الإسلام و الولاية خیر الجزاء.

مرحوم علامه طهرانی در دوره معارف اسلام، در طی چند مجلد از مجلدات /امام شناسی به صورت مفصل به تبیین و تفسیر و اثبات واقعه غدیر پرداخته، و با بیانی بدیع که با روشی منطقی و ممزوج از علم کلام و مطالب ناب عرفانی است، مقام ولایت را بر همگان به صورت شفاف منکشف نموده است و هم چنین پاسخ شبهات مخالفین و اثبات واقعه غدیر از کتب خاصه و عامه مفصلاً بیان کرده است و محققین ارجمند با مراجعه با آن کتاب گران قدر بر این مسئله واقف خواهند شد.

در این مقاله سعی بر آن شده است که بررسی رسالت و پیام های واقعه غدیر و بیان وظائف ما نسبت به آن محور بحث اختصاص بگیرد، لذا از طرح مباحث کلامی غدیر و اثبات آن به صورت تفصیلی، در این مقاله صرف نظر می گردد.

از آنجا که واقعه غدیر با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است، موجب پیدایش نگرش ها و دیدگاه های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است، در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این واقعه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از جریان غدیر ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت مکتب غدیر به طالبان و پویندگان مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام بنمایاند؛ بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ.

فصل اول

مکاتبی اجمالی بہ واقعہ غدیر و کیفیت ابلاغ ولایت

امیر المؤمنین علیہ السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

«قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱.

«ای پیغمبر ما برسان به مردم آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر این کار را انجام ندهی، اصلاً رسالت پروردگارت را نرسانیده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند!»^۲ . . .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جمیع حجّاج بیت‌الله‌الحرام از مکه در روز چهاردهم خارج شد؛ و به طرف مدینه می‌آمد. . . . فقط حجّاج مدینه را که با آن حضرت به حجّ آمده بودند مورّخین یک‌صدویست هزار نفر و یا یک‌صدویست و چهار هزار شمرده‌اند؛ زیرا این حجّ با اعلان قبلی صورت گرفت؛ و پیامبر حتی برای قراء و اطراف خبر داده بودند که رسول خدا عزم حجّ دارد؛ و هر کس متمکن است، عازم بیت‌الله شود.

۱. آیه ۶۷ از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۶۳.

فلهذا از مدینه غیر از پیر مردان زمین گیر و مریضان؛ همه حجّ کردند و حتی تمام زن‌ها حجّ کردند؛ و شهر مدینه از جمعیت مُعْتَنی به خود تهی شده بود. پیامبر اکرم راجع به توصیه به اهل بیت و لزوم رجوع به کتاب خدا و عترت چند بار خطبه خوانده بود، و زمینه را تا سر حدّ امکان برای اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام مساعد می نمود همین که کاروان رسول خدا به غدیر خم رسید، که نزدیک جُحْفَه^۱ و آنجا محلّ انشعاب راه مدینه و راه مصر و راه شام است، باز جبرائیل نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

و این نزول در غدیر خم در روز هیجدهم ذوالحجّه بود به اتفاق جمیع مورّخین؛ گرچه در اینکه روز یکشنبه بوده و یا پنجشنبه به اختلاف سخن گفته اند. و طبق آنچه ما در مباحث گذشته آوردیم؛ باید در روز یکشنبه باشد.^۲

۱. جُحْفَه: قریه بزرگی بوده است که در راه مکه به فاصله چهار مرحله بوده است. این قریه دارای منبر بوده است (مسجد و نماز جمعه و خطبه در آن اقامه می شده است). نام اولی آن مَهْبَعَة بوده و چون سبیل آنجا را خراب کرده جُحْفَه گویند. لَأَنَّ السَّبِيلَ أَجْحَفَهَا. از جحفه تا ساحل دریا شش میل فاصله دارد (مراصد الاطلاع، ج ۱ ص ۳۱۵). و غدیر، برکه و آبگیر است که در ایام ریزش باران، از آب پر می شود؛ و رفته رفته آبش کم شده، و در تابستان و شدت حرارت هوا به کلی از بین می رود. و خم، یا اسم مردی است؛ و یا اسم نیزار و درختزار است که در باتلاقها و یا مَصَبُّ رود و ریزش آب پیدا می شود؛ و در زبان عرب به آن عَيْصَة گویند. و یا اسم محلی است که در آن چشمه می ریزد؛ و یا اسم چاهی است که نزدیک جدول آب حفر کرده اند؛ و آن چاه را مرّة بن کعب حفر کرده است. و به این خم نسبت داده می شود غدیر خم، و آن بین مکه و مدینه در سه میلی و یا در دو میلی جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا مسجدی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (مراصد الاطلاع، ج ۱ ص ۴۸۲). (تعلیقه)

۲. حبیب السیر، ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰.

نزول جبرئیل در غدیر خمّ و توقّف رسول خدا صلی الله علیه و آله

اینجا جبرائیل امر می‌کند که رسول خدا توقّف کند، و علی را به‌عنوان سیّد و سالار و امام خلق معرفی نماید، و آنچه از ولایت درباره علی به پیامبر رسیده، و از طرف خدا تبلیغ شده، به مردم ابلاغ نماید؛ که علی، ولیّ و مولای تمام خلائق است؛ و اطاعت از او برای جمیع مردم واجب.

در این حال بود که قسمت مُقَدّم کاروان و جمعیت حجّاج به جُحْفَه رسیده بودند؛ و قسمتی در عقب بوده؛ و هنوز به رسول الله نپیوسته بودند؛ پیامبر در غدیر توقّف فرمود؛ و دستور داد که قسمت جلو که به جحفه رسیده‌اند برگردند؛ و انتظار کشید که قسمت پشت سر نیز رسیدند؛ و همه را در آن مکان متوقّف ساخت. و نیز دستور داد که زیر پنج درخت بزرگی را که نزدیک به هم بودند و از جنس سَمْر^۱ بودند؛ جاروب زدند و پاک کردند؛ و امر فرمود کسی در این ناحیه‌ای که زیر پنج درخت است نزول نکند و ننشیند.

چون همه حجّاج از جلو و عقب رسیدند؛ و همگی با جماعت رسول الله در آن مکان مجتمع گشتند؛ و زیر درخت‌ها پاک و پاکیزه شد؛ و اینک موقع نماز ظهر رسیده بود؛ پیامبر به زیر درخت‌ها تشریف آورد؛ و امر فرمود مردم آمدند؛ و نماز ظهر را با رسول خدا به‌جای آوردند. و آن روز بسیار گرم بود به‌طوری‌که مردمی که در آن صحرا حاضر شدند، از شدّت گرمای آفتاب تابیده بر روی زمین و بر روی ریگ‌های داغ شده، مقداری از ردای خود را در زیر پاهای می‌انداختند؛ و بر روی آن می‌نشستند؛ و مقداری از آن را بر سرشان می‌افکندند.

۱. سَمْر درختی است از گروه درخت عَصَاه، که در این گروه از این درخت محکم‌تر و چوبش مرغوب‌تر نیست. واحد آن سَمْرَة و جمع آن سَمْرَات آید. (تعلیقه)

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم

و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، سایبانی درست کردند؛ بدین طور که پارچه‌ای را بر روی یکی از آن درختان سَمُرَه افکندند تا مظله‌ای درست شد. و از جمع کردن جهازهای شتران و انباشتن به‌روی هم در زیر آن سایبان منبری ترتیب دادند.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نماز ظهر فارغ شد، بر آن منبر جهازی بالا رفت و درحالی که در وسط جمعیت قرار گرفته بود صدای خود را به خواندن خطبه بلند کرد و به طوری بلند خطبه می‌خواند که صدایش را به همه جمعیت می‌رساند؛ و چنین ایراد خطبه کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ، وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ
أَنْفُسِنَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، الَّذِي لَا هَادِيَ لِمَنْ ضَلَّ، وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ
هَدَى. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

أَمَّا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَبَّأَنِ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمُرْ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نِصْفِ
عُمْرِ الَّذِي قَبْلَهُ! وَ إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِبْتُ! وَ إِنِّي مَسْئُولٌ، وَ أَنْتُمْ
مَسْئُولُونَ: فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ! فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا!!
قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ وَ أَنَّ جَنَّتَهُ
حَقٌّ، وَ نَارُهُ حَقٌّ؛ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا؛ وَ أَنَّ اللَّهَ
يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟!

قَالُوا: بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا
تَسْمَعُونَ؟! قَالُوا: نَعَمْ!

قَالَ: فَإِنِّي فَرَطٌ عَلَى الْحَوْضِ؛ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ! وَ إِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ

صَنَعَاءَ وَ بُصْرَى؛ فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ الشُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

فَنَادَى مُنَادٍ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ؛ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا! وَالْآخِرُ الْأَصْغَرُ عِترتي؛ وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي أَنَّهَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْصَ! فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهَا رَبِّي، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا؛ وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا!

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ آبَاطِهَا وَ عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ. فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ؛ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ. يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ وَ فِي لَفْظِ أَحْمَدَ إِمَامِ الْحَنَابِلِيَّةِ: أَرْبَعَ مَرَّاتٍ^۱.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ! وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ! وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ! وَ ادْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ! أَلَا فَلْيُبْلِغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ!

۱. ابن کثیر دمشقی در تاریخ البدایة و النہایة گوید: نسائی در سنن خود از محمد بن مثنی، از یحیی بن حماد، از ابو معاویة، از اعمش، از حبیب بن ابی ثابت، از ابو طفیل، از زید بن أرقم آورده است که او گفته است: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ حِجَّةِ الْوُدَاعِ وَ نَزَلَ غَدِيرَ حَمِّمٍ أَمْرٌ بِدَوْحَاتٍ فَقَوْمٌ مِنْهُمْ قَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجِبتُ إِيَّيْكَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْصَ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَ لِي كُلُّ مَوْءَمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ؛ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. فَقُلْتُ لَزَيْدٍ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الدَّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا رَأَاهُ بَعِينَهُ وَ سَمِعَهُ بِأَذْنِيهِ.

نسائی متفرد است به این روایت از این وجه. و شیخ ما أبو عبد الله ذهبی گفته است: این حدیث، صحیح است. (تعلیقہ)

ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى نَزَلَ أَمِيرٌ وَحَى اللَّهُ بِقَوْلِهِ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
 أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ الآية^۱.
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ
 النُّعْمَةِ وَرَضَى الرَّبُّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي.
 ثُمَّ طَفِقَ الْقَوْمُ يَهْتِفُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَمِنْ هَنَاءِهِ فِي مُقَدِّمِ
 الصَّحَابَةِ: الشَّيْخَانِ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؛ كُلُّ يَقُولُ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ
 أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!
 وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَجَبَتْ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ!

«حمد و ستایش مختص ذات خداوند است؛ و ما به او ایمان داریم؛ و
 توکل بر او می‌نماییم؛ و پناه می‌بریم به خداوند از شرور نفس‌های
 خودمان؛ و از زشتی‌های کردارمان؛ آن‌چنان خداوندی که اگر کسی
 گمراه شود، راهنمای او نخواهد بود؛ و اگر کسی را هدایت نماید، دیگر
 گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت؛ و شهادت می‌دهم که معبودی جز
 خداوند نیست؛ و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست.

أما بعد، ای مردم! خداوند لطیف و خبیر چنین به من آگاهانیده است که:
 مقدار عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیغمبری است که قبل از او
 آمده است؛^۲ و نزدیک است که مرا برای ارتحال به‌سوی خدا بخوانند و

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

۲. این عبارت را که «إِنَّهُ لَمْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عُمَرَ الَّذِي قَبْلَهُ» روات عامه در کتب خود
 روایت کرده‌اند، و این حقیر به روایتی که راویان آن از شیعه باشند برخورد نکرده‌ام. و بر هر
 تقدیر باید معنای این نحوه تعبیر را دانست. زیرا که معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 شصت و سه سال عمر کرده‌اند. و پیغمبر قبل از ایشان، حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و
 علیه السلام چهل سال عمر کرده است. فعلى هذا نمی‌توانیم تمام شصت و سه سال را نصف از آن
 مقدار بگیریم؛ و باید گفت: شاید مراد خصوص زمان نبوت آن حضرت باشد که بیست و سه سال

من اجابت کنم؛ و من در پیش‌گاه خداوند مورد سؤال و پرسش واقع می‌شوم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار می‌گیرید! بنابراین در موقف قیامت در پیش‌گاه پروردگار چه خواهید گفت؟! مردم گفتند: ما در پیش‌گاه خداوندی، گواهی می‌دهیم که حَقّاً تو رسالات خدا را ابلاغ کردی؛ و اَمّت را نصیحت نمودی! و جدّیت و کوشش کردی! پس خداوند تو را پاداش خیر دهد! پیغمبر فرمود: آیا شما این‌طور نیستید که شهادت دهید که: معبودی جز خداوند نیست! و محمّد بنده او و فرستاده اوست! و اینکه بهشت خدا حقّ است! و جهنّم حقّ است! و مرگ حقّ است! و اینکه ساعت قیامت بدون شکّ می‌رسد! و خداوند مردگان را از میان قبرها برمی‌انگیزد؟!

همه گفتند: آری! ما بدین مطالب گواهی می‌دهیم!

پیغمبر عرض کرد: بار پروردگارا، شاهد باش!

و سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی‌شنوید؟!

گفتند: آری! پیغمبر فرمود: من در این راه خدا و قیامت، جلودار هستم؛ و پیشاپیش حرکت می‌کنم؛ و شما بعداً می‌رسید؛ و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد! حوضی که مساحتش به اندازه فاصله صنّعاء یمن و بُصری در شام است! در آن برای آب برداشتن قدح‌هایی است به اندازه تعداد ستارگان آسمان. و آن ظرف‌ها از نقره است! پس ملاحظه

است؛ و پس از کسر سه سال دوره دعوت مخفیانه و عدم امر به تبلیغ علنی و آشکارا که بسیاری همان زمان را که بیست سال است دوره رسالت آن حضرت پنداشته‌اند، نصف مقدار چهل سال می‌شود که رسالت حضرت مسیح بوده است؛ زیرا که نبوت مسیح طبق آیه کریمه ۲۹ و ۳۰ از سوره ۱۹: مَریم: ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾، از دوران گاهواره و بدو زمان ولادت او بوده است. (تعلیقه)

کنید و نظر نمایید که: چگونه جانشینی و خلافت مرا در دو چیز نفیس و گران‌بها که از خود به یادگار می‌گذارم رعایت می‌کنید؛ و چگونه مرا در آن دو نگاه می‌دارید؟!

یک نفر از میان آن مردم ندا کرد: ای پیغمبر خدا! مراد شما از دو چیز نفیس و گران‌بها چیست؟!

فرمود: متاع نفیس بزرگتر: کتاب خداست، که یک طرف آن به دست خداوند عزّوجلّ است؛ و یک طرف دیگر آن به دست‌های شماست! پس بدان تمسک کنید و محکم بگیرید که گمراه نشوید!

و متاع نفیس کوچک‌تر: عترت من است؛ و خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که: این دو متاع نفیس هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و من این عدم افتراق و جدایی را برای آن دو از پروردگارم تقاضا نموده‌ام! ای مردم از این دو چیز جلو نیفتید که هلاک می‌شوید! و درباره آنها کوتاه نباشید که هلاک می‌شوید!

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سپیدی زیر بغل هر دوی آنها دیده شد؛ و تمام مردم علی را دیدند و شناختند. پس از آن فرمود: ای مردم ولایت چه کسی از مؤمنین نسبت به خود مؤمنین بیشتر است؟!

گفتند: خداوند و پیغمبر او بهتر می‌دانند!

فرمود: خداوند مولای من است؛ و من مولای مؤمنان هستم؛ و من از جان مؤمنان به خود مؤمنان ولایت بیشتر است! پس بدانید که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ** هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

سه بار رسول خدا این جمله را تکرار کرد. و در عبارت احمد حنبل که رئیس حنبلی‌هاست آمده است که: رسول خدا چهار بار این جمله را

تکرار نمود.

و سپس فرمود: **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ!**
وَ أَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ! وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ! وَ أَدِرِ الْحَقَّ
مَعَهُ حَيْثُ دَارَا!

«پروردگارا تو ولیّ و مولای کسی باش که ولایت علی را گرفته است! و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد! و دوست بدار کسی را که او را دوست دارد! و مبعوض بدار کسی را که او را مبعوض دارد! و یاری کن کسی را که علی را یاری کند! و ذلیل و خوار کن کسی را که علی را مخدول بنماید! و پروردگارا! حق را با علی به حرکت و گردش در آور، آنجا که علی می گردد و حرکت می کند!» آگاه باشید که باید این مطالب را حاضران به غائبان برسانند.

و هنوز مردم متفرّق نشده بودند که امین وحی خدا جبرئیل نازل شد، و این آیه را آورد: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾**. خدا فرمود: «من امروز دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».^۱

قصیده آیه الله کمپانی در مسئله غدیر

مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیه در این باره قصیده مُخَمَّسِی دارد که ما چند فقره از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

صبا به شهریار من بشیروار می رسد چه بلبلان خوش نواز لاله زار می رسد

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۶۵ - ۶۸.

بیا تو ای صبا که از تو بوی یار می‌رسد نوید وصل یار من ز هر کنار می‌رسد
خوش آن دمی که بینش نشسته در کنار من

* * *

صبا درود بیکران بحیث یملاً الفضا بکن نثار آستانه علی مرتضی
ولی کارخانه قدر مهیمین قضا محیط معرفت، مدار حلم و مرکز رضا
که کعبه درش بود مطاف و مستجار من

* * *

به مشهد شهود او تجلیات ذات بین ز بود حق نمود او حقائق صفات بین
ز نسخه وجود او حروف عالیات بین مفصل از حدود او تمام مجملات بین
منزه است از حدود اگرچه آن نگار من

* * *

مؤسس مبانی و مؤصل اصول شد مصور معانی و مفصل فصول شد
حقیقه المثنائی و مکمل عقول شد به رتبه حق ثانی و خلیفه رسول شد
خلافت از نخست شد به نام شهریار من

* * *

بود غدیر قطره‌ای ز قلزم مناقبش فروغ مهر ذره‌ای ز نور نجم ثاقبش
نعیم خلد بهره‌ای ز سفره مواهبش اگر مرا به نظره‌ای کشد دمی به جانبش
به فرق فرقدان رسد کلاه افتخار من

* * *

چه نسبت است با هُما، بهائم و وحوش به بیخرد مکن قرین خدای عقل و هوش را

به دُرْدَنُوشِ خُودِ فُروِشِ پیرِ میِ فُروِشِ را اگرِ موَحَّدیِ بشوِ زِ لُوحِ دِلِ نِقُوشِ را
 که مُلکِ دِلِ نَمیِ سِزِدِ مِگَرِ بَهِ رَا زِدَارِ مَن

* * *

و لایِتِشِ کهِ دَرِ غَدیرِ شَدِ فَریضَه اُمَم حدیثیِ ازِ قَدیمِ بُوَدِ ثَبِتِ دَفْتَرِ قِدَم
 کهِ زِدِ قَلَمِ بَهِ لُوحِ قَلبِ سیدِ اُمَمِ رَقَم مَکْمَلِ شَرِیعَتِ اَمَدِ و مُتَمَمِ نَعَم
 شَدِ اِخْتیَارِ دینِ بَهِ دَسْتِ صَاحِبِ اِخْتیَارِ مَن

* * *

بَهِ اَمْرِ حَقِّ اَمیرِ عِشْقِ شَدِ و زَیْرِ عَقْلِ کُل اَبوالفَتْوحِ گِشْتِ جَانشِینِ خَاتَمِ رِسل
 رَسیدِ رَایَهِ اَلْهُدَایِ بَهِ دَسْتِ هَادیِ سَبَل کهِ لُطْفِ طَاعَتِشِ بُوَدِ نَعیمِ دَائِمِ الْاُکْل
 جَحیمِ شَعَلَه‌ایِ زِ قَهْرِ اَنِ بَزَرْگِوَارِ مَن

* * *

بَهِ مَحْفَلیِ کهِ شَمْعِ جَمْعِ بُوَدِ شَاهِدِ اَزَل گَرَفْتِ دَسْتِ سَاقیِ شَرَابِ عِشْقِ لَمِ یَزَل
 مُعَرَّفِ و لایِتِشِ شَدِ و مُعینِ مَحَلِّ کهِ اَوَسْتِ جَانشِینِ مَنِ و لَیِّ اَمْرِ عَقْدِ و حَلِّ
 بَهِ دَسْتِ اوِ بُوَدِ زَمَامِ شَرَعِ پَایِدَارِ مَن

* * *

رَقیبِ اوِ کهِ ازِ نَخَسْتِ دادِ دَسْتِ بِنَدَگی دَرِ اَخرِ ازِ غَدیرِ اوِ نَخُورِدِ اَبِ زَنَدَگی
 کَسیِ کهِ خُویِ اوِ بُوَدِ چَهِ خُوکِ و سَگِ دَرِنَدَگی چَهِ مَارِ و کَزْدَمِ گَزَنَدَهِ طَبَعِ ویِ زَنَدَگی
 هَمَانِ کَنَدِ کهِ کَرْدِ بَا اَمیرِ شَهِ شِکَارِ مَن^۱

۱. دیوان آیه الله کمپانی، ص ۲۸ - ۳۰.

بیان چند نکته اساسی در مسئله امام و ولایت

در پایان این فصل مناسب است که چند نکته اساسی در مسئله امامت و ولایت بیان گردد.

یک. تجلی قاعده لطف پروردگار در غدیر خم

با مراجعه به مبانی مکتب اصیل اسلام و تشیع این مطلب هویدا می‌گردد که منشأ انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام در روز عید غدیر به‌عنوان امامت و ولایت از جانب پروردگار، همان قاعده لطف می‌باشد، که حضرت علامه طهرانی قدس سره در توضیح آن در کتاب *گران‌قدر امام شناسی* می‌فرماید:

«به همان دلیل که لطف الهی پیغمبران را برای نزدیک‌نمودن بندگان به طاعت خدا و دور نمودن آنان از معصیت خدا و معرفت و وصول به مقام قرب و حرم امن خدا برگزید تا بندگان را به آداب عبودیت مؤدب کنند و نادانستنی‌ها را بدان‌ها تعلیم فرمایند و آنان را مانند بهائم و چهارپایان نیافرید تا بخورند و بیاشامند و غافلانه زیست کنند، بلکه برای معرفت، آنها را به وجود آورد تا به راهنمایی پیغمبران راه رضای او را جست‌وجو کنند و بدین وسیله جاده‌های سلوک را برای آنان سهل و آسان فرمود، و با ارسال رسل و انزال کتب و پیاپی آمدن وحی آسمانی در هر زمان پیوسته حجّت را بر مردم تمام نموده، و آنان را به وسیله پیغمبران به راه سعادت هدایت فرمود، به همان دلیل، لطف الهی ایجاب می‌کند که بعد از پیامبران برای شریعت و آیین آنها امامی باشد، افضل خلق و اعرف و اعلم آنها به حقائق دین تا نفوسی را که تکمیل نشده‌اند کامل گرداند و احکامی که تشریح شده، ولی به عللی به مردم تبلیغ نشده تبلیغ گردد، و نیز افرادی که در زمان آن پیغمبر تولّد نیافته و

بعداً به دنیا می‌آیند آنها را تربیت بنماید و به راه هدایت سوق دهد. و معقول نیست که امت را مهمل و بی‌سرپرست بگذارد درحالی که تمام مردم از نقطه نظر احتیاج به مربی، یکسان و از نقطه نظر شمول قاعده لطف الهی درباره آنان برابرند.

پس لازم است بر خداوند تبارک و تعالی آنکه برای تکمیل نفوس برانگیزاند کسی را که با بیان خود شریعت را کامل کند و شبهات مُلحدین را دفع نماید، و عالم جهل را به نور عرفان منور کند، و معارف و اسرار دین را برای نفوس قابله واضح گرداند، و با شمشیر و سنان نیز دشمنان دین را از حوزه آن دور نماید، و با دست و زبان خود کژی‌ها را راست و کاستی‌ها را برطرف و پر نماید. چون بین زمان دو پیغمبر، زمانی فاصله است و بعد از زمان خاتم النبیین دیگر شریعتی و قانونی نیست، بنابراین وجود امام در بین شرایع و پس از انقضای زمان حیات رسول الله به عنوان وجود مبقیه آن اساس فرض و لازم خواهد بود. و چون خدای سبحان را بر بندگانش لطفی است خفی و عنایتی دقیق و خود بر خود هدایت و نیکی به آنها را بر عهده گرفته و غیر از خیر و سعادت بر آنان چیزی مقرر نفرموده بنابراین بر عهده اوست که دین پیغمبر خود را به رحلت او ناقص نگذارد و با تعیین امام که فقط او قدرت بر حمل این بار گران و وظیفه سنگین را دارد و در تمام خصوصیات نمونه و مثال بارز و مثل اعلای وجود پیغمبر است، مردم را در راه کمال سوق دهد.

و بر همین اساس، تعیین وصی از طرف پیغمبر لازم است و لذا خداوند به وسیله پیغمبرش، علی بن ابی طالب سلام الله و صلواته علیهما را بر کافه امت به وصایت تعیین نمود و گذشته از وصایائی که در دوران بیست و سه سال زمان نبوت چه در مکه و چه در مدینه راجع به خلافت و وصایت آن حضرت بیان فرمود، نزدیک به رحلت در مراجعت از حجّة الوداع در غدیر خم آن حضرت را به مشهد و مرآی صد هزار و بیشتر از نفوس مردم به امامت و خلافت تعیین و بر این اریکه

نصب فرمود.

لیکن چون رسول خدا رحلت فرمود، و افرادی در ماسک دلسوزی به اسلام در سقیفه بنی‌ساعده برخلاف نصّ رسول خدا قیام نموده و وصیّ آن حضرت را نادیده گرفته و مردم را به بیعت خود دعوت کردند و کردند آنچه را که کردند و سپس که به منبر آن حضرت برآمدند نیازهای مردم را نتوانستند برآورند و در جواب مسائل و حلّ مشکلات فرو می‌ماندند و در اداره امور مسلمین حتّی از نقطه نظر ظاهر عاجز می‌شدند و به حضرت مولی‌المولی کراراً و مراراً مراجعه می‌نمودند، لذا علمای اهل تسنّن و طرف‌داران آنها بنا را بر این اصل گذاردند که اصلاً امامت افضل افراد بر امت لازم نیست، مفضول را با وجود افضل می‌توان بدین سیمت نصب نمود، و تعیین امام نیز از طرف خدا لازم نیست. اختیار به دست امت است هر کس را که بخواهند به زعامت خود انتخاب می‌کنند. و چون با آنها بحث شود و از آیات قرآن و اخباری که مورد نظر و صحّت است و در کتب خود ثبت نموده‌اند بر آنها خوانده شود هیچ پاسخی ندارند مگر آنکه می‌گویند: چون فعل سَلَف صالح بر این بوده است و ما را حقّ دخالت و انتقاد در افعال صحابه نیست؛ لذا حتماً فعل آنها را هر که باشند و هر چه بنمایند بدون ملاحظه و دقّت و بدون بحث و انتقاد و بدون جرح و تعدیل و بدون تجزیه و تحلیل باید بپذیریم.»^۱

دو. جنبه عقلانی و فطری در نصب امیرالمؤمنین به ولایت

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در جلد نهم از کتاب شریف *امام شناسی* راجع به جنبه عقلانی و فطری ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین می‌فرماید:

۱. *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۲۰.

«قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكُمْ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾؛

ترجمه: «ای پدر به درستی که از جانب خدا به من علمی رسیده است که آن علم به تو نرسیده بنابراین از من پیروی بنما تا تو را در راه راست و مستوی راهنمایی کنم».

مفاد این آیه گفتار و احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام است به سرپرست خود آزر که بت پرست بوده و نسبت به خدای تعالی مشرک بود.

چون در این آیه وجوب متابعت را منوط به علم حضرت ابراهیم و نبودن علم در آزر نموده است، بنابراین استفاده می شود که هر جاهلی لازم است از عالم پیروی کند. یعنی به جای اراده و اختیار خود در امور، اختیار و اراده او را مقدم بدارد و جایگزین خواسته ها و منویات خود کند. و در این صورت آن جاهل در اثر متابعت از عالم کامیاب شده و از مواهب الهیه که در صراط مستقیم برای انسان قرار دارد متمتع می گردد.

به قول بزرگان از اهل علم، در این گفتار به علت و سبب پیروی نمودن تصریح شده است، و امر حضرت ابراهیم توأم با دلیل و برهان است و آن اینکه: من علم دارم و تو نداری، بنابراین لازم است از من پیروی کنی تا تو را به راه سعادت و کمال انسانیت و بروز استعدادات نهفته رهنمون گردم و این امر متکی بر غریزه فطری و حکم عقلی رجوع جاهل به عالم است.

از کلیت این برهان می توان دو استفاده نمود:

اول: رجوع عامی به عالم و لزوم تقلید در مسائل شرعیه فرعیه، بلکه لزوم رجوع عامی به اعلم. گرچه من تا به حال در مسائل اجتهاد و تقلید در کتب اصولیه به احدی از بزرگان برخورد نکرده ام که به این آیه استدلال نموده باشد.

اما رجوع عامی به عالم به علت آن است که عامی نمی داند و عالم می داند. و

به همین مناط حضرت ابراهیم به سرپرست خود آزر الزام می‌کند که باید از من متابعت کنی.

اما رجوع عامی به اعلم به جهت آنکه همین مناط بعینه در آن موجود است و آن اینکه اعلم در همه مسائل اطلاع و تبخّر و وسعت علم و قدرت استنباطش بیشتر است و عالم نسبت به اعلم اطلاعات کمتر و قدرتش کمتر و علمش تنگ‌تر و ضعیف‌تر است، بنابراین در تمام مسائل جهاتی است که بدان‌ها اعلم راه یافته و آنها را شکافته و دسترسی پیدا نموده است، که بدان جهات عالم دسترسی پیدا ننموده و به آن دقایق راه نیافته است، و عامی اگر رجوع به این عالم کند و بدان اعلم رجوع نکند، در این جهات و دقایق رجوع به غیر عالم نموده است. و اگر رجوع به اعلم کند در خصوص این مزایا و خواصّ نیز از عالم که همان اعلم است پیروی نموده و بالتیجه در تمام جهات و خصوصیاتی که خود جاهل است به عالم مراجعه کرده است، چه خصوصیاتی که عالم و اعلم هر دو می‌دانند و چه خصوصیاتی که فقط شخص اعلم می‌داند. و حضرت ابراهیم به‌طور مطلق در تمام جهات و خصوصیات و مزایایی که آزر نمی‌داند پیروی او را از خود که داناست لازم شمرده است.

دوّم: لزوم پیروی و تبعیت از امام است. و آن اینکه امام باید حتماً اعلم و افضل از جمیع امّت باشد و بالفرض اگر علمش با بعضی مساوی یا از بعضی کمتر باشد نسبت به آنها امام و مقتدا نخواهد بود. در صورت اوّل ترجیح بلا مرجّح و در صورت دوّم ترجیح مرجوح خواهد بود. و بنابراین تمام افراد امّت باید از امام متابعت کنند چون در امام علمی است که در هیچ یک از آنها نیست، و حضرت ابراهیم بر این اساس به سرپرست خود آزر امر به تبعیت می‌کند.

مسئله رجوع جاهل به عالم یک مسئله فطری و عقلی است، که در تمام امور مورد نیاز است. مریض باید به طیب متخصص رجوع کند و بنّاء و عمله باید به مهندس و نقشه‌کش رجوع کنند، و الاّ مریض هلاک و عمارت کج و خراب خواهد

شد. «^۱

ایراد علامه طباطبائی بر استفاده رجوع به أعلم از آیه

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب ولایت فقیه می فرماید:

«چون چهار جلد اوّل از دوره /مّام شناسی در زمان حیات استادنا الأکرم سیّد الفقهاء و المجتهدين آية الله في العالمين حضرت علامه طباطبائی قدّس الله سرّه الشّریف آماده بود، من اینها را خدمت ایشان تقدیم کردم تا ایشان مطالعه کنند. ایشان فقط در همین مسئله در حاشیه آن دفاتری که خدمتشان داده شد، تعلیقه ای مرقوم فرمودند که خطّ مبارکشان الآن در کنار آن صفحه هست؛ و حقیر در موقع طبع این کتاب، بدون ادنیّ تصرّف و إظهار نظری، عین آن تعلیقه را هم در پاورقی آوردم.

ایشان در آن تعلیقه فرمودند:

«طبق این فرض و بیان، تردید، ما بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزّی واقع است، نه ما بین اعلم و عالمی که حجّت شرعی در عامّه احکام برایش قائم است و واجب العمل؛ و گر نه به خود مجتهد عالم واجب بود که به مجتهد اعلم رجوع کند، و این امر با بناء قطعی عقلاء مخالف است.

مثلاً در هیچ شهری بیماران و حتّی خود اطباء، در معالجه منحصرأ به اعلم اطباء شهر رجوع نمی کنند؛ و هم چنین در سائر صناعات و حرفه ها، تنها به بالاترین استاد رجوع نمی کنند. و اگر رجوع هم کنند به عنوان ارجحیت است نه تعین و لزوم. در آیه کریمه هم، علم و جهل مناط گرفته شده، نه اعلمیت و عالمیت یا اعلمیت و جاهلیت.»

۱. امام شناسی، ج ۳، ص ۹.

در اینجا بنده بعد از اینکه تعلیقه ایشان را بعینه منعکس نمودم؛ مرقوم داشتم: «این تعلیقه از استاد گرامی ما حضرت آیه الله علامه طباطبایی مُدَّ ظَلَّه العالی است.»

توضیح نظریه علامه طباطبایی

از مجموع فرمایش ایشان استفاده می‌شود که: ایشان استدلال حقیق در این آیه شریفه بر لزوم رجوع عامی به عالم را پذیرفته‌اند، ولی لزوم رجوع عامی به اعلم را نپذیرفته‌اند. و بالجمله می‌خواهند بفرمایند که: از این آیه لزوم مراجعه شخص جاهل به اعلم استفاده نمی‌شود؛ بلکه از آیه استفاده می‌شود که باید به مجتهد مطلق مراجعه شود نه مجتهد متجزی. اما اینکه به اعلم مراجعه بکند و به مجتهد عالم مراجعه نکند، از آیه فهمیده نمی‌شود.

مجتهد متجزی کسی است که در بعضی از مسائل اجتهاد کرده و دارای فتوی است؛ و در بعضی از مسائل صاحب نظر و فتوی نیست؛ و چون چنین است، پس جاهل بوده و شخص عامی نمی‌تواند در مورد آن مسائل به او رجوع کند؛ زیرا که این کار، رجوع جاهل به جاهل بوده، و مراجعه جاهل به عالم نیست.

اما نسبت به مجتهد مطلق، شخص عامی می‌تواند به او مراجعه کند؛ زیرا که در هر مسئله‌ای او صاحب فتوی بوده و عالم است. این معنی از آیه استفاده می‌شود؛ و اما رجوع جاهل به اعلم از آیه استفاده نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که اعلم به همه مسائل آگاهی دارد، عالم نیز چنین است؛ پس از کجای آیه استفاده می‌شود که: شخص جاهل باید به اعلم مراجعه کند و نمی‌تواند به عالم رجوع کند؟! و علاوه، سیره عقلاء نیز چنین است که به اعلم مراجعه نمی‌کنند.

مثلاً در بیمارستان‌هایی که دارای اطباء مختلف هستند، سیره چنین است که بیماران به همه آنها مراجعه می‌کنند و تنها به طبیب اعلم شهر که دارای تخصص بیشتر در فنون مختلف پزشکی و جراحی و سائر جهات است مراجعه نمی‌نمایند. و

همین‌طور در سائر صناعات و حرف. مثلاً اگر کسی بخواهد خانه‌ای بسازد، به سراغ معمار اعلم نمی‌رود. یا اگر بخواهد لباسی بدوزد، به خیاطی که از همه در این حرفه مهارتش بیشتر است مراجعه نمی‌کند؛ و لذا می‌بینیم همه مردم به همه خیاط‌ها مراجعه می‌کنند و دکان سائر خیاط‌ها بسته نیست. و این، به جهت همان سیره عقلانی رجوع جاهل به عالم است. با اینکه از نظر مهارت، بین افراد این اصناف، تفاوت بسیار است.

و از همه اینها گذشته، آنچه که در این آیه شریفه است، تفاوت بین علم و جهل است. ﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾، یعنی من عالمم و تو جاهلی؛ و آیه در مقام بیان تفاوت بین اعلمیّت و عالمیّت، یا اعلمیّت و جاهلیّت نیست. بنابراین از آیه شریفه استفاده نمی‌شود که: باید جاهل فقط به اعلم مراجعه کند و سائر علماء را کنار بگذارد. این بود محصل فرمایش و اشکال ایشان.

نقد علامه طهرانی بر تعلیقه علامه طباطبایی

و اما اینکه فرمودند: سیره عقلانی قائم است بر اینکه باید جاهل به عالم مراجعه کند و رجوع به اعلم ثابت نیست، باید دید که آیا واقعاً همین‌طور است؟ آیا این سیره، ثابت و مطلق و مسلم است که عقلاء عالم به اعلم مراجعه نکرده و به عالم مراجعه می‌کنند؟ جواب منفی است؛ به دلیل اینکه:

اولاً: می‌بینیم که در نظر عقلاء مسائلی که باید به عالم مراجعه نمود، از جهت اهمیّت و عدم اهمیّت، مختلف است. زیرا بعضی از مسائل خیلی دارای اهمیّت نیست، و لذا در آن مسائل زیاد دقت نمی‌کنند که حتماً به بهترین متخصص مراجعه کنند.

مثلاً اگر انسان مبتلا به سر درد شده یا سرما خوردگی مختصری پیدا کند، به نزد همان طبیب محل رفته و به دستورات او عمل می‌نماید، و بدین وسیله رفع

نقاهت می‌شود، و دیگر به طبیب اعلم مراجعه نمی‌کند؛ زیرا مسئله خیلی دارای اهمّیت نیست. و در حقیقت این پزشک با آن پزشک اعلم از جهت تشخیص سرما خوردگی یکسانند، و اگر انسان به او هم مراجعه کند، تشخیص مرض و دستور دارو و غذا و پرهیز از آغذیه مُضرّه یکسان است. لذا انسان ضرورتی برای رجوع به طبیب اعلم نمی‌بیند.

و اما اگر مسئله مهمّ و خطیر باشد؛ و بیمار مبتلا به مرضی شده است که دو طبیب در مورد او نظرات مختلف داده‌اند؛ و طریق معالجه یکی از آنها مخالف با دیگری بوده و در این مورد احتمال هلاکت است. یک طبیب تشخیص می‌دهد که: بیماری آپاندیسیت است، و طبیب دیگر می‌گوید: کیسه صفراء است. و این، دو مرض مختلف است که ممکن است بیمار بواسطه یک عمل جراحی تلف شده و از بین برود. آیا در اینجا هم به اعلم مراجعه نمی‌کنند؟ قطعاً پاسخ منفی است.

زیرا دیده می‌شود که: در این گونه موارد، همه به اعلم مراجعه می‌کنند. بلکه گاهی زحمات بسیار و طاقت فرسا را متحمّل میشوند تا دسترسی به اعلم پیدا کنند. و نه تنها به اعلم شهر مراجعه می‌کنند، بلکه به اعلم شهرها و کشورها و قاره‌ها نیز مراجعه می‌کنند، برای اینکه طبیب بهتر و متخصص‌تر را برای معالجه مرض خود به‌دست بیاورند.

بنابراین، چنین سیره عقلائیّه‌ای که در همه موارد فقط به اعلم مراجعه کنند وجود ندارد؛ بلکه مسائل از جهت اهمّیت و عدم اهمّیت مختلف است؛ و در مواردی که مسئله ذی اهمّیت است، سیره عقلاء بر این است که به اعلم مراجعه کنند.

ثانیاً: اینکه مردم در همه مسائل به اعلم مراجعه نمی‌کنند، بواسطه عدم امکانات و دسترسی مردم به اوست. زیرا اعلم همیشه یک شخص واحد است و نمی‌شود دو تا یا بیشتر باشد. مردم همه دارای علم در سطوح مختلف هستند؛ و در این صورت با همدیگر در آن علم مشترکند؛ و افراد آنها هم بسیار است. و هر چه

دائرة تخصص ضیق می شود، تعداد افراد عالم کمتر می شود و همین طور بصورت مخروطی بالا می رود تا به آخرین نقطه مخروط که فقط یک نفر خواهد بود می رسد که از همه اعلم است. و چون این شخص منحصر به فرد است، دسترسی به او از همه مشکل تر می باشد؛ زیرا که او یک نفر است و تمام جمعیت هم می خواهند به او مراجعه کنند؛ لذا برای همه امکان دسترسی به او وجود ندارد، و مردم نمی توانند به او مراجعه کنند، چون او عزیز الوجود است.

لهذا می گویند: حال که دستمان به اعلم نمی رسد به الأعلّم فالأعلّم اکتفا می کنیم. و لذا می بینیم اگر امکانات از هر جهت برای آنان یکسان باشد، اینها هیچ وقت اعلم را رها نمی کنند تا به عالم رجوع کنند.

من باب مثال: اگر در کاروانی که به حجّ می رود، یک پزشک متخصص اعلم و عالی قدر و یک پزشک عادی و معمولی وجود داشته باشد، و هر دو هم عالم بوده و دارای اجازه پزشکی باشند، و هر دوی اینها هم بدون هیچ تفاوت، در دسترس افراد این کاروان باشند، در این صورت معلوم است که اینها مراجعه به آن پزشک عادی نمی کنند، بلکه به آن پزشک اعلم مراجعه می کنند.

پس عدم رجوع به اعلم بواسطه عدم امکانات و تمکّن مردم است؛ و اگر تمکّن داشته باشند مراجعه می کنند. فعلی هذا یک چنین سیره‌ای (رجوع جاهل به عالم، نه به اعلم) در همه جا ثابت نیست.

و اما اینکه ایشان می فرمایند: لازمه این مسئله اینست که خود مجتهدین هم به مجتهدین اعلم از خود مراجعه کنند، و هم چنین بعضی اطباء که خود طبیبند به طبیب اعلم مراجعه کنند، و این مسلم نیست.

این مسئله هم محلّ إشکال و تأمل است. چون وقتی شخص مجتهدی در مسئله‌ای عالم شد در این صورت دو فرض متصور است: یا این چنین است که در این مسئله جازم و قاطع است، یا اینکه این چنین نیست؛ بلکه عالم است به علم

عادی و ظنّ مُتَاخِم به علم که آن هم قابل از بین رفتن و قابل تشکیک است. در صورت اوّل علمش قابل تغییر نیست؛ زیرا او خود را مساوی با أعلم میدانند؛ و در آن مسئله به خصوص که عالم، جازم و قاطع است، در وجود خود احتمال خلاف این مبنی را نمی‌دهد تا نیازمند به رفع اشکال و شبهه باشد. چراکه دارای علم و یقین است که عبارت از قطع است - و در محلّ خود اثبات شده است که حجّیت قطع ذاتی است، و احتیاج به جعل حجّیت ندارد - در این صورت، بر فرض اینکه آن أعلم هم نظریّه‌اش بر خلاف نظر او باشد، او در این مسئله خود را أعلم می‌داند نه آن أعلم را؛ و الاّ اگر او را أعلم از خود بدانند، در علم خود احتمال خلاف می‌دهد؛ و با احتمال خلاف، موضوع ما (علم توأم با قطع و جزم) دیگر از قطع و جزم خارج است؛ و دیگر علمش علم قطعی و جزمی نیست؛ و در هر کجا که علم جزمی پیدا شود، دیگر احتمال خلاف داده نمی‌شود.

پس برای هر شخص عالمی که به علمش قاطع باشد، راه وصول به أعلم بسته است. زیرا که او خود را در آن مسئله همطراز یا بالاتر از أعلم می‌بیند. و این اشکالی ندارد که انسان خود را در بسیاری از مسائل پایین‌تر از أعلم بداند، ولی در آن مسائلی که جازم و قاطع است خودش را بالاتر بداند. بسیاری از اطبائی که دیده می‌شود در مسائل به أعلم مراجعه نمی‌کنند از این باب است؛ زیرا قطع دارند که: تشخیص آنها صحیح است؛ بنابراین، قطع آنها به منزله یک حجاب و سنگر و مانعی بین آنها و بین مراجعه به آن طیب أعلم است. این در صورتی که انسان به علم خود قطع داشته باشد.

و اما در صورتی که قطع نداشته باشد، بلکه علمش عادی بوده و در آن احتمال خلاف هم داده بشود، در اینجا ما می‌بینیم که سیره عقلاء مراجعه به أعلم است.

أطبّاء برای معالجه خود و یا خانواده شان به طیب دیگری مراجعه می‌کنند،

با اینکه خودشان طیب و متخصص هستند؛ ولیکن چون کسالت نزدیکان و بستگانشان قدری اهمیتش بیشتر است، لذا به طیب دیگری مراجعه می‌کنند. یا در مرض خود به طیب دیگری مراجعه می‌کنند چون نسبت به آن تشخیصی که در مورد مرض خود یا بیماری فرزندشان داده‌اند، قطع ندارند و علمشان قابل تشکیک است. و اما در صورت قطع، مراجعه نمی‌کنند.^۱

نقد آیه الله طهرانی بر کلام علامه طباطبایی

مرحوم آیه الله طهرانی در کتاب *سیره صالحان* بعد از بیان اشکال دیدگاه علامه طباطبایی می‌فرمودند:

«مرحوم آقا می‌خواهند این مطلب را به علامه طباطبایی بفرمایند که: وقتی شخصی می‌خواهد از فردی تقلید کند و دین و دنیای خودش را به او بسپرد، این مسئله دیگر سردرد نیست که سرکوجه برود و استامینوفن و بروفن بگیرد و کارش تمام شود؛ این مسئله مرگ و زندگی، و خسارت و فلاح ابدی است. چرا هر کسی به راحتی می‌گوید: فلان آقا خوب است، برو از او تقلید کن؟! سعادت ابدی و خسران ابدی در گرو این مطلب است و تکالیفی که انسان انجام می‌دهد مهم نیست!»^۲

در صورت وجود ارجح و اعلم رجوع به مرجوح غیر اعلم جائز نیست

«و بدین لحاظ است که اگر استاد سلوکی و ولی الهی، خود مجتهد و اهل فتوا باشد دیگر رجوع به غیر او باطل است؛ زیرا رجوع به مرجوح و غیر اعلم خواهد بود.»

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۶۴.

۲. سیره صالحان، ص ۳۱۰.

و تعجب اینجاست که در زمان مرحوم قاضی قدّس سرّه بعضی از شاگردان ایشان، از مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله علیه تقلید می‌کردند، و از ایشان تقاضای مرافقت و همراهی با آنان را در موارد مختلف اختلاف و افتراق داشتند؛^۱ که البته این مسئله تاکنون برای بنده حلّ نشده است و هیچ توجیهی برای صحّت و اجزای آن نتوانسته‌ام پیدا کنم.^۲

سالک باید توجه داشته باشد که تقلید به معنای سپردن زمام کار و امور شخصی و اجتماعی و عبادی به دست دیگری است و اوست که انسان را به همان تفکر و ذهنیت و سلیقه و برداشت حرکت می‌دهد که واجد آن است.^۳

رجوع شیعیان به امام محمد تقی بعد از شهادت حضرت رضا

عليهما السلام

«در بحار الأنوار از کتاب عیون المعجزات نقل شده است که چون حضرت رضا علیه السلام به درود حیات گفتند سنّ فرزندشان حضرت امام محمد تقی علیه السلام هفت سال بود، و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد.

در این حال ریّان بن الصّلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجّاج و یونس بن عبدالرحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثّقین از آنها، همگی در خانه عبدالرحمن بن حجّاج، که در محله برکه ذلّول بود،

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به *مهر تابان*، ص ۲۶ مراجعه شود.

۲. إن شاء الله به حول و قوّة الهی توضیح و تفصیل این مطلب در پاورقی‌های *رساله اجتهاد و تقلید* مرحوم علامه والد، از این قلم خواهد آمد. (تعلیقه)

۳. *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۵۴.

گرد آمده گریه می‌کردند و بر این مصیبت عظیمی که شهادت امام بود ماتم‌سرایبی نموده می‌گریستند. در آن هنگام یونس بن عبدالرحمن به آنها گفت: گریه را کنار گذارید بیایید فکری کنیم و در مسائل دینیه تا زمانی که ابو جعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟ ناگهان ریّان بن صلت برخاست و گلوی او را محکم بغشرد و چندین لطمه و سیلی‌های متواتر به صورت او بنواخت، و گفت: تو همان کسی هستی که برای ما به‌ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود شکّ و شرک را پنهان می‌داشتی. اگر امر ابو جعفر از طرف خدا باشد، در این صورت اگر فرضاً طفل یک روزه باشد به منزله عالمی بزرگ و شیخی عظیم‌القدر و ما فوق آن خواهد بود، و اما اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزله یکی از مردم عادی خواهد بود، این‌طور باید در حقّ ابو جعفر تفکّر نمود. در پایان کلام ریّان بن صلت تمام آن جمعیت یونس بن عبدالرحمن را سرزنش کردند، و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حجّ بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حجّ بیت‌الله را نمودند، و اوّل وارد مدینه شده برای آنکه حضرت ابو جعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خانه بزرگ و خالی بود وارد شدند و همگی روی فرش گسترده نشستند، در این حال عبدالله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا، هر کس از شما سؤالی دارد بنماید.

این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جواب‌های عبدالله کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می‌خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می‌گفتند که: اگر ابو جعفر آمده بود تمام مسائل را آن‌طور که باید جواب می‌گفت و این جماعت دچار پاسخ‌های

نا تمام عبدالله نمی‌شدند. ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم، داخل شد و گفت: این است ابو جعفر که الان وارد خواهد شد.

همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامه خود را از دو طرف آویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سؤال کننده قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همه آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده درودها فرستادند، و سپس گفتند عموی شما عبدالله به چنین و چنان فتوا داد. حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمَّ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ غَدًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لَمْ تُفْتِي
عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟!؛

«ای عمو به درستی که بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوی دادی بندگان مرا به چیزی که نمی‌دانستی در حالی که در بین امت از تو شخص داناتری بود؟!».

و از عمر بن فرج رنجی روایت شده که:

در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادعا می‌کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشه‌ای پیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَعُوضَةٍ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ؛^۱ «من نزد خدای تعالی از پشه و از

۱. بحار الأنوار، ج ۱۲ ص ۱۲۴.

بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم.»^۱

بازگشت مسائل شریعت و مسئله اطاعت به حکم فطرت

«اصل و اساس مسئله اطاعت به قضایای فطری برمی گردد که باید مسائل شرعی منطبق بر قضایای فطری باشد. قاعده کلی همان طوری که در آیات قرآن هم نسبت به این مسئله اشاره‌ای هست این است که خدای متعال دین را دینی می‌داند که آن دین منطبق با فطرت باشد؛ یعنی فطرت انسان بتواند برای صلاحیت این دستور در جایگاه واقع جایی بیابد. یکی از مسائل فطری و مسائل عقلی متابعت از اعلم است. انسان از شخصی که عالم تر است باید متابعت کند این یکی از مسائل فطری است و این یک مسئله عقلی است. یعنی عاقل می‌گوید انسان باید از اعلم متابعت کند.

لهمذا بر همین اساس اگر حتی واقعه روز غدیر هم نبود و پیغمبر امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت منسوب و تصریح نمی‌کرد به نصّ آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۲ اگر هیچ کدام از اینها نبود همین قدر که این دو نفر را بیاورند بنشانند، یک طرف ابوبکر و یک طرف هم امیرالمؤمنین که می‌گوید:

إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛^۳ «من راه‌های آسمان را از

زمین بهتر می‌شناسم.»

اگر یک بچه ده‌ساله نه بیشتر، بیاید می‌گوید: باید از علی متابعت کرد. این

۱. امام شناسی، ج ۳، ص ۹.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

۳. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۳۰، خطبة ۱۸۴: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ

السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.»

دیگر نیاز به عید غدیر ندارد، این دیگر نیاز به نصب خلافت ندارد. حالا مضافاً بر اینکه اینها هم انجام شده است. این مسئله می‌شود یک مسئله فطری؛ پس بنابراین راهی که برادران اهل تسنن ما آن راه را پیمودند قطعاً راهی است که با مبانی فطری خود آنها منافات دارد. یعنی با خود فطرت و عقل آنها منافات دارد.

شما شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید را بخوانید ببینید راجع به تاریخ عمر و ابوبکر و مطالبی که از آنها نقل شده و حکایات و قصصی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان خلافت این دو نفر بیان شد چه ارزیابی و چه سنجشی راجع به این دو نفر از شما به وجود می‌آید؟ مگر اینکه بگوییم وقتی که باب انکار باز باشد و عناد و انانیت حاکم باشد روی تمام این مطالب دیگر باید سرپوش گذاشته بشود. این مسئله مسئله فطری است.

عدم امکان نصب جاهل یا غیر اعلم برای اطاعت

حالا اگر رسول خدا بیاید و یک فردی که واقعاً دیوانه‌است را بیاورد و بگوید بر همه مسلمین واجب است از او اطاعت کنند، آیا این حکم درست است؟ در رسالت خود رسول خدا شک وارد می‌شود؛ چرا؟ چون این موافق با عقل نیست، موافق با فطرت نیست. یک وقتی رسول خدا با اعجاز دیوانه را عاقل می‌کند یا اینکه کاری انجام می‌دهد که مطلبی که از دهان او خارج می‌شود همان باشد که او می‌گوید: این یک مطلب دیگری است. مثل اینکه رسول خدا بیاید بگوید از یک ستون اطاعت کنید هرچه از او بر آمد از او اطاعت کنید. به اعجاز رسول خدا، ستون گویا می‌شود؛ ولی نه! اگر با حفظ جنون و با حفظ مطالبی که از روی جنون برمی‌خیزد و با حفظ رهنمودهای دیوانه‌وار که بحمدالله کم هم نیست! با حفظ این مسئله رسول خدا بیاید و بگوید که باید از این دیوانه اطاعت کنید. نمی‌توانیم بپذیریم. چرا؟ چون این مطلب با کلام پیغمبر و با مرام پیغمبر و با مبانی فطری و با

مبانی عقلی سازگار نیست، نمی‌سازد. به رسول خدا انسان می‌گوید چطور انسان از یک دیوانه متابعت کند؟!

یا اینکه رسول خدا بیاید و بگوید که باید از یک نفر که عقلش از تو پایین‌تر است، فهمش از تو پایین‌تر است، تو باید بیایی از این بچه‌ات اطاعت کنی! این هم همین‌طور است. این بچه که تجربه‌ای ندارد، آن درک صحیح از زندگی را ندارد. آن چکار می‌کند؟ آن به باباش می‌گوید در همان روز اول همه پوله‌ها را بده بروم پُفک بخرم! همان روز اول همه را برمی‌دارد یک انبار پُفک در اینجا می‌آورد. خیلی خوشحال هم هست که تا یک عمر مدتی دیگر سور و سات برقرار است. حالا دیگر آن پدر پول دارد یا ندارد، زندگی، وضع، آب، خرج، نان و اینها دیگر هیچ‌کدام برای او مطرح نیست. این می‌شود متابعت بر غیر میزان فطرت و بر غیر میزان عقل.

لزوم اطاعت ابوذر از سلمان نه بالعکس

رسول خدا آمد بین مؤمنین اخوت برقرار کرد، و بر اساس سنخیت بین خودش و بین امیرالمؤمنین علیه السلام هم اخوت برقرار کرد و از باب سنخیت بین عمر و بین ابوبکر هم اخوت برقرار کرد، گفت این دوتا فقط به هم می‌خورند، از میان این همه. رسول خدا بین سلمان و بین اباذر هم آمد اخوت برقرار کرد، ولی رتبه سلمان بالاست و رتبه اباذر پایین است. لذا فرمود:

ای اباذر من بین تو و بین سلمان اخوت برقرار کردم و لکن یلزُمک أن

تُطیعَهُ فی کُلِّ مَقَالٍ وَ فی کُلِّ شَیْءٍ؛^۱ «باید در هر چیزی که می‌گوید از او

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۶۲: «عن صالم الأحول قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: "أخى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين سلمان وأبي ذرٍ واشترط على أبي ذرٍ أن لا يعصى سلماناً."»

اطاعت کنی.»

این نکته! یعنی مسئله اخوت به جای خود محفوظ، بین این و بین آن احکام برادری مترتب، ثواب و سایر مسائل و تبعات همه به جای خود محفوظ، بهره‌مندی از حقوق اخوت هم به جای خودش محفوظ، اما مسئله اطاعت دیگر شوخی بردار نیست، مسئله اطاعت مسئله اعتباری نیست.

این مسئله اطاعت می‌آید بر اساس فطرت قرار می‌گیرد. فطرت چه می‌گوید؟ سلمان بالاتر است باید از او اطاعت کنی. جالب اینجاست که می‌گوید در هر چیزی باید از سلمان اطاعت کنی، در عین حال که بین آنها هم اخوت برقرار است؛ حالا اگر رسول خدا مطلب را عکس می‌کرد، به سلمان می‌گفت که باید بیایی از ابوذر اطاعت کنی؛ اولاً: رسول خدا یک‌هم‌چنین حرفی را صد سال نمی‌زند؛ ثانیاً: اگر می‌گفت می‌بایست در این کلامش تشکیک کرد، چون ابوذر پایین‌تر است، عقل ابوذر پایین‌تر است، مراتب توحیدی که اُبی‌ذر طی کرده بسیار پایین‌تر از سلمان است. سلمان به حقیقت توحید رسیده است، سلمان به حقیقت مصلحت کلی و عقل کلی دست پیدا کرده است، سلمان به مسائل گذشته و آینده و صلاح و فساد نفس‌الأمری اطلاع پیدا کرده است. چطور ممکن است پیغمبر بیاید به اُبی‌ذر که تا حدودی چشمش باز شده و تا حدودی معرفت پیدا کرده است؛ البته اُبی‌ذر از آن بسیار عالی‌ها بود! خیال نکنید حالا ما داریم خدای نکرده تنقیصی برای او ایجاب می‌کنیم، نه! اُبی‌ذر بسیار صادق بود، بسیار مؤمن بود، بسیار آدم پاک بود، بسیار رُک بود، هیچ غلّ و غشّی در نفس این بشر وجود نداشت. از جمله سه نفری بود که هیچ‌گاه بر خلافت امیرالمؤمنین بعد از آن جریان سقیفه شک نکرد؛ ولی در عین حال مسئله اطاعت شوخی بردار نیست! چون اطاعت فقط آب و نان خوردن که نیست. در مواردی انسان بر سر دو راهی گیر می‌کند که عقل عقلاً هم در آنجا به زمین می‌خورد، در اینجا باید به داد فطرت رسید و باید از فطرت استمداد کرد و

متابعت از اعلم را باید در اینجا بکار برد. اینجاست که پیغمبر به ابی ذر می فرماید: از سلمان اطاعت کن نه از سلمان در نان خریدن، نه از سلمان در فلان چیز را خریدن، نه از سلمان که نماز و روزه گرفتن، نه بلکه در مسائلی که برایت پیدا می شود در شبهاتی که برایت پیدا می شود، در آنجایی که شیطان با تمام قوا به جنگ با تو و دین تو می آید و تو نمی توانی مفرّ و گریزی پیدا کنی، آنجا برو از سلمان کمک بگیر. آن اشراف دارد، آن از بالا دارد تماشا می کند، آن به نقاطی که تو از آن نقاط اطلاع نداری اشراف دارد می گوید چکار بکن و این نکته، نکته مهم است.»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۷۴.

فصل دوم

پیام‌های مکتب غدیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اهمیت واقعه غدیر در تاریخ اسلام و تاریخ بشر

«اهمیتی که واقعه غدیر در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ بشر دارد، جای هیچ‌گونه تردید نیست؛ زیرا که هیچ عاقلی شک ندارد که شرف هر چیز به شرف غایت و نتیجه‌ای است که از آن عائد می‌شود. و بنابراین بر هر عاقلی لازم است که برای دست یافتن به دین و نحله و ستون‌های مذهب خود از مواضع تاریخ و بنیادهای آن و اساس و ریشه آن بکوشد؛ زیرا که بدین وسیله امت‌ها به هم نزدیک می‌شوند؛ و دولت‌ها بر پا می‌گردد؛ و نامشان تا ابد پایدار می‌ماند.»^۱

نگرشی اجمالی بر تفسیرهای مختلف از واقعه غدیر

بنابراین، از آنجا که درباره واقعه بسیار مهم غدیر، نگرش‌ها و دیدگاه‌های

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶۵.

در مقاله «تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور» توضیح داده شد که توجه به مسئله ادوار و اطوار مختلفه تاریخ ائمه علیهم السلام یکی از ضروری‌ترین مسائل باب اجتهاد و معرفت نسبت به عالم تکالیف و فهم سیره معصومین علیهم السلام می‌باشد و در همین راستا انشاءالله مقاله مستقلاً در موضوع «نقش تاریخ در جهان بینی انسان» منتشر خواهد شد.

متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن ارائه شده است، ما در ابتداء به ذکر اجمالی برخی از تفسیرهای این واقعه، از منظر اهل تسنن و حتی محدثین و متکلمین از علمای شیعه پرداخته، سپس با بررسی دیدگاه عرفای الهی و اولیاء و بزرگان از مکتب تشیع نسبت به این واقعه مهم تاریخ، تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت مکتب غدیر به طالبان و پیوندگان مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام ارائه می‌گردد؛ زیرا پیام‌های غدیر باید آن‌چنان‌که هست، به دنیا معرفی گردد و ابلاغ شود.

حضرت آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیه در مورد تفسیرهای مختلفی که از واقعه غدیر در طول تاریخ ارائه گردیده است در مجلس سخنرانی عید غدیر سنه ۱۴۳۶ هجری قمری در شهر مقدس قم می‌فرمودند:

«ما از ولایت و مفهوم و پیام غدیر، چقدر متوجه شده‌ایم؟ راجع به این پیام تفسیرهای مختلفی شده است.

تفسیر اول: غدیر صرفاً توصیه به اهل بیت است

با صرف نظر از اینکه برخی از اهل تسنن منکر جریان غدیر هستند، بعضی دیگر از آنها قائلند به اینکه فقط روز عید غدیر، یک روز و یک واقعه تاریخی است که اگر آن را انکار نکنیم، پیغمبر آمد و راجع به اهل بیت خود به مردم چنین توصیه کرد: حال که من از این عالم می‌روم مواظب آنها باشید! بالأخره اینها منتسبین به من هستند! این دختر من است!، او داماد من است، اینها نوه‌های من هستند!

غدیر در نزد این طائفه فقط در همین حد است و بیش از این پیام دیگری ندارد.

تفسیر دوم: غدیر، برای معرفی مرجعیت دینی!

برخی دیگر از اهل تسنن پا را از این فراتر گذاشتند و گفته‌اند که چطور

ممکن است که یک پیغمبر با این خصوصیات و با این فضائل و مکارم، ده‌ها هزار نفر را در آن بیابان جمع کند و بعد یک‌هم‌چنین مطالبی را بیان کند؟! افراد عادی هم‌چنین کاری را نمی‌کنند؛ حال چه رسد به اینکه پیامبری این‌چنین، این‌گونه سخن بگویند و این عمل را انجام بدهند!

بنابراین منظور از غدیر این است که در مسائل دینی به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه کنید و امور خود را از او بپرسید. هم‌چنان‌که در خود زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام این مسئله انجام می‌شد و خلفاء در مسائل خودشان، در گرفتاری‌ها و مشکلات، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه می‌کردند، در قضاوت‌هایی که می‌کردند و چه بسا اشتباه بود و امیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید. و بارها شنیده شد که خلیفه اول و خلیفه دوم، سخن به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تکریم می‌کردند، و خب چاره‌ای هم نداشتند، چون بالأخره آن کسی

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۹:

«یونس از غبید روایت کرده است که: حَسَنَ گفته است عمر بن خطاب گفت: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِزِيَّةٍ لَيْسَ لَهَا عَلَيَّ عِنْدِي حَاضِرًا؛ خداوندا من پناه می‌برم به تو از هر بهتان و دروغی که برای کشف آن، علی در نزد من حضور نداشته باشد."»

در *إبانه ابن بطة* وارد است که عُمَرُ در هر مسئله‌ای که برایش مشکل می‌شد، و از علی می‌پرسید، و إشکالش حل می‌شد؛ و گره مسئله بر او گشوده می‌شد، می‌گفت: "لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ؛ خدا مرا پس از تو زنده نگذارد."»

و در تاریخ بلاذری است که: "لَا أَبْقَانِي اللَّهُ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ خداوند مرا در مشکله‌ای که برای من پیش آید؛ و برای حل آن ابوالحسن نباشد، زنده نگذارد."»
و در *إبانه* و *فائق* آمده است که: "أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ؛ من پناه می‌برم به خدا از مشکله‌ای که برای حل آن ابوالحسن نباشد."»

و در بیست‌وسه مسئله که برای او مجهول بود، و به‌هیچ‌وجه راه حلی را نمی‌یافت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رجوع کرد تا جایی که گفت: "لَوْ لَا عَلِيٌّ هَلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود."»

که می‌تواند گره از مشکلات بردارد، تنها شخص شخیص امیرالمؤمنین بود. در خیلی از مسائل، مثل مسائل فقهی، مسائل علمی، افرادی که از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند و مباحثاتی که می‌کردند، هیچ‌کدام از اینها از عهده برنمی‌آمدند و فقط امیرالمؤمنین علیه السّلام پاسخ‌گو بود. خب این را همه می‌دیدند و در مرآی و منظر همه بود.

آن شخص می‌آمد و می‌گفت خلیفه پیغمبر کیست؟ می‌گفتند که این شخصی که در اینجا است. می‌آمد و می‌دید خلیفه اوّل است. سؤال می‌کرد و در جواب می‌ماند و نمی‌توانست پاسخ بدهد. امیرالمؤمنین به داد او می‌رسید، بی‌هیچ‌گونه اِدّعا و بی‌هیچ‌گونه ابراز و بدون هیچ‌گونه مقام اثبات، مطالب را حضرت می‌فرمود و بعد سرش پایین می‌انداخت و به منزل باز می‌گشت و کاری هم به کسی نداشت. خب طبعاً باید یک‌هم‌چنین فردی مورد تکریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تذلل و فروتنی بشود.

این‌هم تفسیر دیگری از این واقعه‌ای که اتفاق افتاد، که البته امروزه هم یک‌هم‌چنین تفسیری از واقعه غدیر مطرح است. خیلی‌ها می‌گویند: منظور پیغمبر این است که در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تکالیف خودتان، راجع به امور دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزکیه باید به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه شود.^۱

نقد تفسیر دوم: موقعیت و جایگاه امام معصوم علیه السّلام در مکتب تشیع

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در ردّ این نظریه که ائمه معصومین علیهم السّلام فقط به‌عنوان مرجعیت دینی می‌باشند می‌فرمودند:

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۶، قم المقدّسه.

«رجوع شیعه به امام معصوم علیه السّلام نه به عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و فقه و تشریح است - چنانچه مقلّد، به مرجع خود و رساله عملیه او مراجعه می کند -، بلکه به این جهت است که امام علیه السّلام ناموس عالم خلقت، و حقیقت فیض مُنزل الهی، و واسطه بین حقّ و خلق در مراتب وجود، و متولّی نظام عالم کون، و مربّی نفوس به سمت کمال، و نقطه اتّصال ما با پروردگار است؛ و در برابر یک هم‌چنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر تسلیم در برابر خواست و مشیت او فرود آورد، و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود در قبال مولا ندارد، این چنین بود.

اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک مبین احکام تکلیفیه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل می کند بداند، او را در حدّ یک راوی حدیث قرار داده است، با این تفاوت که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت دچار خطا و سهو گردد ولی امام علیه السّلام در این مورد به خصوص، مرتکب سهو و نسیان نمی شود! و این فرد نمی تواند مدّعی تشیع شود.

بر این اساس، ابوحنیفه اگر بیاید و بر فرض در بیان مسائل و احکام اشتباه نکند و مسائل را به طور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، اما همین که در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس راه می اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می کند، از زمره شیعیان خارج، و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه السّلام که اصل و اساس عبودیت و دیانت است معتقد نگشته است.

از اینجاست که می بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح، با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت صادق علیه السّلام را نپذیرفته است ما او را در زمره

شیعیان به حساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نماییم.^۱

وابستگی هویت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم

بنابراین، هویت و کیان مکتب تشیع، در تسلیم و انقیاد مطلق از امام معصوم علیه السلام است؛ به نحوی که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و اراده او را در جمیع شوائب وجود و حیات بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندکّ و فانی در ولایت و سلطه او قرار دهد، وجودی جز وجود او نبیند و خواستی جز خواست و اراده او نداشته باشد، و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقه بین خود و امام خود بهره ببرد، و فقط در سویدای وجودش امام علیه السلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود بیرون براند. در این صورت، حقیقت تشیع در این شخص متبلور گشته و در زمره شیعیان امام علیه السلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال او سیراب خواهد گشت؛ و الاّ اگر چنین حالتی را در خود، متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراء شخصی خود، ولو به ظاهر موجّه و مشروع پیروی نماید، عمر خود را به تباهی و بطلالت به سر آورده، دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف حضرت حق کوتاه گردانیده است، ﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ

مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲.

۱. تذکّر به این نکته لازم است: در اواخر حیات مرحوم علامه رضوان الله علیه روزی از ایشان شنیدم که حضرت نفیسه خاتون گرچه نسبت به ولایت و امامت امام صادق علیه السلام تأمل داشت، ولی در آخر عمر برای ایشان تنبّه حاصل شده بود و اعتراف به این مطلب می‌نموده است؛ رضوان الله علیها. (تعلیقہ)

جهت اطلاع از احوالات جناب نفیسه خاتون رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۸۸.
۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱: «و او در

تفسیر سوّم: غدیر صرفاً تعیین حاکمیت بعد از پیامبر

حضرت آقا قدّس الله سرّه در ادامه بیان تفاسیر مختلف از واقعه غدیر می فرمودند:

«و بعضی از این واقعه غدیر تفسیر دیگری می کنند و آن، این است که خلافت و حکومت باید بعد از پیغمبر به این فرد منتقل بشود. کاری نسبت به مسائل علمی و دینی و پرسیدن مسائل و اینها ندارند، کاری به اینکه این قضیه مربوط به تربیت و تزکیه و رشد و تربیت نفوس و به دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است ندارند، به دنبال این هستند که آن حکومت و خلافت و امر و نهی که در زمان رسول خدا به واسطه آن حضرت، در میان امت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر این منصب و این موقعیت به امیرالمؤمنین باز می گردد. این معنا و مفهوم و پیام غدیر است.»

یعنی چنانچه در زمان رسول خدا، حاکم اسلام و حاکم مجتمع خود شخص پیغمبر بود، پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می داد، دستور برای فلان توقف را می داد، نامه به این طرف و آن طرف می نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می کرد، دستور برای جنگ می داد، مصالحه می داد، به طور کلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهده آن حضرت بود، همین مطالب که ما امروزه در اجتماعات مشاهده می کنیم، این مسئله به شخص امیرالمؤمنین علیه السّلام منتقل می شود و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است که ما در میان خود مشاهده می کنیم.

یعنی وقتی که در واقعه غدیر مراجعه می کنیم و «من کنت مولاه فهذا علی

آخرت از زیان کاران است.»

۱. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۲۰.

مولاه» را از رسول خدا می‌شنویم و آنچه را که تا به حال شنیدیم اقتضای همین را می‌کند که امر و نهی به دست من بود، امور اجتماع به دست من می‌گذشت، از این به بعد به دست پسر عم من و دامادم علی بن ابی طالب است.

البته خب بعضی‌ها یک مقداری مطلب را بهتر و عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند که مسئله انتصاب امیرالمؤمنین، یک مسئله انتصاب عادی نیست که یک وزیری بیاید و یک معاون برای خودش منصوب کند، یک رئیس جمهوری بیاید و برای خودش یک وزرایی را منصوب کند. تا دیروز این فرد مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و کسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به واسطه انتصابی که شده، همه تا نود درجه جلوی رکوع و سجود هم به جای می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است که ممکن است حالا براساس یک مبنائی باشد و ممکن است اصلاً مبنا نداشته باشد؛ خب این مطلب به این کیفیت در واقعه غدیر نبوده است؛ بلکه در واقعه غدیر براساس ملاک بوده است. انتصاب پیغمبر گرچه از ناحیه پیغمبر است؛ ولی براساس یک ملاک است، که آن ملاک، ربط است. همان‌طوری که خود رسول خدا ربط با پروردگار داشت، انتصاب امیرالمؤمنین هم براساس این ربط صورت گرفته است. یعنی از ناحیه پروردگار، حضرت موظف شدند بر اینکه این مسئولیت را انجام بدهند؛ چطور اینکه در آیه شریفه است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ﴾^۱؛ «ای پیامبر از طرف پروردگار تو باید این مطلب را بگویی نه از

طرف خودت»، ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾، «پروردگارت گفته این

کار را بکن، پروردگارت به تو دستور داده که این رسالت را انجام بده و

این مطلب را به مردم ابلاغ کن!»

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

تأملی در تفسیر حقیقی از واقعه غدیر

اینها مطالب مختلف و تفسیرهای مختلفی است که از این واقعه به عمل آمده است. اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعاً رسول خدا در روز غدیر به دنبال چه مطلبی می‌گشت؟ و چقدر مسئله مهم بود تا جایی که خدای متعال پیغمبرش را تهدید کند که اگر تو این کار را انجام ندادی، تمام کارهای بیست و سه ساله‌ات را بر هوا می‌فرستیم، تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات را پوچ می‌انگاریم و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام دادی، همه را محو می‌کنیم و همه را به دیوار می‌زنیم: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾، کأنّ اصلاً هیچ کاری انجام نداده‌ای!

این چه قضیه‌ای بوده است که پیغمبر تا این حد مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و رسول خدا به این کیفیت از طرف پروردگار با این عبارتهای غلاظ و شداد مأمور شده است که این را انجام بدهد؟

متوقف نشدن جریان غدیر در صورت عدم حاکمیت ظاهری امام علیه السلام

حال سؤال این است که آیا منظور از این واقعه غدیر فقط حکومت است؟ یعنی آیا منظور این است که یا علی! بعد از من، تو خلیفه هستی و باید بیایی در میان مردم حکومت کنی، امر و نهی کنی! و این کار را انجام بدهی و آن کار را انجام بدهی!

حال چه اشکالی دارد که یک شخص دیگری بیاید این کار را انجام بدهد؟ آدم خوبی هم باشد، نمی‌گوییم همانند آنهایی که برای تثبیت خلافت خودشان، حاضر شدند تا آنجایی پیش بروند که دختر پیغمبر را بین در و دیوار تکه تکه کنند، آدم معاندی باشد؛ نه! بلکه یکی از صحابه بیاید، مثل سعد بن عبادة، یا اینکه یک فرد عادی دیگری بیاید و بگوید که من حکومت را به دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم باشد، مخلص امیرالمؤمنین هم هستیم، اصلاً امیرالمؤمنین را می‌آوریم امام جماعت

می‌کنیم و پشت سر او هم نماز می‌خوانیم، نه مخالفتی می‌کنیم نه هیچ چیز دیگری! دستورات دین و مسائل احکام را هم از امیرالمؤمنین می‌پرسیم!

مگر ما الآن همین کار را نمی‌کنیم؟ هر کسی از یک مرجعی رساله را می‌گیرد و روی طاقچه می‌گذارد و در قضایا و مسائلی که برایش پیش می‌آید، باز می‌کند و می‌بیند. حالا آن مرجع حاکم است؟! خیر! چون ده تا، صد تا، حاکم که نداریم، بلکه یک حاکم بیشتر نداریم. هر کسی برای خودش یک مقلدی دارد و از او تقلید می‌کند، یک مرجعی دارد که به او مراجعه می‌کند، او می‌گوید آن مرجع بهتر است، آن یکی می‌گوید آن مجتهد اعلم است، و نه دعوایی است و نه مخالفتی هست.

ممکن است دو نفر شریک دو رسالهٔ مختلف داشته باشند، این از یکی تقلید بکند و او را اعلم بداند، دیگری آن یکی مرجع را اعلم بداند. ولی در مسائل با همدیگر کنار می‌آیند، چون اگر کنار نیایند به ضررشان است و باید در اینجا و در آن مسائل حساس اختلافات را کنار بگذارند و چه مسئله‌ای حساس‌تر از این مسائل!

خب در آن زمان هم همین‌طور بود. چه اشکال داشت یک نفر از مهاجرین یا انصار بیاید حکومت کند؟ یعنی واقعاً ما باید به نکته‌ای که در این مسئله وجود دارد، برسیم. باید ببینیم چه عاملی باعث شده است که این افراد به فهم‌های مختلف از این قضیه برسند؟ چه چیز باعث شده که آنها به این نتیجه برسند؟! این مسئله جای حرف دارد. آیا واقعاً نسبت به قضیهٔ غدیر آن‌طور که باید و شاید پرداخته شده است؟ چه پیامی در قضیه غدیر برای افراد وجود دارد؟

تشابه دورهٔ غیبت امام زمان با دورهٔ خانه‌نشینی امیرالمؤمنین علیهما السلام

اگر ما همین زمان خودمان را در نظر بگیریم که امام زمان ارواحنا له الفداه را درحالی که در میان ما حضور دارند، نمی‌بینیم؛ آیا حالا که ایشان را نمی‌بینیم، کافر هستیم؟! آیا چون نمی‌بینیم، مرتد هستیم؟! دین نداریم؟! نه! چنین نیست. ما تا به

حال قابلیت برای رؤیت آن حضرت را نداشته ایم، خدا هم ایشان را از دیدگان ما غائب کرده است تا در موقع مقتضی خودش ظهور کند و آنچه را که در شأن امامت و در شأن ولایت اوست، آن را به انجام رساند.

حال فرض کنید که امیرالمؤمنین هم مثل امام زمان باشد؛ البته حضرت بالاتر از امام زمان هستند و پدر ایشان هستند. فرض کنید امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل خودش نشسته، و همان طور که الآن امام زمان در غیبت هستند، افراد دیگر هم می آیند به مسائل شان می رسند، به نماز و روزه اشان می رسند، به خمس و زکاتشان می رسند، به حجشان می رسند، و به سایر مطالب می رسند، مگر الآن این طور نیست؟ بسیار خوب. حال چه اشکال دارد که در زمان پیغمبر هم مسئله به همین کیفیت باشد؟! پیغمبر بفرماید که علی در خانه بنشیند، و وقت خودش را به امر و نهی و جنگ و صلح و نامه نوشتن به این و آن، نگذرانند و به جای آن، افراد افراد را تربیت بکنند، همانند کاری که امام باقر یا امام صادق علیهما السلام کردند.

مگر امام باقر علیه السلام به حکومت رسید؟ مگر امام صادق علیه السلام به حکومت رسید؟ اینها در تحت چه حکومتی بودند؟ اینها مگر در تحت حکومت کفر نبودند؟ حکومت منصور دوانیقی حکومت عادلانه و اسلامی بود؟! حکومت هارون الرشید و حکومت مامون، حکومت اسلامی بود؟! یا اینها ائمة الکفر بودند، ائمه ظلم بودند. خب درعین حال، امام هم در میان افراد بودند. امام رضا در تحت چه حکومتی زندگی می کرد؟ هشت سال از آخر سن امام موسی بن جعفر در زندان همین حکام گذشت. از این زندان به آن زندان، من سجنن إلی سجنن؛ البته بعضی ها دوازده سال می گویند، بعضی ها حداقل هشت سال و شش سال هم گفته شده است.

حال آن کسی که موسی بن جعفر را به زندان می اندازد، آیا حاکم اسلام است؟! شما اسم او را حاکم اسلام می گذارید؟! فرض کنید که نماز هم بخواند،

نماز جمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، در مدینه کنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و «یا بن عمّ» هم بگوید، ای پسر عمو، اینها خودشان را پسر عمو می‌دانستند! اما از آن طرف موسی بن جعفر را حبس کند و به زندان بیاورد، اوّل در بصره، بعد در کجا و کجا، و بعد هم زندان آخر که چه بر سر موسی بن جعفر آمده بود که حضرت در این زندان از خدا تقاضای مرگ کردند. خب اینها حکام اسلام بودند؟!

خب الآن هم به همین شکل است. چه اشکالی در وضعیتی که الآن داریم، وجود دارد؟ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، کار انجام می‌دهیم، و در آن طرف امام علیه السّلام هم در پس پرده غیبت هست. هر کس به تکالیفش عمل می‌کند و مشکلی هم پیش نمی‌آید. یک شخصی این مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند، دیگری آن یکی را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند. چه نکته‌ای در اینجا وجود دارد که پیامبر به خاطر آن، باید از طرف خدا ابلاغ کند که ای مردم این قضیه شوخی نیست! این قضیه، قضیه‌ای است که اگر آن را انکار بکنید، همانند آن است که من را انکار کرده‌اید.

خب همین وضعیت و موقعیت را ما نیز الآن داریم. مگر الآن امام زمان علیه السّلام در میان ما ظاهر هست که همان واقعه غدیر را بگوییم در امروز اتفاق افتاد و باید با آن حضرت بیعت کنیم! خب امام زمانی که در ظاهر در کار نیست، بلکه ایشان در پس پرده غیبت است. در این صورت اعمال و رفتار ما چه می‌شود؟ آیا اینها همه باطل است؟! پس همه کافر هستیم و خلاصه فی‌أمان‌الله، دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست، ما چه تقصیر داریم؟ ... اگر از رسول خدا بپرسیم که اگر شما در این زمان بودید، در زمانی که خود را در یک شرائطی احساس می‌کردید و در یک شرائطی خودتان را تصوّر می‌کردید که نمی‌توانستید بیش از آنچه که بتوانید به خود پردازید و کار دیگری از دستتان برآید؛ چگونه در یک‌هم‌چنین شرائطی با

مسئله ولایت و با این قضیه‌ای که در عید غدیر مطرح کردید، مواجه می‌شدید؟ برای همه ما این سؤال وجود دارد که آیا این زمانی که الآن در آن هستیم، همان زمانی نیست که بعد از پیغمبر بوده است؟ منتهی در زمان بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن کیفیت خانه‌نشین کردند، و ریسمان به گردن ایشان انداختند و برای بیعت به مسجد کشاندند و بعد هم امیرالمؤمنین در خانه یک‌یک مهاجرین و انصار آمد و فرمودید: «مگر شما نبودید! مگر شما در این واقعه غدیر نبودید! مگر شما از پیغمبر آن مسائل را نشنیدید!» و آنها پاسخ می‌دادند که: یا علی! دیگر وقتش گذشته و حوصله در دسر نداریم و خودتان می‌بینید چه کسانی به میدان آمده‌اند و چه شمشیرهایی دور و برشان است.

خب مگر الآن غیر از همان زمان است؟ منتهی در آن زمان امیرالمؤمنین به منزل خویش رفتند، و افراد هم به آن طرف رفتند. صف‌های جماعت پر شد، نماز خوانده می‌شد، ولی پشت سر ابوبکر خوانده می‌شد؛ نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبکر. امیرالمؤمنین هم یک مدتی در کنار بودند، بعد هم به خاطر بعضی مسائل آمدند در همان مسجد مدینه و به همین افراد اقتدا کردند. بله! امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترک نکردند، و آمدند و به همین افراد اقتدا کردند.^۱

۱. درباره عَلَّتْ اقتداء امیرالمؤمنین علیه السَّلام به نماز جماعت ابوبکر، حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۲۵ در شهر قم می‌فرمودند: «یکی از عللی که امیرالمؤمنین در نماز جماعت شرکت می‌کردند، به خاطر این بود که دولت و حکومت به اصحاب امیرالمؤمنین فشار وارد نکند. وگرنه آنها از این نظر غلط می‌کردند که به امیرالمؤمنین اهانتی بخواهند بکنند و کاری انجام بدهند؛ بلکه به خاطر اینکه حکومت نیاید و به اصحاب امیرالمؤمنین فشار نیابد و آنها را ترور نکند، ایشان شرکت می‌کردند! چون به راحتی ترور می‌کردند! مگر سعد بن عباده را در بیابان ترور نکردند؟ او را با تیر زدند، بعد هم شعر

حال ما با کسانی که در آن زمان امیرالمؤمنین را رها کردند و رفتند، کار نداریم؛ آنها بالأخره رفتند دنبال آن کسانی که باید بروند. اما آنهایی که پشت سر امیرالمؤمنین ماندند، آیا اینها مشمول همین کلام پیغمبر هستند؟ چون الآن امیرالمؤمنین آن حکومت و ولایت و امارت را که دیگر ندارد؛ آیا این‌طور بوده است که شما همه معطل هستید و فایده‌ای ندارد، چه در خانه حضرت بیایید، چه نیایید. آیا این‌طور بوده است؟ یا اینکه نه! مسئله چیز دیگری بوده است.

حقیقت ولایت به جسم امام نیست

وقتی امیرالمؤمنین در منزل خانه‌نشین می‌شود، تنها بدن اوست که خانه‌نشین شده است، اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطه فیض بین خدا و بین خلق بودن او، مربی بودن او، تزکیه‌کنندگی او، اطلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را کما هو هو بعینه تشخیص دادن او، تمام اینها به جای خود محفوظ است.

اینکه پیغمبر در روز غدیر فرمودند: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة»، معنایش این است که ای مردم! در این بیست و سه سال چه برداشتی از من نسبت به خود احساس می‌کنید؟ آیا من پیغمبر آمدم تا برای شما فقط تعدادی مسئله بگویم؟ آیا رسالت من همین بود؟! خب ممکن است یهودی و نصرانی هم با خواندن دو تا کتاب، و یا چند سال درس خواندن، بیاید همین مسائل را بگوید. ما افراد بسیاری به اسم و نشان سراغ داریم که نه خدا را قبول داشتند و نه

درآوردند و چه! خیلی راحت ترور می‌کردند.

امیرالمؤمنین به خاطر ملاحظه اسلام و به خاطر ملاحظه افراد و آنهایی که ایستادند و بر مرام خودشان ایستادگی کردند و به دنبال شایعات و تزییقات و فشارها نرفتند و گوش به آن حرف‌ها ندادند، این مسائل را تحمل می‌کردند.»

پیغمبر را و نه اسلام را، بلکه از عوامل بیگانه بودند و در همین حوزه‌ها درس خواندند و از علمای طراز اوّل حوزه به‌شمار می‌آمدند و بعد معلوم می‌شد که آلت دست فلان کشور هستند، و با کجا ارتباط دارند و سر از کجا درمی‌آورند! خب چه کسی می‌توانست تشخیص دهد در باطن این شخصی که عمامه بر سر دارد و با این کیفیت می‌آید و می‌رود، چه خبر است؟ چه شخصی اطلاع داشت؟ حتی سؤال‌های علمی را می‌آوردند و از همین اشخاص می‌پرسیدند. درس‌هایی که این افراد می‌دادند، می‌گفتند از نقطه نظر عمق و جامعیت کم‌نظیر است. حالا بنده اسم نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم. اما افراد از کجا می‌توانند بفهمند؟ تا اینکه بعد از مدتی، جریانی اتفاق می‌افتد و معلوم می‌شود که این آقا سر از کجا درمی‌آورد و به کجا وصل است! بنابراین پیغمبر که نیامدند برای ما مسئله بگویند.

سؤال این است که آیا شما از این بیست و سه سال در کنار پیغمبر بودن، فقط حکومت کردن را فهمیدید و دریافتید؟ خب اگر این‌طور باشد، خیلی‌ها حکومت می‌کنند. مگر الآن در بعضی نقاط دنیا که افراد حکومت می‌کنند، مردم راضی نیستند؟ خیلی هم راضی هستند. تمام مردم از حکومتشان راضی هستند. همه می‌گویند آفرین! آفرین! خیلی از کشورها این‌طور هستند؛ وقتی که از افراد آنها سؤال می‌کنیم، می‌گویند: بهتر از این نمی‌شود!

الآن در بعضی از کشورها، محکمه‌های قضائی همین‌طور چشم به درب می‌مانند تا دو شاکی بیایند و اقامه دعوا کنند؛ یعنی در محکمه شاکی پیدا نمی‌شود که اقامه دعوی کند. شرایط به گونه‌ای است که هر کسی به کار خودش می‌پردازد، این به کار خودش و آن یکی هم به کار خودش طبق قانون می‌پردازد. در این صورت دیگر دعوا هم نمی‌شود و افراد می‌دانند که اگر بخواهند از حدّ خودشان تخطی کنند، با قانون سر و کار دارند.

حال اگر قرار باشد بر اینکه خدا به مردم بگوید ما پیغمبری برایتان می‌آوریم

که به شما امر و نهی کند؛ می‌گوییم خب همین الآن هست، شما از این حکومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟ قانون را خود مردم انجام می‌دهند و می‌آیند و می‌نشینند و می‌گویند این کار را بکنیم و این کار را نکنیم؛ تمام شد و رفت. در هر جا هم که شبهه‌ای پیدا بشود و نقصانی پیدا شود، تبصره و تزییل و پی‌نوشت و پانوشت و از اینها می‌آیند انجام می‌دهند و مشکلی پیش نمی‌آید. مسئله‌ای در اینجا پیش نمی‌آید.

تربیت نفوس بشر، مهم‌ترین هدف رسالت بیست‌وسه‌ساله پیغمبر

پس این چه قضیه و مطلبی است که پیغمبر در این بیست و سه سال که با مردم بوده‌اند، می‌خواستند آن را القاء کنند و به مردم بفهمانند که البته بعضی آن را دریافتند، و اغلب نیز آن را نتوانستند بفهمند؛ آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن فقط قضیه تربیت بوده است؛ پیغمبر می‌خواستند بفهمانند که من در این بیست و سه سال، نه اینکه بیایم به شما مسئله بگویم که مسئله را همه به شما می‌گویند. نه اینکه بیایم حکومت کنم که حکومت‌های بسیاری در دنیا بوده و هست که افراد هم از آن‌ها راضی بوده‌اند. مگر عمر بن عبدالعزیز که حکومت کرد، وقتی از دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش در سرشان نمی‌زدند؟ صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز که نسبت به سایر خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس اقبالاً به نحوی عمل کرد که مردم راضی بودند و مثل ابر بهار در زیر جنازه او گریه می‌کردند. در حالتی که همین عمر بن عبدالعزیز غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است. توجه می‌کنید؟

افراد زیادی در طول تاریخ بودند که از نظر حکمرانی به نحوی عمل کردند که مورد احترام مردم واقع شدند و مردم از رفتن آنها واقعاً ناراحت می‌شدند و ضجه می‌زدند. کافی است شخص، قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان

داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، خب بقیه کارها دیگر مشکلی نیست. آن چیزی که مردم می‌خواهند مگر چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامه عدل و رفع ظلم. حالا کاری دیگر به این ندارند که نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شب او ترک می‌شود یا نمی‌شود؛ مردم می‌گویند ما به اینها کار نداریم، آن چیزی که ما کار داریم این است که از حدود تجاوز نشود، کسی به حد دیگری تجاوز نکند، همین مقدار کافی است و این هم با قوانینی که به وجود می‌آید، خودتان عمل می‌کنید.

آنچه که پیغمبر در این بیست و سه سال برای آن اقدام کرد و خدا پیغمبر را برای آن فرستاد، آن عبارت بود از تربیت نفوس، از تزکیه نفوس، از رشد افراد به سرحد کمال، این رسالت پیغمبر در این مدت بیست و سه سال بود.

پیغمبر نمی‌آمد بگوید این کار را بکنید بعد برود کنار، نه! پیغمبر می‌گفت: این کار را انجام بدهید! و بعد از افراد سؤال می‌کرد که انجام دادید یا ندادید، دستوری که به شما دادم، به آن عمل کردید یا نکردید؟ راجع به فلان قضیه اقدام کردید یا نکردید؟ این رسالت، رسالت پیغمبر بود که به واسطه آن اشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و بین پروردگار، نفوس را به واسطه این اعمال، به مرتبه تکامل و به مرتبه فعلیت درآورد. کار پیغمبر این بود.

مسئله حکومت، یکی از زیر مجموعه‌های رسالت پیامبر

البته در زیر مجموعه این قضیه و در تحت این محور، حکومت هم قرار دارد؛ امر و نهی هم قرار دارد؛ انجام بده و انجام نده هم قرار دارد؛ اینجا جنگ بشود، آنجا صلح بشود و آنجا این‌گونه برخورد بشود، تمام اینها در اینجا موضوعیت پیدا می‌کند که این نحوه اجرا و این نحوه از عمل، جز از کسی که قلب او متصل به ملکوت است و از عالم ملکوت بر او الهام می‌شود، از هیچ فردی متمسکی نخواهد بود. چنین عملی فقط از

شخص رسول خدا و آن کسی می‌تواند متمشی شود که در همان راستا قرار داشته باشد.

نه اینکه پیغمبر بیاید نصب کند. البته پیغمبر افراد خیلی زیادی را برای جنگ نصب می‌کرد، و وقتی از پیغمبر سؤال می‌کردند تا چه حد از او اطاعت کنیم و حد و مرزش چیست؟ می‌فرمودند تا آن حدی که مخالفت با دستور خدا نکند. اگر مخالفت کرد، نباید از او اطاعت کنید. این عین عبارت پیغمبر است. ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدند! نگفتند ای مردم، از علی تا وقتی تبعیت کنید که مخالف رضای خدا انجام نداده است، تا وقتی متابعت او را کنید که او کار خلاف انجام نداده است.

فرمود: «علیٌّ مع الحقِّ و الحقُّ مع علیٍّ حیثما دار»^۱، تا وقتی که علی زنده است، هر عمل او، هر فکر او، هر سکوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر خموشی او، هر حرکت او حق است و باید از او پیروی کرد.

در جایی که شمشیر بالا می‌برد، تو هم شمشیرت را بالا ببر. در جایی که شمشیر فرود می‌آورد، حق نداری بگویی که چرا علی در اینجا شمشیر فرود آورد، یا اینکه بگویی چرا این فرد را از بین نبردی، چرا آن یکی را از بین بردی؟ چرا در جنگ صفین عمروعاص را از بین نبردی که جنگ به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی که افراد آمدند، شریعه و نهر را از لشگر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نکردی؟ چرا گفتن در تبعیت از علی نیست!

بنابراین، این‌طور نیست که ما در خانه بنشینیم و حلوای زعفرانی درست کنیم و بخوریم و یا علی بگوییم و آن وقت دنباله‌روی علی باشیم. نه! در آن موقعیت حساس، در آن وضعیتی که سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۶۲.

موقع است که باید دنبال علی باشیم. همین طور نشستن و دنبال علی بودن که کاری ندارد. نماز را که همیشه می شود خواند، روزه را که در ماه رمضان می شود گرفت، حج هم انجام می دهیم. نه! بلکه آن وقتی که امیرالمؤمنین می گوید این کار را بکن، باید انسان انجام دهد، نه از پیش خود، نه کم و نه زیاد.

رسالت پیامبر برای بیرون کشیدن توجّه مردم از علل و اسباب طبیعی

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که دیدگاه شما را از توجّه به علل و اسباب و اثر و مؤثر و متأثرات طبیعی خارج کنم. نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که برای رسیدن شما مانع ایجاد می کند، بیرون بیاورم و دیدگاه شما را تغییر بدهم و تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم، این مسئولیت من بوده است!

چه کسی می آید در اینجا و چه کسی پا به میدان می گذارد؟ لذا آیه شریفه می فرماید مؤمنین کسانی هستند که دنبال یک هم چنین پیغمبری هستند:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ «غل‌هایی که ما در این دنیا بر گردن خود انداختیم، پیغمبر می آید و اینها را از گردن ما خارج می کند.»

خلأ مسائل تربیتی در حکومت های دنیا

حکومت‌هایی که الآن در دنیا به عنوان حکومت‌های عادلانه مطرح هستند و مورد توجّه اجتماع قرار گرفته‌اند و همه به آن حکومت‌ها افتخار می کنند، کدام یک

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

از این مسئولیت‌ها را به عهده دارد؟ در این حکومت‌ها کاری ندارند به اینکه افراد در منزل خودشان نماز می‌خوانند یا نمی‌خوانند، در منزل خودشان فلان عمل خلاف را انجام می‌دهند یا نمی‌دهند، آنچه اهمیت دارد، این است که در خیابان این کار را نباید انجام بدهی! وظیفه من این است که جلوی تو را نسبت به عمل خلاف که مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرآی و منظر افراد است، بگیرم... بسیاری از این اجتماعات و تظاهراتی که الان در همان کشورها انجام می‌شود، تظاهرات خلاف عفت و خلاف ناموس و فاسدی که به‌عنوان حقوق اولیه انجام می‌شود، و افراد می‌گویند: الان حقم این است و به این کیفیت می‌خواهم حق را بیان کنم، کاری هم ندارم، هرچه می‌خواهد باشد، باشد. جلوی بچه پنج ساله باشد یا جلوی پیرمرد هشتاد ساله، فرقی نمی‌کند. ما به این حرف‌ها کاری نداریم! حکومت هم که با آنها کاری ندارد! می‌گوید: بگذار انجام بدهند، آنها که متعرض کسی نمی‌شوند، آنها که ماشینی را آتش نمی‌زنند، آنها که جایی را تخریب نمی‌کنند؛ خط قرمزهای ما این نیست. ما خط قرمزهایمان عبارت است از تعدی به دیگران؛ اگر بخواهی تعدی کنی، جلوی تو را می‌گیریم و پلیس می‌آید و ممانعت می‌کند. دیگر کاری ندارد به اینکه این شخص، پیش خودش و در باطن خودش چیست و چگونه عمل می‌کند. می‌خواهد خودش را اعدام بکند، بکند! کاری نداریم؛ اگر اعدام کرد و متوجه شدیم، پلیس می‌آید در منزل را باز می‌کند و جنازه او را بر می‌دارد و در قبرستان هم دفن می‌کند.

اما پیغمبر این را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید که اگر خودت را اعدام کردی، خدا پدرت را روز قیامت درمی‌آورد! در اینجا ما با خودت کار داریم، با زن و بچه‌ات کار داریم، با اجتماعت کار داریم، با ارتباطات کار داریم، با حرفت کار داریم، با عملت کار داریم، با فکری هم که در سر داری، کار داریم.^۱

کدام یک از این حکومت‌ها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند که نسبت به رفیق خودت نباید تفکر خلاف بکنی! و اگر این کار را بکنی، خدا تو را عقوبت می‌کند. نه! حکومت‌های دنیا که دیگر این حرف‌ها را ندارند. حرف هم می‌خواهی بزنی بزن، تا مادامی که دشنام به کس دیگری نباشد که از حقوق او تلقی شود، هر چه دلت می‌خواهد بگو! بیا در روزنامه بر علیه خدا و مسیح و اینها هم حرف بزن! آزادی است، مسئله‌ای نیست، حدّ آزادیست.

همین قدر که از نقطه نظر فیزیکی تعرضی نسبت به فرد دیگر نداشته باشید، هر کاری می‌خواهید بکنید، آزاد هستید و این می‌شود یک حکومت عادلانه و مورد رضای همه افراد!

اما آن کسی که پیامبر است می‌گوید این حکومت یک در هزار و یک در میلیارد از مسئولیتی است که بر عهده من است. نهصد و نود و نه هزار، یا نهصد و نود و نه

۱. حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«این طور که خیال می‌کنید، نیست! بلکه می‌آید و دست می‌گذارد روی آن مسائلی که خلاف توقع ما است! نه اینکه خیال کنید در دهانتان حلوا و شیرینی می‌گذارد! اگر این طور باشد که تمام چهار میلیارد جمعیت دنیا می‌شوند شاگرد او. نه آقا جان! اینهایی که همه دارند از حق فرار می‌کنند، به خاطر همین است و می‌گویند: آقا پا روی دم ما نگذار!

شخص فاضلی در طهران هست که در دوران طلبگی ارتباطی هم با ما داشت. آمد پیش ما و گفت فلانی من می‌خواهم پیش پدر شما بروم. گفتم: پدر ما به درد شما نمی‌خورد. گفت: چرا نمی‌خورد؟ شما در اینجا هستید، اما به یاد ما نیستید. گفتم: من یک شمه‌ای از پدرم برای شما نقل می‌کنم، خواستی برو و نخواستی نرو. گفتم: بابای من با تمام کارهایت کار دارد، با منبرت کار دارد، با محرابت و زنت و بچه‌ات و کیفیت ارتزاق و کیفیت مطالعات و رفقایت و رفت و آمدت کار دارد. فکری کرد و گفت: می‌آیم پیشش، ولی به شرط اینکه پا روی دم من نگذارد. گفتم پس از همین جا تشریف ببرید و نگذارید که ایشان پا روی دم حضرت عالی بگذارند!»*

* شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۲۶.

میلیون از مسئولیت من بر مسائل تربیتی و تزکیه دور می‌زند. البته در یک‌هم‌چنین فضائی، باید جامعه امنیّت داشته باشد، باید جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید وجود داشته باشد، افراد و مسئولین جامعه نباید خودشان دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی بکنند. اینها مسائلی است که در زیر مجموعه همان مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تا برمی‌گردد به خود شخص و تربیت شخص.

بی‌تفاوتی حکومت‌های دنیا به تکامل انسان!

یعنی پیامبر می‌خواهد بگوید من مسئول این مطلب و این مقصد هستم که هفتاد سالی که خدا به تو عمر داده است، آیا این هفتاد سال در تحت این حکومت به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد؟ ولی حکومت‌های دیگر یک‌هم‌چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند! خدا به تو هفتاد سال عمر بدهد، به من چه مربوط است، هفتصد سال عمر بدهد، به من چه مربوط است، من به این کاری ندارم! ولی پیغمبر می‌گوید: نه، من کار دارم. هفتاد سالی که خدا به تو داده، در مقابل این هفتاد سال تو چه کردی؟ پنجاه سال که به تو عمر داده، در قبال این پنجاه سال چه کردی؟ تمام صحبت‌های امیرالمؤمنین در نهج البلاغه را نگاه بکنید، خطبه‌های پیغمبر در مکه و مدینه را نگاه بکنید، همه می‌گویند تقوا آخرت، تقوا آخرت، تقوا آخرت، برای چه؟ چون مسئولیتش این است. پیغمبر وظیفه و مسئولیتش این است که مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبه تکامل برساند.^۱

۱. مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۹۹ هجریه قمریه، در طی نامه‌ای به رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خمینی رحمه الله علیه در اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی مسائلی را درباره حکومت اسلامی و برخی از لوازم و ضرورت‌های آن، مرقوم داشتند، ایشان در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، صفحه ۱۱۳ همه آن نامه را ذکر

کرده‌اند ولی ما در اینجا به مناسبت با بحث و به جهت رعایت اختصار به ذکر قسمتی از آن نامه اکتفاء نموده و خوانندگان محترم را برای اطلاع بیشتر به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم.

وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۱۳:

«به پیروی از اوامر صادره راجع به لزوم مطالعه و دقت در پیش‌نویس قانون اساسی و اظهار نظر در مطویات آن معروض می‌دارد: حقیر با کمال مداقه محتویات آنرا مورد بررسی قرار دادم و از نقطه نظر تطبیق آن با فلسفه و فقه اسلام اشکالاتی چند به نظر آمد که تذکار آن ضروری است:

۱) فلسفه توحیدی اسلامی متخذ از آیات قرآن کریم و سنت نبوی روح حکومت و ولایت بر مردم را منحصر به مبادی عالییه می‌داند، و عالمترین و جامع‌ترین و منزّه‌ترین افراد را لایق این مقام می‌شناسد، در این صورت افراد امت به رهبری چنین پیشوائی راستین که هم دارای دلی روشن و آگاه و مغزی متفکر و عزمی راسخ، و هم از خود گذشته و به کلیت پیوسته است، از بهترین مواهب الهیه استفاده نموده و تمام قوا و استعدادهای ذاتی خود را به منصه ظهور و بروز می‌رسانند. و از شکوفاترین آزادی و استقلال و بهره‌مندی از جمیع غرائز طبیعی و ملکات روحی کامیاب می‌گردند.

در این فلسفه حکم و قانون و قضاء از بالا (یعنی از مقام توحید و طهارت که مقام وحدت و جامعیت ولی امر است) پایین تدریجاً گسترش پیدا می‌کند، و تمام اقشار طبقات را فرا می‌گیرد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.

ولی در فلسفه‌های مادی، یا در قوانین غربی که از روح توحید اسلامی بهره‌ای ندارند، مراکز تصمیم‌گیری از کثرت شروع می‌شود؛ یعنی افکار و اوهام عامه مردم گرچه در نهایت ضعف باشند، فقط به ملاک اکثریت حق تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری در امور و حاکمیت خود را دارند.

در این فلسفه‌ها حکومت بر اساس انتخاب بوده و کیفیت آن به مشروطه سلطنتی، یا به جمهوری، یا به بعضی از انحاء دیگر، تقسیم می‌شود؛ بنابراین جمهوری بدین طرز رأی‌گیری و انتخاب اکثریت قسیم و نظیر مشروطه از قالب‌های غربی است؛ و با روح اسلام سازگار نیست.

حکومت و دولت اسلام بر پایه خود متکی بوده و بر اصل اصیل حق اعتماد دارد؛ و هیچ‌یک از این قالب‌ها نمی‌توانند آن واقعیت را در خود بگیرند و به شکل خود درآورند.

و در این وهله حسّاس و سرنوشت‌ساز که دقیق‌ترین لحظات را می‌گذرانیم، باید بسیار متوجّه باشیم که خدای ناکرده ناخود آگاه آن اصالت‌های ارزشمند اسلامی را به گرایش‌های غربی نفروشیم؛ و به علّت إشباع مغزها از ره‌آوردهای غرب و عدم انس به طرز تشکیل حکومت اسلامی به شکل واقعی خود، به سبب اعتماد به نظاره نظام‌های سلطه‌جویانه استبداد و طاغوتی آن حقیقت را به خاک نسیان نسپاریم.

بزرگان ما در نهضت مشروطیت و گیرودارها و کشمکش‌های طرفداران استبداد و مشروطه دچار اشتباه شدند؛ دسته‌ای به‌عنوان آنکه مشروطه مردم ستم‌دیده را از زیر یوغ استبداد و ظلم امراء و حکام جائر می‌رهاند، بدان گرویدند؛ و این نظام را با اصول آن پذیرفتند؛ و دسته‌ای دیگر به‌عنوان آنکه استبداد مردم را در هاله دین حفظ می‌کند و از رخته کردن آزادی‌های نامشروع و مغرب‌پسند جلوگیری می‌نماید، طرفدار آن شدند. و چون راه را منحصر در آن دو می‌دیدند، بر سر هم کوفتند. کسی نگفت هم مشروطه غلط است و هم استبداد؛ اسلام صحیح است و بس؛ حکومت اسلام حکومت اسلام است. حکومت رسول الله است، نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد!

لذا دیده شد در این مدّت عمر مشروطیت که درخت آن با خون‌های پاک رزمندگان راستین و پاکدلان راه عدل و آزادی آبیاری شد، چه ستم‌ها که نشد و چه حکومت‌های استبدادی که نظیر آن در تاریخ بشریت کم است بر این ملت مسلط نگشت؛ و چه ستم‌های جانکاه به‌عنوان نوش‌دارو در کام آنان فرو نریخت؛ و به نام توخالی عدالت اجتماعی و آزادی همگانی چه محرومیت‌ها از طبیعی‌ترین حقوق اولیه نصیب نگشت؛ با آنکه در تدوین قانون اساسی آن، نهایت دقّت را در پیشگیری‌های موارد انحراف نمودند؛ و برای بر آریکه نشاندن قانون عدل و آزادی، نهایت مراقبت را کردند. فقطّ علّت این همه محرومیت‌ها آن بود که: حکومت از محور اصلی خود خارج شد، به‌عنوان مجلس شوری، قانون‌گذاری کردند؛ قوای مقننه و قضائیه و مجریه از محطّ خود منحرف شد. این تجربه مشروطیت برای ما بس است؛ رسول الله فرمود: «لَا يَلْدَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حُجْرٍ مَرَّتَيْنِ.»

در قرآن مجید اطاعت را فقطّ منحصر به خدا و رسول خدا و اولی الامر می‌داند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

شوری در مقدمات کار برای روشن‌گری بیشتر است که: ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ و یا آنکه: ﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾، لیکن تصمیم‌گیری اختصاص به خود رسول الله داشته است؛ نه موافقت رأی

اکثریت. به دلیل ذیل آنکه: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾، و در تمام موارد پیشنهادها و مشورت‌ها صورت می‌گرفته لکن رأی نهائی انحصار به رسول خدا داشته است. و در زمان خلفاء و ائمه طاهرين سیره و سنت چنین بوده است.

أبحاث فقهیه وارد در ولایت فقیه، امر حکومت را منحصر به امام یا فقیه جامع الشرائط می‌داند. و در این مسأله احدی از علمای شیعه خلاف نکرده است. یعنی با وجود فقیه جامع الشرائط زمام حکومت مسلمین را به دست غیر فقیه سپردن خلاف اجماع است.

۲) اگر جمهوری اسلامی را با این اصول وارد در پیش نویس بپذیریم، تحقیقاً ثمرات انقلاب را ضایع و خون جوانان عزیز را به هدر داده‌ایم. جوانان ما به ندای اسلام حرکت کردند، و برای برقراری حکومت اسلام قیام نمودند؛ و به امید تشکیل حکومت اسلامی و خارج شدن از هر گونه مظاهر غرب جان دادند؛ و به پاسخ آن اعلامیه‌های انقلابی و تحریک‌آمیز امام که با جان آنها گفت‌وگو می‌کرد، و حسن ششم آنان را بیدار می‌نمود، جان باختند؛ در این صورت خون‌بهای آنان برقراری حکومت عدل و توحید اسلام است.

در این جمهوری اسلامی باید تمام ضوابط حکومت اسلام مراعات شود و نام جمهوریت چیزی بر محتوای دولت و حکومت نیفزاید و حق حاکمیت به فقیه عادل که بر اوضاع زمان آگاه و از مصالح ملت مسلمان اطلاع دارد؛ و نسبت به ملت ستم‌دیده حمیم و دلسوز است سپرده شود. رئیس جمهور که دارای شخصیت اول است، باید جامع‌تر و کامل‌ترین و روشن‌بین‌ترین و پارساترین افراد از فقهائى امت باشد؛ و اوست که قوای سه‌گانه مقننه و قضائیه و مجریه در وجود او ادغام شده و از او به مصادر امور و حکام ترشح می‌کند.

تفکیک مقام فقاہت از ریاست جمهوری، عملاً التزام به تفکیک روحانیت از سیاست است. در منطق اسلام حاکم شرع مطاع ریاست مطلقه بر امت دارد. سپردن ریاست جمهوری را به افرادی که دارای چنین مقامی نباشند، اعطاء قدرت به دست غیر واجدین این مقام است؛ و اشتباهاتی که صورت می‌گیرد از عدد بیرون و با هزار ضابطه و قانون این قدرت عنان‌گسیخته را نمی‌توان مهار نمود.

۳) انتخابات برای ریاست جمهوری باید به صورت تشکیل شوراهای اهل حل و عقد صورت گیرد. و چنین فقیه واجد شرایطی را با مشورت انتخاب کنند. و در این صورت مدت آن محدود به چهار سال (که آن نیز معیار غربی است) نخواهد بود بلکه تا هنگامی که از مقام اُفقیت و اعلمیت و اُورعیت و اُبصریت برخوردار است؛ باید در رأس ریاست جمهوری باقی بماند؛ و عزل او نصب دیگری را در وقتی که فاقد شرایط گردد یا از دنیا برود، باز به وسیله شوراهای اهل

حلّ و عقد که خبرویّت در فنّ داشته؛ و از مزایای کمال اخلاقی و عدالت برخوردارند، صورت خواهد گرفت.

۴) «قانون اساسی اسلام قرآن و سنّت است» و هر گونه تقنین قانونی به هر اسم و عنوان در مقابل و کنار آن قرار خواهد گرفت. و طبعاً در بین پیروان قرآن و این قانون تضادهایی بوجود خواهد آمد و طرفداران آن دو به دو دسته تقسیم می‌شوند. و ملت اسلامی در مقابل دولت اسلامی جبهه می‌گیرد. و این اتحاد و اتفاق و وحدت اهداف ملت و دولت و به هم آمیختگی این نیروی ژرف که از ثمرات اصیل انقلاب است، تبدیل به کدورت و حسّ بدبینی خواهد شد.

تنازل از قانون قرآنی به قانون اساسی، تنازل از واقعیت و پذیرش اساس و اصلی در مقابل اسلام است. و این معنی با مکتب تعلیماتی یک فرد که از نیروی الهی تأیید می‌شود؛ و ملکات اسلامی خود را بر اساس فلسفه و توحید اسلامی کسب کرده است؛ قابل توجیه نیست.

بلی به عنوان اصول کلیّه اسلامیّه می‌توان احکامی را از قرآن و سنّت أخذ نمود، مانند اصل مالکیت مشروع، یا اصل حرمت ربا، و سیستم بانک داری‌های ربّوی؛ و اصل حریت و آزادی‌های مشروع، و اصل عدم جواز تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی؛ و امثال ذلک و آن را بعنوان ضوابط کلیّه که در تمام امور و شئون مورد استفاده قرار می‌گیرد، و انحصار بموردی ندارد، بعنوان اصول اسلامیّه تدوین نمود؛ همانند اصول فقه که فقها به علّت عمومیت و کلیت آن آنرا جدا، و دسته‌بندی نموده؛ و در مقدمه فقه قرار می‌دهند.

۵) مجلس شورا همان‌طور که از اسم آن پیدا است؛ و از قرآن مجید گرفته شده برای مشورت است نه برای قانون‌گذاری. عنوان مجلس تقنینیه به آن دادن از اغلاط است. بزرگان ملت از هر طبقه و دسته بنا به انتخابات در مجلس شورا دور هم جمع می‌شوند؛ و مذاکرات می‌کنند و نتیجه آن را در دست ولیّ امر که همان فقیه روشن ضمیر خارج از آز و عاری از هوئی و هوس است قرار می‌دهند و او طبق مدارکی که از قرآن و سنّت در دست دارد؛ و بصیرتی که در ادراک حقائق و تشخیص مصالح به دست آورده است و با مقتضیات زمان تطبیق می‌کند تصمیم می‌گیرد و حکم صادر می‌کند.

این موهبت الهی را که دقیق‌ترین مراحل سعادت و کمال امت را در دست دارد؛ به دست افراد غیر فقیه سپردن و آنها را در قانون‌گذاری اختیار دادن و سپس به وسیله شورای نگهبان کنترل نمودن بعینه مانند سپردن مقام تعلیم در کلاس درس است به دست یکی از شاگردان غیر وارد؛ و سپس استاد کلاس را برای نگهبانی او گماشتن. این طرز مَشی مستقیم نیست؛ و مرارت‌هایی ببار

در اینجا پیغمبر می بیند که اگر از دنیا برود، تمام خواهد شد و این مسئولیت را چه کسی باید انجام بدهد؟ آیا عمر و ابوبکر که می آیند، می توانند این وظیفه را به عهده بگیرند! آنها که زدند و دختر من را تگه تگه کردند. دیگر چه کسی می تواند بر عهده بگیرد! خالد بن ولید می تواند یک هم چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد؟! عبدالرحمن بن عوف می تواند به عهده بگیرد؟! یا ابوحنیفه می تواند یک هم چنین وظیفه ای را به عهده بگیرد؟! آن ابوحنیفه ای که در کوفه پیش او می آیند و می گویند فلان شخص دزدی کرده، حکمش چیست؟ می گوید بروید دستش را ببرید. وقتی که می روند و می برند، یکی آنجا می گوید آخر اینکه حکمش این نیست، این که این کار را نکرده است. می گوید راست می گویی، اشتباه کردم! می گوید: خُب بفرست به دنبال آنها تا دست او را قطع نکنند! می گوید خُب ولش کنید، حالا یک دست هم بریده شد که بریده شد! این می شود مفتی اهل تسنن که بعضی ها در کتاب هایشان او را از مفاخر اسلام شمرده اند!^۱

می گوید عیب ندارد، بگذارید دستش را ببرند. حالا که دیگر حکم داده ایم، یک دست هم ببرند. این اگر حاکم شود، چه خواهد کرد؟ این آدم اگر حکومت به دستش بیفتد، چه خواهد کرد؟ چه مسائلی به وجود خواهد آورد؟! این پیغمبر وقتی که به افراد می گوید که من نیامده ام بر شما حکومت کنم، بلکه آمده ام شما را در موقعیتی و در فضایی قرار بدهم که این هفتاد سالی که داری عمر می کنی، به نتیجه برسد. این وظیفه من است. این هم گوی و این هم میدان،

می آورد.

۶) تشکیل جمهوری اسلامی برای اجراء احکام اسلام است. بنابراین در قانون اساسی باید این معنی به صراحت ذکر گردد؛ و اصلی بر آن بدین مضمون اضافه نمود. «اینها (خلفای اربعه اهل سنت) جزء مفاخر اسلام هستند.» *اسلام و نیازهای زمان* (شهید مطهری)، ج ۱ ص ۶۶.

این هم سفره و این هم طعام؛ بسم الله! می‌خواهی بیا، نمی‌خواهی نیا! گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه نیست!

این وظیفه پیغمبر بعد از خودش باید به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک، قرار داشته باشد. و آن غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید: "این کار را بکن و این کار را نکن!"

در زمان حیات مرحوم آقا رضوان الله علیه، به بنده یک مسئولیتی دادند که من در انجامش کوتاهی کردم. بعد معلوم شد که یک مسئله واقعی در پس این قضیه بوده است که حل آن مسئله منوط به انجام دادن آن کار بوده است و این فعلاً ناتمام مانده، تا اینکه یک مطلب دیگر پیش بیاید!

غیر از کسی که واقعاً اشراف بر نفوس داشته باشد، چه کسی می‌تواند یک‌هم‌چنین مطلبی را پیگیری کند؟!^۱

کلام آیه الله خامنه‌ای درباره حضرت علامه طهرانی رحمة الله علیه

«روزی پس از ارتحال مرحوم والد قدس سره به اتفاق سایر اخوان در محضر آیه الله خامنه‌ای مدّ ظله بودیم. ایشان در ضمن صحبت مطلبی را از مرحوم والد بیان کردند و فرمودند:

برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است، زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۶، قم.

ملاقات داشتم ایشان از مسائلی صحبت به میان می‌آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آنها خبر داشتم.

و پس از آن رو کردند به ما و فرمودند:

همان‌طور که والد شما کتابی در احوالات استاد عرفانی خود حضرت حدّاد به رشته تحریر درآورد بر شما لازم است که مانند آن کتاب (روح مجرد) برای پدر خود تألیف نمایید و این وظیفه شما است.

و نیز فرمودند:

من وقتی این کتاب (روح مجرد) به‌دستم رسید همیشه آن را با خود داشتم حتّی در سفرها تا اینکه آن را تمام کردم.»

روز غدیر برای رشد و ارتقاء نفوس

«پیغمبر این بیست‌وسه سال برای این آمد که نفوس را بالا بیاورد، روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه!» یعنی همان ولایتی که من بر شما داشتم، اکنون علی بر شما دارد. آن چه ولایتی است؟ ولایتی که مطابق آن اگر می‌گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاکت برسان، می‌بایستی فی‌الفور بدون هیچ‌گونه پرسشی خودت را بیندازی؛ وقتی بگویم باید فرزندان را از بین ببری، همان‌جا باید از بین ببری؛ اگر بگویم باید فوراً زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا شوی، باید فی‌الفور جدا شود؛ همین که می‌گویم، مسئله تمام است. این ولایت همان ولایتی است که خدا به حضرت ابراهیم می‌گوید فرزند خود را سر ببر، آن ولایت در رسول

خداست، هیچ تفاوتی نمی‌کند، بلکه حتی بالاتر هم هست، حتی از آن هم بالاتر است!

آن ولایتی که در آن موقع است که اگر آن کار را کردی ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ﴾^۱ ایمان بیاورند و او را کمک کنند، پشتش بایستند، کمک کردن یعنی آمدن جلو، ما هستیم تا هر جا، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، بگویی برخیز برمی‌خیزیم، بگویی بنشین می‌نشینیم، برو به صف صفین بزن می‌زنیم، به معاویه که رسیدی شمشیر را آوردی بالا، همین که می‌خواهی به سرش بزنی بگویم دست نگه‌دار، نگه‌داری! همین که بگویم بایست و صبر کن تا من به تو چه می‌گویم، همان کنی و بدانی که معاویه در این دستگاه خلقت، شپش هم به حساب نمی‌آید. تو آمده‌ای و او را آدم فرض کرده‌ای؟ من را به حساب بیاور، نه معاویه را! چرا رأی خودت را با رأی من قاطی می‌کنی؟ اگر دستور من است، می‌گویم معاویه را نکش! اگر دستور من است، می‌گویم یزید را نکش! تو چکار داری؟ اگر دستور من است، می‌گویم این کار را انجام بده و آن را انجام نده. اگر دستور خودت و میل خودت است، آن دیگر مطلبی دیگر است. اگر دستور من سی درصد و هفتاد درصد جایگاه دارد و مابقی برای خودت است، دیگر مطلبی نیست. ولی اگر صد در صد است، دیگر تأمل کردن ندارد.

﴿وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲.

به دنبال آن نوری که همراه با او فرستادیم، بروند. آنجا که حق را تشخیص می‌دهند، به دنبال آن بروند و آنجا که تشخیص نمی‌دهند، نروند. حال هر چه که باشد. نباید وقتی حق را تشخیص دادی، به خاطر مصالح خود یا مصالح مردم و اینگونه مصلحت‌اندیشی‌ها و به خاطر فضا و جو، قدم جلو بگذاری. حق را در نظر

۱ و ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

بگیر، و بدان فردایی هم داریم. چقدر این تاریخ برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی‌گیریم!

﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾، «وقتی که آن نور را می‌بیند دنبالش

برود» ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، «اینها می‌شوند مفلح و رستگار.»

امیرالمؤمنین علیه السلام چه زمانی «فَزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» را فرمود؟ وقتی که شمشیر ابن ملجم بر فرق ایشان فرود آمد. حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیت را انجام دادم، یعنی چه؟ یعنی در تمام این مدت کارها به حساب خودم نبود، بلکه به حساب او بود. اگر به حساب خودم بود، گردن عمرو عاص را می‌زدم. اگر به حساب خودم بود، وقتی که حرّ بن یزید ریاحی با هزار نفر آمد و راه را بست و همه از تشنگی در حال مرگ بودند، دو ساعت صبر می‌کردم تا همه بمیرند. بله! اگر دست خودمان باشد، همین است دیگر، ولی چون دست خودم نیست، قضایا طور دیگری پیش می‌رود. چون به جای من، او فرمان می‌راند، می‌گویم به همه‌اشان آب بدهید، خودم هم می‌روم مشک را می‌گذارم دهان این افرادی که غش کرده‌اند و با این کار با دست خودم کربلا را ایجاد می‌کنم. معنایش این است دیگر! پس چه کسی کربلا را درست کرد؟ خود امام حسین علیه السلام کربلا را درست کرد. چه کسی صفین را درست کرد؟ خود امیرالمؤمنین علیه السلام. نهروان را چه کسی درست کرد؟ خودش. همه را خودش انجام می‌دهد، اما ما در تفکرات و توهّمات دیگری هستیم. چه کسی علی اصغر را به مرتبه‌ای می‌رساند که همه انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین علیه السلام. چه کسی حضرت علی اکبر را به جایی می‌رساند که اولین و آخرین باید به او متوسّل شود؟ خود امام حسین. تمام این امور به دست خودش است.

واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار توسط امیرالمؤمنین

پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یک ظهور و آن ظهور امیرالمؤمنین است. این معنای غدیر است. حالا چه ایشان در آن حکومت باشند و چه نباشند. چه خودشان حاکم شوند به جای ابوبکر و عمر و عثمان، یا اینکه حاکم نباشند؛ تفاوتی نمی‌کند. البته امیرالمؤمنین به مدت چهار سال و شش ماه حاکم بود، آن هم همه حکومتش به جنگ و مسائل این‌چنینی گذشت. تا ایشان به حکومت رسید، یکی یکی صداها بلند شد. یکی از آنها زن پیغمبر، سپهد عایشه بود که همه را جمع کرد که بیایید بر علیه علی!

از آن طرف هم، طلحه و زبیر آمدند و گفتند: یا علی، حق ما را بده! این همه مدت صبر کردیم، و با خلفای قبل بیعت نکردیم تا امروز. حالا که به حکومت رسیدی، پس سهم ما چه می‌شود؟! امیرالمؤمنین می‌گوید: شما برای چه صبر کردید؟ برای اینکه به حکومت برسید! هر وقتی که حکومت رفت کنار، شمشیر بر فرق من خورد، بروید سراغ آن کسی که بعد از من می‌آید و تقسیم غنائم کنید. اگر کار به دست من علی است، من خودم نیستم! حرف من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری است، فکر من فکر دیگری است!

گفت نوح: ای سرکشان من من نیم	من ز جان مُردم به جانان می‌زیم
چون ز جان مردم به جانان زنده‌ام	نیست مرگم، تا ابد پاینده‌ام
چون بمردم از حواسات بشر	حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
چونکه من من نیستم این دم ز هوست	پیش این دم هر که دم زد کافر اوست
گر بودی نوح را از حق یدی	پس جهانی را چسان بر هم زدی ^۱

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۲.

پیغمبر آمد در روز غدیر این مطلب را اعلان کند که: ای مردم، امروز روز سپردن حکومت به علی نیست. امروز روزی نیست که علی را برای مسئله گفتن و توضیح المسائل به شما معرفی بکنم. امروز روزی است که علی را به عنوان مربی و به عنوان مزکی برای شما معرفی می‌کنم. به عنوان کسی که می‌آید و این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد، او را معرفی می‌کنم. غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها، اغلالی که بر اساس شهوات می‌آید، شهوت دنیا، شهوت ریاست، همین مسائلی که الآن در سراسر دنیا مشاهده می‌کنیم که برای ریاست شکم همدیگر را پاره می‌کنند، او را معرفی می‌کنم تا اینها را بردارد.

در این گونه مسائل، باید پرسید مگر من دستور دادم که فلان کار را انجام بدهی؟ وقتی دستور ندادم، برای چه خودت را به زحمت می‌اندازی؟ کور از خدا چه می‌خواهد؟! دو تا چشم! به جای اینکه از خدا بخواهیم یک شخصی پیدا شود بار ما را بردارد و مسئولیت ما را به عهده بگیرد، چرا خود به دنبال بار برداشتن و بار اضافه کردن می‌رویم؟ استاد مرحوم والد (حضرت حداد رضوان الله علیهما) مگر به ایشان نگفتند:

سید محمدحسین! تو هر جای دنیا بروی من در کنار تو هستم. در ایران می‌خواهی بروی در کنار تو هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب بروی با تو هستم! برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟ وظیفه و تکلیف تو این است که به ایران بروی!

و در عمل هم این را اثبات کردند، نه اینکه فقط بگویند؛ مگر به آن فرد دیگر که خودش مسئولیت یک عده‌ای را بر عهده گرفته بود و به منزل ایشان آمد و گفت که بعضی از شاگردان و دوستان من سؤال‌هایی از من می‌کنند که در پاسخ آنها می‌مانم، نفرمودند:

بارت را در اینجا ببیند! مگر مجبور هستی مسئولیت را به عهده بگیری؟

بار خودت را در جایی بینداز که بتواند پاسخ گو باشد!

این به خاطر چیست؟ این به خاطر همان قضیه غدیر است. یعنی پیغمبر در روز غدیر فرمود: ای مردم، صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است، نه در اینکه او فقط حکومت داشته باشد یا تکلیف بگوید، نه! به اینکه او فقط در میان شما نشست و برخاست داشته باشد، به این نیست.

فلذا ما وقتی که مشاهده می‌کنیم به کلام مرحوم آقا رضوان الله علیه که می‌فرمودند:

من حتی وقتی که در نجف بودم، به دنبال این بودم و در فکرم این بود که نظام اجتماعی در ممالک باید به یک نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حرکت کنند!

تازه اکنون می‌توانیم بفهمیم منظور ایشان چه بوده است و با توضیحی که خود ایشان داده‌اند که باید انسانی که متصل است و با قلبش حقایق را می‌گیرد و از جزئیات به کلیت رسیده باشد، مسئولیت امور را به عهده بگیرد، مسئله برایمان روشن می‌شود. یعنی ولی الهی باید در مواجهه با مطالب و قضایا و خصوصیات مختلف از دریچه اطلاعات و گزارش این و آن دیگر نگاه نکند، بلکه به قلب خودش مراجعه کند و مطلب را بیابد. چون ممکن است یک مطلب به انواع مختلفی مطرح شود، به انحاء مختلفی مطرح شود. بعد دریابی که عجب! این مسئله این طور بوده و آن مسئله آن طور بوده است.

توضیح دعای عرفه: «لَمْ تُخْرِجْنِي... فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ»

سیدالشهداء علیه السلام در دعای روز عرفه، در همین فقراتی که راجع به کیفیت تکون و سیر خودشان است که بسیار دعای عجیبی است، مگر حضرت به خدا عرضه نمی‌کنند:

فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ
الْحَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيْمَةِ الْكُفْرِ
الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ؛

«پروردگارا من چگونه شکر تو را به جا بیاورم که مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحمی منتقل کردی همین‌طور ارحام مطهرات، و مرا در فضایی که در تحت حکومت ائمه کفر قرار دارد، قرار ندادی، آن کسانی که عهد تو را نقض کردند و فرستادگان تو را تکذیب کردند.»

منظور سیدالشهداء از این عبارت چیست؟ آیا سیدالشهداء در تحت حکومت ائمه کفر نبودند؟ اگر آن زمانی که در زمان حکومت پیغمبر بودند را به حساب نیاوریم، از سن طفولیت تا وقتی که به شهادت رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی که حکومت امیرالمؤمنین بود، در بقیه اوقات حکومت به دست چه کسانی بود؟ حکومت عمر، حکومت ابوبکر، حکومت عثمان! همین‌طور حکومت معاویه. ده سال از امامت سیدالشهداء علیه السلام در تحت حکومت معاویه بود! وقتی هم که معاویه به درک واصل شد، یزید آمد و آن قضایای کربلا را به وجود آورد. پس منظور سیدالشهداء چیست؟ سایر ائمه همین‌طور، مگر آنها در چه زمان‌هایی بودند؟ کدام یک از ائمه را سراغ داریم که اینها در زمان حکومت ائمه کفر نبوده باشند؟ امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، تمام اینها مگر تا زمان حضرت بقیة الله در تحت حکومت ائمه کفر نبودند؟

پس این کلام چه معنا دارد؟ خود امام زمان علیه السلام نیز همین‌طور. الآن شما کدام حکومت دنیا را حکومت عادل می‌دانید؟ کجا هستند؟ اگر فرض کنید که حضرت در مدینه زندگی می‌کنند، خُب حکومتش معلوم است چیست. اگر در هر کشوری که زندگی می‌کنند، کدام یک از اینها حکومت اسلامی است؟ حضرت در غیبت هستند، حضرت که حکومت نمی‌کنند، پس این کلام حضرت چه معنایی

می‌دهد؟ این‌همین مسئله است! یعنی حضرت می‌فرماید: من در یک حکومتی که زمام امور مرا آن‌امه کفر در اختیار بگیرند و مرا به سمت انحراف و ظلمت حرکت بدهند، رشد پیدا نکردم و درست هم بوده است. حضرت در دامان پدرشان و در دامان پیغمبر رشد کردند، در آن زمانی که در تحت حکومت ولایت امام مجتبی علیه السّلام بود در تحت ولایت برادر خودشان بودند و به مرتبه کمال رسیدند و بعد از شهادت امام مجتبی علیه السّلام، مسئله امامت به ایشان منتقل شد.

پس منظور امام در اینجا چیست؟ منظور امام این است که خدایا مرا در تحت ولایت امام معصوم قرار دادی. این مسئله است. چون امام غیر معصوم که وجود نداشت، عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه و بنی مروان و بنی امیه و بنی عباس بودند. این دعای عرفه که فقط زبان حال امام حسین نیست، مربوط به همه افراد است.

پس بنابراین معنای روز غدیر این است که خدایا مرا در تحت فضای غدیر قرار دادی تا این فضا مرا به کمال برساند. و همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام مجتبی، همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام سجاد، تا اینکه همین فضا منتقل می‌شود به زمان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه که هم‌چنان همان فضای غدیر در اینجا نیز وجود دارد.

پس در همین زمان هم مسئله به همین شکل است. حالا به حسب ظاهر در هر جا، هر چه می‌خواهد باشد، باشد. چرا؟ چون ولایت امام علیه السّلام در این جا حضور دارد. آن ولایتی که بیست و پنج سال خانه نشین بود، همان ولایت الآن در غیبت است بدون اندکی تفاوت. آن ولایتی که هشت سال در زندان بود، همان الآن در غیبت است! یعنی وقتی موسی بن جعفر در زندان بود، دیگر ولایت نداشت و از هیچ چیز خبر نداشت؟! یا وقتی که امام هادی و امام عسکری را در سامرا محبوس کردند و محصور کردند، مسئله تمام شد؟! یا نه! بدون کمترین ذره‌ای تفاوت،

همان‌طور که ایشان در میان مردم بودند، در زمان حصر نیز همان است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. تنها بدن ایشان است که در حصر است.

پس باید بدانیم این قضیه غدیر این پیام را به دنبال دارد که ای مردم! من امیرالمؤمنین را به جای خودم نصب کردم برای تربیت‌تان، برای رسیدن به کمال‌تان، برای رسیدن به فعلیتان، برای اینکه تمام استعدادهایتان به فعلیت برسد، برای اینکه این عمر هفتاد ساله و شصت ساله که خدا به شما داده هبأً مثوراً نرود، بدانید که دارم به شما آدرس می‌دهم که به کجا مراجعه کنید و به چه مسئله‌ای توجه کنید و سر در کجا فرود بیاورید.

این علی حکومت را به دست بگیرد تفاوت نمی‌کند، خانه‌نشین بشود، تفاوت نمی‌کند. پسرش با معاویه صلح کند، تفاوت نمی‌کند. آن پسرش دست به شمشیر ببرد، تفاوت نمی‌کند. مهم این است که علی کجاست، شما هم آنجا باید باشید؛ امام حسن کجاست، اگر صلح می‌کند، قضیه تمام است! اگر نبرد می‌کند، برخیزید! امام سجاد می‌آید با یزید، امام کافر، ائمه کفر، بیعت می‌کند، نباید گفت: چرا امام بیعت کردند؟ نباید بپذیرید، مگر امام بیعت می‌کند؟

بله! امام سجاد علیه السلام بیعت کرده است در تاریخ هست، وجود دارد.^۱
 امام صادق می‌آید به منصور دوانیقی می‌گوید: السلام عليك يا أمير المؤمنين!
 چاره ندارد، تقیه می‌کند. نباید گفت: چرا به منصور امیرالمؤمنین می‌گویند؟ ما این را قبول نداریم! نمی‌دانیم، سندش کجاست؟!
 نه آقا! این مطالب هست!

اصلاً منصور دوانیقی کیست؟ هارون کیست؟ اصلاً چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم، دیگری را به نظر آورد؟ چرا اصلاً شیعه باید فکرش را به جای

۱. توضیح این مطلب در مقاله «تاریخ زندگانی امام سجاد علیه السلام» خواهد آمد؛ ان شاء الله.

دیگر برد و توهم و تصور دیگری داشته باشد؟ اینها پیام غدیر است.

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱ همان غل‌هایی

که بر گردن ما بود، پیغمبر آمد اینها را باز کند.

و به مردم گفت: ای مردم! همان‌طور که من غل‌های شما را باز کردم، این کار کار علی است، نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالم، نه کار ابوحنیفه و نه کار شافعی و حنفی، کار هیچ‌کدام از اینها نیست! نه کار علمای ظاهر است، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند و مسوده را مبیضه و مبیضه را مسوده می‌کنند،^۲ کار اینها نیست. کار این علی است و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شدند. کار آن ولیّ الهی است که خیلی خوب و قشنگ می‌داند درد کجاست و داغ را باید در کجا بگذارد، اوست که می‌فهمد، آن ولیّ الهی است که می‌فهمد درد کجاست، دردهایی که معلوم نیست.

این دردها، این امراض، این امراض لاعلاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند. وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان، یواش یواش آمده و همه جا را گرفته است. این ولیّ الهی از همان اوّلین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و در اثنای عشر تولید می‌شود، می‌گوید برو پی آن و این کار را انجام بده! نه اینکه وقتی آمد و گرفت، آن موقع که درد آمد و صدای آخ گفتن انسان به هوا برخواست، و دیگر کار از کار گذشته باشد، بیاید بگوید. اما بقیه افراد نه! شصت سال عمر می‌کنند، امروز ببینیم این چه می‌گوید، فردا ببینیم این چه می‌گوید، پس فردا این چه می‌گوید، امروز گذشت هفته دیگر، سال دیگر تا اینکه حضرت عزرائیل می‌گوید: بفرمایید! چه چیز گیرت آمد؟ چه پیدا کردی؟!

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

۲. یعنی: دفتر را از نوشتن پر می‌کنند.

ضرورت تبلیغ پیام‌های غدیر برای مردم تشنه دنیا

و امروز من خدمت برادرانم عرض می‌کنم: ابلاغ این مسئله، ابلاغ پیام غدیر بر عهده شماست! دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است، جور دیگری برداشت کرده و می‌کند. مردم و حتی در میان خود ما، از غدیر جور دیگری برداشت می‌کنند؛ پیام غدیر باید به همه جا برسد، پیام آزادی، پیام آزادی از هر چیز دست و پاگیر، پیام غدیر همان پیام روایتی است که پیامبر به امیرالمؤمنین علیهما السلام سفارش نموده:

«ای علی اگر مشاهده کنی که مردم با انجام اعمال شایسته به سوی پروردگارشان رهسپار و تقرّب می‌جویند، تو با به کار انداختن و استفاده از عقلت خود را به خدای نزدیک گردان تا از آنان سبقت گیری.»^۱

روز غدیر روزی است که پیغمبر می‌فرماید عقل‌هایتان را به‌کار بیندازید، مغزهایی که خدا به شما داده به‌کار بیندازید، این‌قدر نگذارید در صندوق بماند و بپوسد، یک قدری این مغزتان را به‌کار بیندازید، این پیام غدیر است! بروید ببینید برای چه علی را نصب کردم، چرا دیگری را نیاوردم، این همه آدم خوب در میان اصحاب وجود دارد، چرا باید از میان اینها علی نصب شود؟!

آیا ما این پیام را گرفتیم؟ آیا متوجه این مسئله بودیم؟ پیام غدیر این است که: به‌دنبال شایعات نروید، بلکه به‌دنبال فطرتان باشید. پیام غدیر این است که از عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده است. پیام غدیر این است که به‌دنبال نوع‌دوستی بروید، به‌دنبال اشتراک بروید. پیام غدیر این است که همه را بر

۱. پیام غدیر پیام این روایت است که پیغمبر به امیرالمؤمنین سفارش می‌کند: «یا علی! إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ حَتَّى تَسِقَهُمْ؟!»

سر یک سفره جمع کنید. پیام غدیر آن عبارتی است که امیرالمؤمنین در مسجد مدینه به یک یهودی می‌گوید: **السَّلام علیک یا أبا الیهود!** ای برادر یهودی! اینها پیام‌های غدیر است، اینها باید به دنیا برسد، این پیام‌ها پیام‌های اسلام است.

پیام غدیر در اینجا تبلور پیدا می‌کند که وقتی نصرانی در مدینه با عمر و ابوبکر مواجه می‌شود، و برخورد آنها را مشاهده می‌کند، می‌گوید دیگر فهمیدیم چه خبر است! اما وقتی امیرالمؤمنین با او برخورد می‌کند و معانقه می‌کند، سلام می‌کند، می‌نشیند حرف می‌زند و جواب می‌دهد، می‌گوید: اگر خلیفه پیغمبر وجود دارد، این شخص است؛ این پیام غدیر است.

این پیام را باید ما به دنیا برسانیم. این پیام را باید به دنیا بگوییم که اسلام این است و تشیع این است. این پیام را باید برسانیم که مظهر این مکتب، مظهري است که تا لحظه شهادت به دنبال این است که یک نفر را از آن لشگر به طرف خود بکشاند و باعث هدایت او شود؛ اینها پیام‌های غدیر است. پیام‌هایی که باید به گوش دنیای تشنه امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده، برسد و این وظیفه آن کسانی است که خداوند توفیق فهم اینها را نصیبشان کرده است. این افراد هستند که باید آن پیام را برسانند، چرا که دیگران در فضاهای دیگری هستند و برداشت‌های دیگری دارند. و آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها سپرده شده است، آنها وظیفه دارند، وظیفه بسیار سخت و وظیفه بسیار سنگین!»^۱

۱. سخنرانی روز عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۶، قم.

مهم‌ترین پیام‌های غدیر

در این قسمت برای تکمیل بحث و تبیین مهم‌ترین پیام‌های غدیر، علاوه بر آنچه که ذکر گردید، مناسب است که به برخی از مسائل ضروری در تبیین اهداف و پیام‌های غدیر با توضیح بیشتری پرداخته شود، و مباحثی در تحت رسالت و پیام‌های واقعه غدیر تقدیم خوانندگان ارجمند گردد.

پیام اول: اتحاد و پیوند رسالت و امامت و نبوت به ولایت

یکی از جملاتی که حضرت علامه طهرانی در تبیین مشخصات عید غدیر فرموده است این است:

«غدیر، نمایش گر اتحاد و پیوند رسالت به امامت، و نبوت به ولایت است، و حکایت از آن می‌کند که همچون دو پستانی هستند که برای اِشْراب و اِرضاع طفل شیرخوار، پیوسته ملازم و مقارن و رفیق یکدیگرند؛ و یا همچون دو نهالی که از یک ریشه و بُن روییده شده و به هم پیوسته‌اند.

غدیر، نمایشگاه «عَلِيٌّ مِّنِّي وَ اَنَا مِنْهُ» در برابر دیدگان جمیع خلائق و همگی امت؛ و اِعلان و اِعلام این واقعت به جهانیان تا روز بازپسین است.»^۱

هم‌چنین مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در این باره می‌فرماید:

«ولایت از مهم‌ترین اساس و پایه‌های دین مبین است، بلکه می‌توان گفت بزرگترین ستون و تکیه‌گاه ایمان و اُصالت و واقعتی است که تمام دل‌ها را به خود

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱.

جذب و به کعبه و قبله مقصود رهبری می‌کند، فلهاذا در حدیث عشیره که در پیرامون آیه انذار بیان شد، اسلام و پذیرش نبوت رسول الله را توأم با ولایت و پذیرش مقام اولویت مولى الموالى حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است. تو گویی که نبوت و ولایت، دو شاخه‌ای هستند که از یک بن روئیده شده، و یا دو طفلی می‌باشند که از یک پستان شیر خورده‌اند، خلافت و وصایت و ولایت آن حضرت، در امتداد خلافت الهی و ولایت رسول خدا بوده، و علت مبقیه حیات و زندگی و سیر تکاملی نفوس به مقام امن و امان خدایی، و آرامش در حریم دل و کعبه توحید، پس از فراق و عبور از عالم کثرت و غوغای آشوب‌گرانه قوای خیالیّه و وهمیّه، بعد از علت محدثه آن که وجود اقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، می‌باشد.

و بر همین قاعده، رسول خدا پیوسته و همیشه مرارا و کرارا، در سفر و حضر، و شب و روز، و خلوت و جلوت و در بین مجتمع مردم، و در نزد خواص و نزدیکان، بر این مهمّ مراقبت دارد، و وصایت و ولایت امیر مؤمنان را ابلاغ و تبلیغ می‌نماید، و او را معرفی می‌کند، و یکایک از مکارم اخلاق و حسن شیم او را بر می‌شمرد، و مقام علم و سعت دانش و بینش او را تذکر می‌دهد، و ولایت را بر آنها استوار می‌نماید.

ولی تا سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه‌ای که با صراحت و روشنی این مسئله را بیان کند نازل نشده، و رسول خدا در مجمع علنی در ضمن خطبه‌ای آن حضرت را معرفی ننموده و به مقام خلافت و ولایت نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات، نصب ننموده بودند.^۱ بنابراین «ولایت متن نبوت است، و

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۷۴.

نبوت و ولایت راه و طریق توحید است.^۱

همگامی ولایت و نبوت در مقامات معصومین علیهم السلام

مرحوم علامه طهرانی در کتاب شریف معاد شناسی می نویسد:

«روایت شده است که به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین

یافت شده است:

قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ الثُّبُورِ وَالْوَلَايَةِ، وَ تَوَرَّنَا سَبْعَ طَبَقَاتِ أَعْلَامِ
الْفِتْوَى بِالْهَدَايَةِ. فَتَحْنُ لُيُوثُ الْوَعَى وَ غُيُوثُ النَّدَى وَ طَعَانُ الْعِدَى، وَ فِينَا
السَّيْفُ وَ الْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ، وَ لِيَوَاءُ الْحَمْدِ وَ الْحَوْضُ فِي الْأَجْلِ. وَ أَسْبَاطُنَا
حُلَفَاءُ الدِّينِ، وَ خُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَ مَصَابِيحُ الْأُمَمِ وَ مَفَاتِيحُ الْكَرَمِ. فَالْكَلِيمُ
أَلْسِنَ حُلَّةَ الْأَصْطِفَاءِ لِمَا عَهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ، وَ رُوحَ الْقُدْسِ فِي جِنَانِ
الصَّاعُورَةِ^۲ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ؛^۱

۱. روح مجرد، ص ۳۵۰.

۲. در بحار کمپانی، «صاغوره» را به غین ضبط کرده و با قاف نسخه بدل آورده است و در بحار طبع حروفی بعکس نموده و با قاف ضبط نموده و با غین نسخه بدل آورده است. و در لسان العرب گوید: «صاقورة» اسم آسمان سوّم است. ولی لفظ «صاغوره» را حقیر در کتب لغت نیافتیم و اگر هم آن را از معنی صغر و کوچکی بگیریم و به معنی بهشت عالم مثال و عالم ذر باشد که بهشت استعداد است، که نسبت به بهشت‌های دیگر بسیار کوچک‌تر و محدودتر است باید آن را صفت برای جنان (جمع جنّت) قرار داد و این نامناسب است از جهت آنکه جنان در این حدیث بدون الف و لام است و نمی‌تواند الصاغوره صفت آن قرار گیرد؛ و اگر جنان هم بخوانیم (که به معنای قلب و وسط هر چیز است و جمع آن آجنان است) در این صورت علاوه بر اشکال سابق از جهت دیگری نیز نامناسب است و آن اینکه جنان مذکر است و صاغوره که مؤنث است نمی‌تواند صفت برای آن باشد. ولی ما در ذکر این حدیث حفظاً للروایة و ألفاظها همان را بدون تغییر آوردیم. (تعلیقه)

«به تحقیق که ما با گام‌های نبوت و ولایت بر بلندترین قله‌های حقائق بالا رفتیم و هفت درجه و طبقه نشانه‌ها و علامات فتوی را با هدایت خود روشن ساختیم. پس ما شیران بیشه نبرد و حرب هستیم، و باران‌های پر آب و رحمت، و کوبندگان دشمنان. و در میان ما در این دنیای عاجل شمشیر و قلم است و در آن آخرت آجل لوای حمد خدا و حوض کوثر است. و فرزندان ما هم‌پیمانان دین و متعاهدان شریعت سیدالمرسلین و خلیفه‌های پیامبرانند و چراغ‌های روشن راه هدایت امت‌ها و کلیدهای عطا و بخشش و کرم. به کلیم‌الله موسی بن عمران خلعت برگزیدگی پوشانیده شد چون ما او را در وفاء به عهد پایدار دیدیم، و روح‌القدس در بهشت صاغوره (بهشت آسمان سوم) از باغ‌های پر میوه ما، فقط نوبری چشیده بود.»

ولایت، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله دین

«مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله از مسائل دین مسئله ولایت است. یعنی سرپرستی و زمام‌داری امور دینی از ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، عبادی و اجتماعی، که تمام این موضوعات منطوی در امر دین بوده و رسول الله بر آن ولایت داشته است.

مسئله ولایت روح دین است و بدون آن، دین به صورت جسدی مرده و

۱. بحار الأنوار (طبع کمپانی)، ج ۷، ص ۳۳۸؛ و طبع حیدری، ج ۲۶، ص ۲۶۴ و ۲۶۵، و تتمه این حدیث اینست: «و شیعتنا الفئة الناجية و الفرقة الزاكية، صاروا لنا رداءً و صوناً و على الظلمة إلباً و عوناً، و سیسفر لنا (و سینفجر لهم) ینابیع حیوان بعد لظى النيران لتمام آل حم و طه و الطواسین من السنین. و هذا الكتاب درة من دزر الرحمة و قطرة من بحر الحكمة. و کتب الحسن بن علی العسکری فی سنة أربع و خمسين و مائتين.» (تعلیقه)

کالبدی بی‌روح خواهد بود، مانند دین بدون پیغمبری از جانب خدا، و معالجه مریض بدون طبیب و ساختن منزلی بدون معمار و جراحی بیماری بدون استاد معالج. چون سعادت مردم در پرتو دین است، و قوام دین در پرتو حافظ و نگهبان آن و عارف به اصول و فروع آن و قیّم به معارف و حقائق آن. همان‌طور که مردم بدون دین از جاده انسانیت خارج و فقط اسم انسان بر آنهاست، همین‌طور دین بدون امام از جاده مستقیم خارج و فقط اسمی از دین بر روی آن است. لذا آن مقداری که درباره ولایت از جانب رسول خدا سفارش شده است درباره هیچ‌یک از مسائل دینی نشده است و به اندازه‌ای که آن حضرت وصیت به مقام ولایت را بزرگ شمرده و تأکید فرموده و کراراً و مراً تذکر داده و از مردم و اصحاب عهد و بیعت گرفته و آنان را مخاطب ساخته و گواه گرفته است در هیچ حکمی از احکام بدین مقدار بلکه به یک دهم یا یک صدم یا یک هزارم این مقدار تأکید وارد نشده است.

با مطالعه در سیره رسول خدا و مطالعه تاریخ صحیح بدست می‌آید که نزد آن حضرت مسئله ولایت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام برابر با اصل اسلام و هم وزن با اصل نبوت و اصل قرآن است، بلکه روح نبوت و روح قرآن است.^۱

پیام دوم: غدیر، محلّ ظهور حقائق مخفیّه، و بواطن

مُخْتَفِیّه

«غدیر، روز محک است، روز تمایز ایمان و کفر، و خلوص و نفاق، و صفا و حیله، و نور و تاریکی است... غدیر، محلّ ظهور حقائق مخفیّه، و بواطن مُخْتَفِیّه، و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.»^۲

۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۱.

معنای روایات وارده بر اینکه «علیٌ قسیم الجنة و النار»

برای توضیح این مسئله به توضیحاتی که در کتاب /مقام شناسی^۱ درباره روایات قسیم بهشت و دوزخ بودن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است، اشاره می‌کنیم:

«در روایات بسیاری وارد است که:

«علیٌ قسیم الجنة و النار»^۲ «علی تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است.»

این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامه نیز روایاتی در این باره روایت شده است. ما برای این روایات سه معنی می‌کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر می‌باشند. یعنی در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر می‌نماییم:

معنای اوّل: از نقطه نظر عمل

اوّل: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه امیرالمؤمنین که از طرف خدا دارای مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجت است؛ یعنی افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتی خود به آن حضرت اقتدا کنند.

بنابراین، هر کس از آن حضرت پیروی کند مسلماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، و جود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصی اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است، و هر کس دعوت آن حضرت را رد کند و اقتدا به سیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم‌فروشی، و رباخواری، و زیاده‌طلبی، و شهوت‌پرستی، و

۱. همان، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۸.

۲. ینابیع المودة، ص ۸۳ - ۸۵.

نفع طلبی، و هواخواهی، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور ملکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدایی این دو دسته از هم گردیده است امر و نهی مقام ولایت است که دسته‌ای پذیرفتند و دسته‌ای ردّ کردند.

بنابراین، علی قسمت‌کننده بهشت و جهنّم خواهد بود؛ مانند معلّمی که شاگردانی تربیت می‌کند، و به آنها دروس را تعلیم می‌کند، یک دسته کوشش می‌کنند، و دروس را یاد می‌گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلی داده، و از تعلّم و یاد گرفتن، ابا می‌کنند. معلّم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود می‌کند، پس صحیح است که بگوییم معلّم دسته‌ای را به مقام بالا فرستاده و دسته‌ای را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ هم‌چنین صحیح است که بگوییم: «عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ!»

معنای دوّم: از نقطه نظر حبّ و بُغض

دوّم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبّت است؛ لذا افرادی که دارای محبّت نباشند، بلکه عیاداً بالله بغض آن حضرت را در دل پیوراند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسی که چیزی را دوست داشته باشد مسلماً آثار او را نیز دوست دارد کسانی که امیرالمؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبّت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانی که امیرالمؤمنین را دشمن دارند، سیره و سنّت آن حضرت را نیز مبعوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کرداری خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبّت و صفا و نور می‌کند، و افعال زشت موجب ظلمت، و تاریکی قلب، و قساوت می‌گردد، بنابراین دوستان امیرالمؤمنین طبعاً مردمی با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانی‌تر و نفس آنان سبک‌تر است؛ و

دشمنان امیرالمؤمنین، طبعاً مردمی از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محبّ و مبغض، آنها را به دو دسته بهشتی و دوزخی تقسیم فرموده است.

قندوزی حنفی از ابوصلت هرروی روایت می‌کند، که مأمون از حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد: که مرا خبر ده به چه علتی جدّت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام قسیم جنت و نار است؟
حضرت رضا فرمودند:

آیا خودت از پدران از عبدالله بن عباس روایت نمی‌کنی که او گفت:
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ؛ از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود حبّ علیّ ایمان و بغض علیّ کفر است؟
در جواب گفت: آری، حضرت رضا فرمودند:

چون بهشت جای مؤمنین و جهنم جای کافرین است، اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حبّ و بغض علی باشد بنابراین علی قسیم بهشت و جهنم شده است.
مأمون گفت:

لا أبقاني الله بعدك! إنك وارث جدك رسول الله؛ «خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد (که بر من مشکلی پیدا شود و تو نباشی که آن مشکل را حلّ کنی)، حقّاً تو وارث جدّت رسول خدا هستی!»
ابوصلت می‌گوید:

چون حضرت رضا علیه السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید

حضرت فرمود: ای اباصلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک مرتبه بر زبان من جاری شد، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ؛^۱ «من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره علی علیه السّلام فرموده است: ای علیّ تو قسمت‌کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، به آتش می‌گویی: این برای من است، و آن برای تو.»

و نیز خوارزمی موقّق بن احمد مکّی با اسناد خود از نافع از ابن عمر روایت کرده است که او گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيٍّ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُؤْتَى بِكَ يَا عَلِيُّ بِسَرِيرٍ مِنْ نُورٍ، وَ عَلِيٌّ رَاسِكٌ تَاجٍ، قَدْ اضْأَاءَ نُورُهُ وَ كَادَ يَخْطِفُ أَبْصَارَ أَهْلِ الْمَوْقِفِ، فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَتَقُولُ: هَا أَنَا ذَا!

فَيُنَادِي الْمُنَادِي: أَدْخِلْ مَنْ أَحَبَّكَ الْجَنَّةَ وَ أَدْخِلْ مَنْ عَادَاكَ فِي النَّارِ فَأَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛^۲ «حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین فرمودند: چون روز بازپسین شود ای علیّ! تو را به روی یک تختی از نور در محشر بیاورند، و بر سرت تاجی است که نور او صحرای محشر را روشن کند، بطوری که نور چشمهای اهل موقف از شدت نور آن نزدیک می‌شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جلّ و علا می‌آید کجاست وصیّ محمد رسول خدا؟

تو می‌گویی منم اینجا! منادی ندا در می‌دهد: ای علی داخل کن در

۱. ینابیع المودّة، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۸۳.

بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، ای علی بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم خواهی بود.»

و نیز ابن مغزلی شافعی با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، أَنْتَ تَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ وَ تَدْخُلُهَا أَحِبَّائِكَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛^۱ حضرت رسول الله فرمودند: ای علی تو قسمت کننده بهشت و آتشی، تو در بهشت را میکوبی و دوستانت را بدون حساب داخل آن می کنی.»

معنای «وسيله» در روایت پیامبر اکرم

و در *فرائد السمطين* حموینی از أبوسعید خدری روایت کند که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند:

چون دعا کنید، و از خداوند عزّ و جلّ سؤالی بنمایید، برای من وسیله را درخواست نمایید.^۲

عرض کردند: یا رسول الله «وسيله» چیست؟

حضرت فرمودند: نردبانی است در بهشت که دارای هزار پله است، و مسافت ما بین دو پله آن مسافتی است که اسب تندرو در مدت یک ماه می پیماید، یک پله آن زبرجد است، تا پله دیگری لؤلؤ است، تا پله دیگری یاقوت است، تا پله دیگری زمرد است، تا پله دیگری، مرجان

۱. همان، ص ۴۸.

۲. و لذا مستحب است هنگام شروع به نماز قبل از تکبیرات افتتاحیه بگوییم: «اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الدَّرَجَةِ وَ الوَسِيلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ.»

است، تا پلّه دیگری کافور است، تا پلّه دیگری عنبر است، تا پلّه دیگری یلنجوج است، تا پلّه دیگری نور است، و هم‌چنین از انواع جواهرات است.

این نردبان در بین نردبان پیغمبران مانند ماه در میان ستارگان می‌درخشد، پس منادی ندا در می‌دهد: این است درجه و نردبان محمد خاتم الانبیاء، و من در آن روز ردائی بر خود از نور انداخته‌ام، و بر سر من تاج رسالت و افسر کرامت است، و علی بن ابی طالب در مقابل من بوده، و لوائی حمد را به دست دارد در روی آن نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَوَلِيُّ اللَّهِ، وَ أَوْلِيَاءُ عَلِيٍّ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ؛ «نیست معبودی مگر خدا، محمد است رسول خدا، علی است ولی خدا، و اولیاء و دوستان علی رستگارانند، که به درجه ملاقات و زیارت خدا نائل آمدند.»

من از این نردبان بالا می‌روم، و در پلّه آخر آن قرار می‌گیرم، و علی از آن بالا می‌رود، و یک پلّه پایین‌تر از من قرار می‌گیرد، و پرچم حمد را در دست دارد، در آن روز تمام انبیاء و مرسلین و صدیقین و شهداء و مؤمنین همگی بدون استثناء سرهای خود را از مقامات خود بلند می‌کنند و ما را تماشا می‌نمایند، و می‌گویند:

خوشا به حال این دو بنده خدا، چقدر، و تا چه سرحدّ خداوند آنها را بر ما فضیلت داده و به کرامت‌های خود مکرم داشته است؟

در این وقت منادی چنان ندا کند که صدای او را جمیع خلایق بشنوند: این است حبیب خدا محمد، و این است ولی خدا علی.

پس رضوان خازن بهشت آید و گوید: پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای بهشت را به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آن کلیدها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی میدهم.

پس مالک خازن آتش آید و گوید: که پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را بیاورم و به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آنها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی می‌دهم.

در این هنگام علی در آخر جهنم می‌ایستد، و زمام جهنم را به دست می‌گیرد در حالی که آتش او شعله می‌زند و حرارت او بالا می‌رود، جهنم ندا می‌کند: ای علی! مرا واگذار، نور تو شراره آتش مرا فرو نشانیده است، علی به جهنم می‌گوید: این است ولی ما، او را واگذار، و این است عدو ما او را بگیر، جهنم در آن روز اطاعتش نسبت به علی بیش از اطاعت غلام‌های شماست نسبت به صاحبانش، هنگامی که آنها را به امری فرمان دهند. بدین جهت **كَانَ عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ**^۱.

معنای سوّم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق

سوّم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقت و تأملی دارد، و برای روشن شدن این مرحله مقدمه‌ای به عنوان مثال و شاهد ذکر می‌کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور می‌شود، و زمین حرارت خود را از دست می‌دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین می‌رود، زمین فسرده و سرد، آثار حیاتی خود را از دست می‌دهد، و خواص و آثار موجودات در آن ظهوری ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویا در

۱. **ینابیع المودة**، ص ۸۴ و مقداری از این روایت که تقریباً دو ثلث آن است مرحوم کلینی در روضه کافی صفحه ۲۴ و ۲۵ در ضمن خطبه وسیله که امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از رحلت رسول خدا در مدینه راجع به غصب خلافت و ارائه مقامات خود انشاء کردند ذکر می‌کند. (تعلیقه)

زمین چوب‌های خشکی فرو برده‌اند، درخت سیب و گلابی، انار و زردآلو و گردو و درخت‌های بی‌میوه همه در یک ردیف قرار می‌گیرند، به طوری که ابداً از هم تمایزی و حدّ فاصلی ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه با هم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه ضرری دارد و نه نفعی به حساب می‌آیند.

گل‌ها و سوسن‌ها همه پژمرده و خراب و بی‌اثر، نه از گل یاس و رازقی بویی، و نه از گیاه‌های بدبو اثری، نه گل سرخ طراواتی دارد، و نه گل خرزهره تلخی و تندی نشان می‌دهد.

بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان، همه و همه در آشیان‌های خود خزیده‌اند، و مارها و عقرب‌ها نیز با مرغان دلربا همه خفته، و در لانه‌های خود فسرده و بی‌حسّ افتاده‌اند.

همین که خورشید جهان‌تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله‌های زنده کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفیّه همه به مرحله فعلیت می‌رسند. از درخت سیب شاخ‌ها، و برگ‌ها و میوه‌های سرخ، و معطر و شیرین، صحنه باغ را می‌آراید؛ و از درخت گلابی، این میوه خاصّ بیرون می‌آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه‌های زرد و خوش طعم و معطر حد فاصل و مایز وجودی خود را از سایر همقطاران خود در فضای باغ اعلان می‌کند، و نیز درخت‌های بی‌بار و درخت‌هایی که میوه‌های تلخ و ترش و مضرّ به بار می‌آورند، مانند بعضی از درخت‌های جنگلی، آنها نیز بی‌شخصیتی و بی‌اثری خود را ابراز نموده، و در مقابل درختان دیگر سرافکننده، و مجال غرور و استکبار و بلند منشی در آنها نمی‌ماند.

مرغ‌ها و بلبل‌ها همه در فضای باغ به نغمه‌سرایی مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه‌ها و طعمه‌های خود در پروازند.

موش‌ها و مارها و عقرب‌ها همه اظهار وجود نموده لای سنگ‌ها و رودخانه‌ها در حرکت می‌آیند، اینها همه‌وهمه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرمای حیات‌بخش آن است.

خورشید که تابید، هر موجودی استعداد خود را ظهور می‌دهد، و مراحل، مختفیّه خود را آشکار می‌سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزی نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهی پیدا شود، همه افراد در یک ردیف به‌طور ساده زیست می‌نمودند، نه سعید را از شقیّی تفاوتی بود، نه بهشتی را از جهنمی، نه مؤمن را از کافر، نه عادل را از فاسق، نه محبّ را از مبغض، و نه موحد را از مشرک: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾!

همه و همه در یک ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیای خود را از سعدها بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و، بر جان‌های فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت سرائر و ضمائر و غرائز هر یک از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طی کرده و آن استعدادات روشن و نورانی را به مرحله فعلیت می‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سریرت را به سبب تمرّد و انکار و جحود قلبی آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدی از خود بروز می‌دهند.

پاک فطرتان صفوف عبودیت را منظم، دنیا را از تواضع، و انفاق، و ایثار، و رحم، و انصاف، و یتیم‌نوازی، و صدق و صفا، و عدل، و توحید پر می‌کنند؛ و زشت

سرشتان نیز صفوف، فجور، و فسوق خود را تشکیل و دنیا را از خیانت و زشتی و قساوت و پایمال ساختن حقوق و اموال و دروغ و ظلم و شرک پر می‌کنند؛

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

و به عبارت دیگر چون امام، حقیقت و روح قرآن است؛ همان‌طور که اثر قرآن شفاء و نور رحمت برای مؤمنین است و موجب ترقی و تکامل آنها و درباره ظالمین موجب ظلمت، و خسارت، و وبال و تبار، و موجب ازدیاد قساوت و ظلمت آنهاست؛ همین‌طور وجود امام علیه السلام دارای این اثر و خاصه است.

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲؛

«آیات قرآن بر مؤمن خوانده می‌شود و در اثر پذیرش دل او، و خضوع و خشوع قلب او، و ازدیاد ایمان و توکل او، موجب ترفیع مقام و منزلت، و چون بر کافر خوانده شود در اثر ردّ نمودن دل او و انکار نمودن و مقابله کردن و تمرد نمودن، موجب ازدیاد ظلمت و خسارت است.»

خورشید ولایت که تابید دل‌های مؤمنین چون چراغ نورانی از آن حرارت و نور بهره می‌گیرد، و بوی عطر جان‌بخش از جان و سر آنان بر می‌خیزد و فضای عالم انسانیت را معطر می‌سازد، و دل‌های کافرین از آن خسته و ملول و کدر می‌شود، و بوی تعفن که در آنها مختفی بود مشام انسانیت را ناراحت، و دماغ عقل و حق را خسته و ملول می‌نماید.

امام از نقطه نظر ملکوت و قلوب بنی‌آدم هر استعدادی را به ظهور رسانیده، و آن‌را در راه و روش خود به مقصد می‌رساند. مؤمنین را به بهشت و کافرین را به دوزخ

۱. سوره انفال (۸) آیه ۴۳.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۲.

می‌فرستد و هر جنبنده را از نقطه نظر ملکوتش به راه و صراطی که متناسب با آن است حرکت می‌دهد: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱.
 برای هر یک از مؤمنین در بهشت مقامی معلوم، و جایی معین، و برای هر یک از کافرین در دوزخ مکانی معلوم و مشخص است، و وصول به این غایت به توسط امام است، که هر کس را در راه و مقصد خودش از نقطه نظر تکوین هدایت نموده، و از نقطه نظر تشریح به علت قبول و ردی که مؤمنین و کافرین را در دو صف متمایز و متقابل قرار می‌دهد، همه را به کمال استعداد خود رهبری می‌نماید.
 بنابراین، چه عالی و چه خوب فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که: «عَلَيْ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ!»

ابن شهر آشوب گوید: شریک قاضی و عبدالله بن حماد انصاری گفتند که:
 ما به دیدن اعمش در همان مرضی که با او وفات یافت رفتیم، و در نزد او ابن شبرمه، و ابن ابی لیلی، و ابوحنیفه برای عیادت نیز آمده بودند.
 ابوحنیفه به اعمش گفت: ای ابامحمد از خدا بپرهیز، و در نفس خود نظری کن، امروز در آستان مرگی و آخر روز تو از ایام دنیا و اولین روز تو از روزهای آخرت است، و عادت تو چنین بوده که درباره علی روایاتی نقل کرده‌ای که اگر از آن توبه کنی برای تو بهتر است.
 اعمش گفت: مثل چه؟

ابوحنیفه گفت: مثل حدیث عبایه اسدی: إِنَّ عَلِيًّا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ!
 اعمش گفت: مرا بنشانید، و تکیه دهید، به آن خدایی که مسیر من به سوی اوست، برای من روایت کرد: موسی بن طریف: امام بنی اسد از عبایه بن ربیع: امام حی که گفت: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ،

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱.

أَقُولُ هَذَا وَلِيِّي دَعِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ!

«شنیدم از علی که می گفت من تقسیم کننده آتش هستم، به او می گویم این ولی من است او را بگذار، و این دشمن است بگیر.»
و حدیث کرد مرا أبوالمتوکل ناجی، در زمان امارت حجاج، از ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که: چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل امر می کند پس من و علی بر صراط می نشینیم و خطاب به ما می رسد: داخل کنید در بهشت هر کس به خدا ایمان آورده و شما را دوست داشته اند، و داخل کنید در آتش هر کس را که به خدا کافر شده و شما را دشمن داشته است. (و به لفظ دیگر بیندازید در بهشت کسی که شما را دوست داشته و بیفکنید در دوزخ کسی که شما را دشمن داشته است)

و حدیث کرد مرا أبووایل که روایت کرد برای من ابن عباس: قال: قال رسول صلی الله علیه و آله: اذا كانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَأْمُرُ اللهُ عَلِيًّا انْ يُقَسِّمَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَيَقُولُ لِلنَّارِ خُذِي ذَا عَدُوِّي، وَ ذَرِي ذَا وَلِيِّي.

در این هنگام ابوحنیفه ازار خود را بر سر انداخته، و گفت: برخیزید؛ ابو محمد تا به حال سخنی از این بزرگ تر نگفته است.^۱

و نیز قندوزی گوید: در کتاب جواهر العقدين دارقطنی از ابی الطفیل عامر بن

وائله الکنانی تخریج کرده است که:

إِنَّ عَلِيًّا قَالَ حَدِيثًا طَوِيلًا فِي الشُّورَى، وَ فِيهِ أَنَّهُ قَالَ لِأَهْلِ الشُّورَى: فَانْشِدْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟ قَالُوا اللَّهُمَّ: لَا.

در مجلس شوری که عمر انتخاب خلیفه بعد از خود را در شش نفر

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۳۷۴.

گذارده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام که در میان آنها و از جمله آنان بود، ضمن حدیثی طویل به آنها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: تو قسمت‌کننده آتش و بهشتی؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه.^۱

پیام سوم: غدیر، صراط مستقیم و شاهراه اعلای انسانیت به مقام عرفان و ولایت کلیه حق

در روز عید غدیر پس از اعلام ولایت مولی‌الموحدین توسط خاتم المرسلین این آیه بر پیامبر نازل شد:

﴿الْيَوْمَ يَنْسَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲

«امروز ناامید شده‌اند آنان که کافر شده‌اند، از دین شما؛ بنابراین از آنها نترسید؛ و از من بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم؛ و پسندیدم برای شما که اسلام دین شما باشد!»

حضرت آیه الله طهرانی در توضیح این آیه مبارکه می‌فرمودند:

«این آخرین مرتبه از ظهور پروردگار و آخرین مرتبه از اظهار اسماء و صفات پروردگار و آخرین مرتبه از فعلیت در اکتساب مراتب وجودی، به واسطه شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است؛ یعنی دیگر بعد از این مرتبه‌ای متصور نیست که شما بگویید خدایا یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای و یک‌هم‌چنین

۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۸.

۲. میانه آیه سوم از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

فعلیت و استعدادی در احتمال ما و در نظر ما می‌گنجد و تو برای ما قرار ندادی! یک‌هم‌چنین حالتی و رتبه‌ای برای ما متصور است، ولی تو قرار ندادی! بعد از این دیگر مرتبه‌ای وجود ندارد.

هر مرتبه و فعلیتی را که می‌خواهید تصور کنید، هر قدرت و هر قوتی را که می‌خواهید تصور کنید، با آمدن رسول خدا آن مرتبه برای ما پیدا شده است.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست!

این جاست که خودمان را مفت می‌بازیم. جایی که خدا بر ما منت گذاشته است و گفته است یک شخصی را برای تو فرستاده‌ام تا تو را بر انبیاء بنی اسرائیل ترجیح بدهد و از آنها بالا ببرد. انبیاء بنی اسرائیل چه می‌کردند؟ مراتب وجودی آنها چه بود؟ مراتب معرفتی و توحیدی آنها چه بود؟ درحالی که ما می‌بینیم این مرتبه‌ای که رسول خدا آورده، این مرتبه‌ای است که روی تمام آن مراتب را می‌پوشاند و دیگر نقطه خلای باقی نمی‌گذارد.^۱

بررسی علت اکمال دین در روز غدیر خم

در روز غدیر، این مسئله به منصفه ظهور درآمد. تا به حال به آن فکر کرده‌ایم؟ چرا در روز غدیر این‌طور شد؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؟ مگر امیرالمؤمنین از پیغمبر بالاتر بود که خدا در روز غدیر بیاید بگوید:

﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت لکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام﴾

دینا ﴿امروز روزی است که من خداوند، این دین و شریعتی را که برای

شما فرستادم، کامل کردم ﴿و اتممت علیکم نعمتی﴾.

بیست‌وسه سال پیغمبر را در میان شما فرستادم و هر روز این بیست‌وسه

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۳، قم.

سال برای شما یک نعمت بود، هر روز آن یک کرامت بود، هر روز آن یک افق جدید بود و خودتان مشاهده کردید که رسول خدا چطور نماز می‌خواند، چطور صحبت می‌کرد، با بچه‌ها چطور بود، با پیرمردها چطور بود، با افراد مختلف چطور بود، مکارم اخلاق را چطور به شما یاد می‌داد، معاشرت را چطور به شما یاد می‌داد، این‌ها چیزهایی است که همگی در سنن النبی و در مجامع روایی و اخلاقی موجود است. هیچ روزی نبود که رسول خدا در میان افراد نباشد و یک نکته‌ای را نگوید، یک مطلبی را مطرح نکند.

رسول خدا بیست‌وسه سال در میان مردم بود، ولی علت اینکه خدا نفرمود: ﴿اَکَلَمْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی﴾ این است که در روز غدیر است که خداوند آمد این احساسات را از ما بگیرد. درحالی که رسول خدا از امیرالمؤمنین بالاتر بود، رسول خدا هم مقام ولایت کلیه را داشت و هم مقام ختم رسالت را داشت، و هم استاد و مربی امیرالمؤمنین بود؛ حضرت می‌فرمود:

کنت اَتْبِعُهُ اَتْبَاعَ الْفَصِیْلِ اَثَرًا مَّهً؛ «من دنبال پیغمبر بودم. پایم را جای پای پیغمبر می‌گذاشتم، همان‌طوری که بچه‌شتر پشت سر مادرش دارد حرکت می‌کند.

این‌گونه من دنبال پیغمبر بودم، آن‌چنان به دنبال رسول خدا بودم که ذره‌ای انحراف از آن مسیر و خط‌مشی‌ای که رسول خدا آن مشی را برای من ترسیم می‌کند، من این طرف و آن طرف نروم. و این خیلی عجیب است!

همین امیرالمؤمنین مگر نمی‌فرماید:

أنا عبد من عبید محمد؛ «من یکی از بندگان رسول خدا هستم»

وقتی امیرالمؤمنین می‌فرماید «انا عبد من عبید محمد»، من یکی از بندگان پیغمبر هستم، راست می‌گوید، دروغ نمی‌گوید؛ حالا شعر دربیاورند و بگویند امیرالمؤمنین بالاتر از پیغمبر است! این‌ها همه خلاف است، هم افراط خلاف است

و هم تفریط خلاف است، هر دو خلاف است. هر چیزی جای خود را دارد. رسول خدا به عنوان تجلی اعظم پروردگار و به عنوان جامع مقام اسم احدیت و واحدیت، و به عنوان اول ظهور پروردگار در عالم وجود است، این جایش محفوظ، بعد از او امیرالمؤمنین علیه السلام!

حالا این پیغمبر که هم علت وجودی و تکوینی نفس امیرالمؤمنین است و هم در عالم تشریح استاد و مربی امیرالمؤمنین است که او را به فعلیت درآورده است چنانچه می فرماید:

كنت اتبعه اتباع الفصيل...؛ «دنباله روی پیغمبر بودم و هر روز از مکارم اخلاق هزار باب برای من باز می کرد که از هر باب، هزار باب دیگر باز می شد.»

بنابراین، از هر دو طرف رسول خدا بر امیرالمؤمنین اولویت تکوینی و اولویت تشریحی تربویّه دارد.

بیست و سه سال همین پیغمبر در میان مردم بود، اما خدا فرمود: ﴿اليوم اكملت لكم دينكم﴾؛ من در مدت این بیست و سه سال دیگر دین را تمام کردم، کامل کردم، دیگر چیزی نمانده است. مگر امیرالمؤمنین در روز عید غدیر چیزی را بر دین اضافه کرد؟ مگر حکم نمازی را اضافه کرد؟ حکم نماز که قبلاً بود. آیا حجی را تغییر داد؟ زکات را عوض کرد؟ مطلب جدیدی گفت؟ امیرالمؤمنین در آن روز چه گفت؟ هیچ نگفت! فقط رسول خدا آمد و دست او را گرفت و بالا برد و فرمود:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه؛ هرکسی که من مولای او هستم و صاحب اختیار او هستم، و از او به خود او نزدیک ترم، علی صاحب اختیار اوست.^۱

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۳، قم.

میزان اختیار انسان در قبال اختیار رسول خدا در تصرفات

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ «پیغمبر اولی و سزاوارتر است به

مؤمنان، از خودشان به خودشان.»

یعنی رسول خدا اختیاری نسبت به ما و امور ما و نسبت به کارهای ما دارد،

که ما آن اختیار را نداریم!

عدم جواز برخی از تصرفات شخصی برای انسان

«ما حق نداریم خراشی بر دست خود وارد کنیم، ما حق نداریم تصرفی در خود کنیم، ما حق نداریم پای خود را قطع کنیم، پدرمان را خدا درمی‌آورد: برای چه قطع کردی؟ تو غلط کردی قطع کردی! حق نداری بگویی: پای خودم است! خدا به تو این پا را داده است و بعد از مدتی هم از تو می‌گیرد. در این مدت باید از این پا محافظت کنی! اگر جراحت برمی‌دارد، باید روی آن دوا و پانسمان بگذاری، اگر مریض می‌شود و درد می‌کند، باید دنبال علتش بروی. حتی اگر دکتر نروی، مسئول هستی، زیرا که اگر این درد تبدیل به یک مرض دیگر یا بزرگتری شود، باید نسبت به دیر مراجعه کردن خود به دکتر پاسخ‌گو باشی. باید پاسخ دهی که چرا دیر به پزشک مراجعه کردی؟!»

دست به تو دادم که این دست را در راه کمال نفسانی خود به کار بگیری، با آن انفاق کنی، با آن بنویسی، با آن کتاب برداری، با آن به فقیر کمک کنی، با آن غذا بخوری و این غذا خوردن و انفاق و سایر امور در راه تربیت نفس تو قرار بگیرد. چشم به تو دادم برای این، گوش به تو دادم برای این، و اگر در این مسائل بخواهی اخلال کنی و بگویی خدایا من این دست را نمی‌خواهم، همین دست چپ کافی

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۶.

است یا اینکه یک دست راست کافی است، یکی بس است، دوتایش اسراف می‌شود، این یکی را بیندازیم کنار؛ این حرفها نیست. روز قیامت باید جواب بدهی که به تو چه مربوط است که این کار را انجام دادی؟ تو اصلاً چه کاره هستی؟ تو چه کاره هستی که دست خودت را قطع کردی؟ تو چه کاره هستی که بر بدن خودت صدمه وارد کردی؟^۱

من خدا این را به تو دادم، و هر زمان بخواهم می‌گیرم. خُب گاهی اوقات می‌گیرد؛ یا همه بدن را می‌گیرد یا یک بخشی از آن را خدا می‌گیرد. و این دیگر ارتباطی به انسان ندارد.

با این دیدگاه باید به مسائل نگاه کنیم!

عدم جواز برخی از تصرفات خانوادگی و اجتماعی برای انسان!

در مسئله ازدواج می‌فرماید ازدواج را برای بقاء زندگی و برای رفع نیاز قرار

۱. از این رو یکی از فتاوی فقهی حضرت آیه الله طهرانی قدس سره، حرمت اهدای عضو از بدن زنده، می‌باشد؛ در یکی از استفتائاتی که در این باره از ایشان شده به شرح ذیل آمده است:

«سلام علیکم؛ احتراماً مستدعی است نظر حضرت عالی در مورد سؤال ذیل:

۱) اهدا کردن عضوی از بدن شخصی که در قید حیات است به فردی که حیاتش به این عضو اهدائی بسته است چه به صورت رایگان یا در مقابل وجه.

۲) وصیت کردن به اینکه بعد از مرگ من اعضای بدنم را به افراد نیازمند اهدا یا بفروشید آیا این وصیت جائز است؟

۳. حکم شرعی مبالغی که خود انسان یا وصیش در قبال فروش اعضاء بدن به دست می‌آورد چیست؟

پاسخ: هو العلیم، ۱) حرام است. ۲) به این سؤال قبلاً پاسخ داده شده است، مجملاً اینکه در این مورد وصیت نافذ نیست. ۳) اگر اعطاء عضو حرام باشد مبلغ نیز حرام خواهد بود. و اما در مورد متوفی بر فرض جواز اشکالی ندارد.»

دادم، نکاح را قرار دادم که نکاح کنید، امور یک شخص دیگر را به تو سپردم، مسئله‌اش را به تو سپردم. حال وقتی نکاح کردید، بگویید دلم می‌خواهد طلاق بدهم؛ تو غلط می‌کنی طلاق بدهی! تو که هستی که طلاق بدهی؟ پدرت را خدا درمی‌آورد. همین‌طوری طلاق بدهم؟! یا این‌که زن بگوید همین‌طور بی‌دلیل می‌خواهم از پیش شوهر بروم. خب چرا از اول آمدی؟! برای چه آمدی؟! یک وقتی مسئله است، مشکل است، مسئله اخلاقی است، اختلاف است، عدم سازش است، به‌جای خود محفوظ. ما حتی در این‌گونه موارد طلاق مستحب هم داریم؛ اما اگر قرار باشد از روی ظلم باشد، از روی عدوان باشد، خدا پدر انسان را در می‌آورد. تو غلط می‌کنی طلاق بدهی! تو غلط می‌کنی طلاق بگیری! این حرفها نیست! اختیار ما نداریم! بله، اگر زندگی نشد، آن یک مطلب دیگر است، خدا راه قرار داده است. اما همین‌طوری که بگویی من دلم می‌خواهد طلاق بدهم، من دلم می‌خواهد جدا شوم، من دلم می‌خواهم نیایم، من دلم می‌خواهد بروم، این‌جا دل بخواهی نیست! و همین‌طور در سایر امور. ما اختیار نداریم که هرکاری می‌خواهیم انجام بدهیم، بلکه باید طبق ضوابط و طبق موازین حرکت کنیم. همان راهی را که شرع قرار داده است، همان راهی را که خدا قرار داده است، باید برویم. اگر آمدیم تخطی کردیم، قطعاً خدا از جایی که نمی‌فهمیم ما را عقوبت می‌کند. بنابراین باید کار درست باشد.

اختیار مطلق در تمام امور انسان، برای خدا و رسول خدا و امام

در اینجا خدا می‌گوید مگر اختیار تو با من نیست؟ همین من که به تو می‌گویم حق نداری دست خودت را قطع کنی و مجازاتت می‌کنم، اکنون به تو می‌گویم برو و در جبهه کفار با کفار جنگ کن و مقاتله کن و در آنجا کشته شو و اگر کشته شدی، شهید خواهی بود.

همین من به تو می گویم باید از امام زمانت دفاع کنی و در راه دفاع از او، اگر کشته شدی، شهید شده‌ای. این جا اختیار با من است. مگر من اختیار ندادم؟ همین من می گویم برو این کار را بکن! پس این دیگر ضرر نیست. وقتی من به تو می گویم باید زنت را طلاق بدهی، در اینجا باید طلاق بدهی! من به تو می گویم، نه کس دیگر! چون خدا اولی است نسبت به ما از ما. وقتی من به تو می گویم باید از شوهرت جدا بشوی، باید بشوی. چون خداوند نسبت به امور ما، اولی است از ما به ما. امام علیه السلام نیز همین طور است. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾، یعنی همین. یعنی در آن کارهایی که ما حق نداریم انجام بدهیم، اختیار نداریم، نمی توانیم از پیش خود و با سلیقه خود و با توهّم و تخیل خود و تفکّر خود انجام بدهیم، آن جا اگر رسول خدا بیاید بگوید این کار را بکن، حرفی در آن نیست و باید انجام شود! فضولی موقوف! دهن باید بسته باشد، آن چه را که می گوید انجام بده. اگر بگوید: خودت را اعدام بکن! فوراً باید اعدام کنی، تمام شد! چون رسول خدا گفته است! اگر به مرد بگوید زنت را باید طلاق بدهی! یا به زن بگوید: از شوهر باید جدا بشوی! نباید فکر کند! و فوراً باید انجام دهد.

این مطالب یعنی چه؟ یعنی اختیار پروردگار در همه امور و در همه شراشر وجود و سراسر زندگی انسان بر اختیار انسان اولویت دارد. حالا رسول خدا می فرماید: آن اولویتی که من داشتم تا به حال و تا قیام قیامت دارم و با رفتن هم از بین نمی رود، آن اولویت را علی دارد. یعنی خیال نکنید الآن که من از میان شما می روم و یکی دو ماه دیگر مرا همان دو زن - البته با ارتباط با بیرون - سم می دهند، هم چنان که در روایتی از امام صادق داریم که رسول خدا را این دو زن سم دادند؛ چون رسول خدا شهید شدند و با سم از دنیا رفتند.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰.

بنابراین، آن ولایت و آن اولوایت هم اکنون نیز ادامه دارد. اینجاست که پروردگار می‌فرماید: ﴿اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي﴾. و برای همین جهت بود که خداوند در ابلاغ خود رسول خدا را تهدید کرد که: ﴿يا ايها الرسول بلّغ ما انزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته﴾. ... البته برای چند مرتبه در طول حیات رسول خدا، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر ابلاغ شد، اما پیغمبر می‌ترسید، و با جملاتی و عباراتی دیگر نظیر اینکه:

انا مدينة العلم و على بابها.

یا اینکه:

لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ عَلَيَّ مَلَائِمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تُرَابِ رِجْلِكَ.^۱

«عَبْدُ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَدْرُونَ مَا مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ قُتِلَ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِيَّهَا سَمْتَاهُ. فَقُلْنَا: إِيَّهَا وَ أَبَوَيْهَا شَرٌّ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: «آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مرگ عادی از دنیا رفت یا اینکه کشته شد؟ خداوند می‌فرماید: ﴿پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟!﴾ بنابراین پیامبر قبل از مرگ مسموم شد. و آن دو زن (عائشه و حفصه) او را مسموم کردند. (عبدالصمد بن بشیر) گوید: ما گفتیم: که آن دو زن و پدارنشان شرورترین مخلوقات خداوند هستند.»

۱. کشف النعمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۲۸۷:

«وَمِنْهُ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ "يَوْمَ فُتِحَتْ حَيْبَرُ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ عَلَيَّ

«اگر ترسم نبود که مردم همان را بگویند که نصاری راجع به عیسی بن مریم گفتند، راجع به تو حرفی می‌زدم که هر جا عبور می‌کردی، خاک پایت را به چشمانشان می‌کشیدند.»^۱

یا اینکه می‌فرمود: «علی باب علمی!» و تمام اینها را پیغمبر در میان اصحاب خود می‌گفت و زمینه را آماده می‌کرد، ولی می‌ترسید که بیاید بگوید بعد از من امیرالمؤمنین است، و همان‌طور که من در میان شما بودم و بر شما اولویت داشتم، و شما نمی‌توانستید اختیار خود را بر اختیار من ترجیح بدهید، و شرعاً و عقلاً و تکلیفاً واجب بود و فرض بود بر شما که اختیار و اراده‌ی مرا بر اختیار و اراده‌ی خود ترجیح بدهید و تغلب بدهید، همین‌طور این ترجیح و اولویت به علی منتقل شده است. این مسئله را پیغمبر نمی‌توانست بگوید، چون می‌دید چه خبر است دیگر!

مَلَأَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تُرَابِ رِجْلِكَ وَ فَضَلَ طَهْرَكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرْتُنِي وَ أَرْتُكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ تُؤَدِّي دِينِي وَ تُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي وَ أَنْتَ فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَيَّ الْحَوْضُ خَلِيفَتِي تَدُودُ عَنْهُ الْمُنَافِقِينَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي وَ أَنَّ شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ رِوَاءَ مَرْوِيَّوْنَ مُبَيَّضَةٌ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدَاً فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي وَ أَنَّ عَدُوَّكَ غَدَاً ظِهَاءٌ مُظْمِئُونَ مُسَوَّدَةٌ وَ جُوهُهُمْ مُفْحَمُونَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ سِرُّكَ سِرِّي وَ عَلَانِيَتُكَ عَلَانِيَتِي وَ سَرِيرَةُ صَدْرِكَ كَسْرِيرَةِ صَدْرِي وَ أَنْتَ بَابُ عِلْمِي وَ أَنْ وَ لَدَكَ وُلْدِي وَ لَحْمَكَ لَحْمِي وَ دَمَكَ دَمِي وَ أَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَ الْحَقُّ عَلَيَّ لِسَانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ وَ الْإِيمَانُ مُحَالِطٌ لِحِمِّكَ وَ دَمَكَ كَمَا خَالَطَ لِحْمِي وَ دَمِي وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُبَشِّرَكَ أَنَّكَ وَ عِتْرَتَكَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَّ عَدُوَّكَ فِي النَّارِ وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ مُبْغِضٌ لَكَ وَ لَا يَغِيبُ عَنْهُ حُجْبٌ لَكَ.

قال: قال علي عليه السلام: "فَخَرَرْتُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى سَاجِدًا وَ حَمِدْتُهُ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْقُرْآنِ وَ حَبَّبَنِي إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ."

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۳، ص ۴۷۲.

مردم را می‌دید، سلیقه‌های مردم را می‌دید، تفکرات مردم را می‌دید، مسائل را می‌دید، منافقین را می‌دید! خب چطور بیاید بگوید؟ منافقینی که در این امت منتظرند و مترصد فرصتی هستند که قضیه‌ای برای رسول خدا پیش بیاید تا بیایند و زمام امور را به دست بگیرند.^۱

بیانی دیگر درباره علت تکامل دین در روز غدیر خم

«این چه قضیه‌ای است که خدا پیغمبر را تهدید می‌کند که:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ ۗ ﴾^۲» اگر انجام ندهی انگار در این بیست و سه سال هیچ کاری را

انجام نداده‌ای!

عجب! نماز، روزه، حج، خمس، زکات، امر به معروف، تمام مسائل، تمام شکایات، تمام غزوات، که پیغمبر در جنگ می‌رفت و تیر می‌خورد و برمی‌گشت، تمام کارهایی که کردی، تمام مسائلی که انجام دادی، همه پوچ هوا است، مگر اینکه امروز این دستور را بیایی انجام بدهی، قضیه چیست؟!

ایجاد ربط با امیرالمؤمنین، علت اساسی اکمال دین در روز غدیر

این قضیه برمی‌گردد به اصل ارتباط و ربط انسان، نه به عمل ظاهر؛ یعنی رسول خدا در روز غدیر آمد حلقه بین انسان و پروردگار را منصوب کرد. آن دیگر با آمدن زبیر و طلحه و ابوبکر و سعد وقاص و امثال اینها انجام نمی‌شد، آنها آدم‌های معمولی بودند. پیغمبر در روز غدیر می‌گوید: آن قضیه و مسئله‌ای که

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۳، قم.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

باعث می‌شود شما به خدا وصل بشوید، و در نتیجه آن، نماز شما وصل بشود، حجّ شما وصل بشود، روزه شما وصل بشود و به واسطه آن اتصال، تغییر پیدا کنید، صعود پیدا کنید، از نفس بیرون بیایید، از دنیا بیرون بیایید، تقرّب پیدا کنید و تجرّد پیدا کنید، آن قضیه و مسئله، نماز نیست، روزه نیست؛ چون همه این احکام را به شما گفتم، دیگر چیزی نمانده است؟ ولی آن ارتباط با علی مانده است! این مسئله‌ای است که اگر این باشد همه چیز هست، و اگر این نباشد، نماز تو در حدّ ربات خواهد بود، روزه تو ربات‌گونه است، حجّ تو ربات‌گونه است، خمس دادن تو ربات‌گونه است، زکات دادن تو ربات‌گونه است، همه اینها می‌شود عملی ربات‌گونه، چرا که صرفاً عملی از روی ظاهر هستند؛ الآن در دنیا مثل ربات زندگی می‌کنند. خیلی هم خوب و راضی هستند و مشکلی هم پیدا نمی‌شود.

پس رسول خدا این حلقه بین انسان و پروردگار را معرفی کرد و فرمود که این حلقه فقط علی است. شما این حلقه را در سعد و قاص پیدا نخواهید کرد، این حلقه را در زبیر پیدا نخواهید کرد، این حلقه در طلحه نیست، آنها آدم‌های خوبی هستند، بین مردم موجه هستند - البته آن موقع، ولی بعد که از امیرالمؤمنین فاصله گرفتند، مسئله‌شان فرق می‌کند - اینها آن زمان آدم‌های خوبی بودند، جنگ می‌کردند، می‌ایستادند، تا آخر هم ایستادگی می‌کردند، اینها خوب هستند؛ ولی اینها کار علی را نمی‌توانند بکنند. خیلی اینها کار بکنند، به مقتضای عقل خود عدالت را رعایت کنند. ولی آن چشم باطن باید باشد تا این چشم ظاهری بتواند بر طبق رضای خدا و بر طبق مصالح افراد آن عمل را انجام بدهد، آن چشم باطن را اینها ندارند، آن چشم فقط در یک نفر پیدا می‌شود. اگر آن چشم باطن درست شد، این چشم ظاهر هم درست می‌بیند، یک را دو نمی‌بیند، دو را یک نمی‌بیند، چپ نیست، سیاهی را سفیدی نمی‌بیند. اگر آن چشم باطن درست نشد، این چشم ظاهر هم خراب است، در مصداق اشتباه می‌کند. در جلد دوم / اسرار ملکوت روی این مسئله

تأکید داشتیم که ما نیاز به آن چشم باطن داریم، این چشم ظاهر به تنهایی کافی نیست و یک مثال‌هایی را هم در آنجا آوردم.

خود بنده در آن مجلسی که بین مرحوم آقا و یکی از بزرگان - خدا رحمتش کند - صحبتی پیش آمد، حضور داشتم. مرحوم آقا می‌خواستند به ایشان بگویند درست است که شما آدم خوبی هستید، آدم دینداری هستید، آدم صادقی هستید، فرد امینی هستید، فرد متهجدی هستید، فرد دلسوزی هستید، اینها همه درست، ولی کافی نیست؛ چرا؟ چون آن چشم باطن را نداری، آن را چه می‌کنی؟ شما فردی هستی که به دنبال حق می‌خواهی بروی، اینها همه درست. الآن من هم قبول دارم که این بزرگان افراد دینداری بودند، دین دوستی بودند، عرق دین داشتند، یک ناخن‌شان الآن پیدا نمی‌شود، متهجد بودند، اهل نماز شب و گریه و زاری بودند، بنده اطلاع دارم، ولی اینها کافی نیست، چرا؟ چون چشم دو می‌بیند. یا من خودم باید آن چشم باطن را داشته باشم که ندارم، یا اگر ندارم، باید دستم را به دست آن کسی که آن چشم را دارد، بدهم. در هر دو صورت، سعادت و رستگاری و فلاح تضمین می‌شود. ایشان می‌خواهند بگویند شما که الآن دارید مسئله را به این شکل می‌بینید، به خاطر این است.

لذا خود مرحوم آقا به بنده فرمودند:

اینها در اواخر عمر گفته بودند آنچه را که ما فکر می‌کردیم، غیر از آن از

کار درآمد!

بفرمایید. خُب، ایشان هم همین را می‌گویند که: عزیز من! چرا باید یک روزی بیاید که تو این حرف را بزنی؟ از حالا بیا کاری کن که به آنجا نرسی. متتهی! آن موقع دوزاری ما نمی‌افتد و متوجه نیستیم، راه را همین‌طور بی‌توجه می‌رویم، و یک‌دفعه می‌بینیم عجب، این چیزی که به دست آمد، آن چیزی نبود که می‌خواستیم

و دیگر هم وقت گذشته و مسئله به صورت دیگر در می‌آید.»^۱

بی‌جان بودن اعمال انسان بدون ربط با ولایت

آیه شریفه این را می‌فرماید که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ باید بیایی و تبلیغ کنی و بگویی و مطلب را برای مردم روشن کنی که اگر می‌خواهید آن حقیقت انسانی شما به فعلیت برسد، باید ببینید در روز غدیر چه اتفاقی افتاده است.

سنی‌ها هم نماز می‌خوانند، بهتر از ما هم می‌خوانند، آن‌چنان مخارج را می‌گویند! از حلق و ته حلق و زیر حلق هم می‌گویند. در رعایت مسائل و مطالب دیگر نیز کوشا هستند و وظایفشان را انجام می‌دهند، اما چقدر قرب دارند؟! ما هم اگر به این ولایت توجه نداشته باشیم، و به دنبال آن نرویم، و نماز را همان‌طور بخوانیم که آنها می‌خوانند، و حج را همان‌طور به‌جا بیاوریم که آنها به‌جا می‌آورند، با آنها یکی هستیم. مگر آنها حج بجا نمی‌آورند؟ معلوم است که به‌جا می‌آورند. قربانی می‌کنند، سعی صفا و مروه می‌کنند، طواف می‌کنند، پول خرج می‌کنند، احرام می‌بندند، سوار هواپیما و ماشین و طیاره می‌شوند، به زحمت می‌افتند، حج انجام می‌دهند، زکات می‌دهند، مالیات می‌دهند؛ ولی نتیجه ندارد. چرا نتیجه ندارد؟ چون این اعمال جان ندارد، ربات‌گونه است.

ربات می‌تواند خیلی دقیق کارها را انجام بدهد، کامپیوتری که در ربات می‌گذارند و از آن طریق به او برنامه می‌دهند، باعث می‌شود تمام کارهای او بر اساس برنامه باشد. می‌گویند: تو این کارها را انجام بده! کوک می‌کنند، راه می‌افتد و تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم را عیناً انجام می‌دهد، و حتی بیشتر هم انجام می‌دهد. به جای دو رکعت نماز صبح، دویست رکعت برای شما نماز می‌خواند.

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۹، مشهد.

چقدر این نمازها برایش فایده دارد؟ صفر، صفر. وقتی برنامه تمام شد، به آخر رسید، خشک می‌ایستد، خشک، یک میل هم حرکت نمی‌کند. چرا؟ چون جان ندارد، نفس ندارد، روح ندارد. ما هم اگر این مسئله را در نظر نگیریم، متابعت از ولایت امیرالمؤمنین را در نظر نگیریم، پیروی از این رجل الهی معصوم را در نظر نگیریم، مثل همان هستیم؛ هیچ تفاوتی نمی‌کند!

دنبال امیرالمؤمنین حرکت کردن، به سینه‌زدن نیست، به چراغانی کردن نیست، به پلاکارد و اینها نیست، اینها را یهود و نصاری هم می‌توانند بزنند عزیز من! دنبال امیرالمؤمنین حرکت کردن به هیئت و تشکیل مجالس و اینها هم نیست. مجالسی داریم از این مجالس ما گسترده‌تر و پرجمعیت‌تر، و اشتیاق مردم در آنها بیشتر.^۱

بنابراین، با توجه به این مطالب، به‌خوبی واضح می‌گردد که یکی دیگر از پیام‌های مهم غدیر، مقرون‌بودن مسئله ولایت با اِکمال دین می‌باشد، و هم‌چنین روش گردید که برای اینکه دین با تمام مراتب خود برای انسان محقق گردد، عمود خیمه باید مسئله ولایت باشد، به‌طوری‌که بدون اتصال و ربط با ولایت هیچ راهی برای رشد و کمال نیست و تنها با ولایت است که انسان می‌تواند از تمام مراتب نفس و خودیّت گذشته و به اصطلاح ارباب معرفت به مقام انسان کامل که همان مقام عرفان و ولایت است نائل آید؛ از این رو مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در بیان مشخصات روز عید غدیر می‌فرماید:

«غدیر، صراط مستقیم و شاهراه اعلای انسانیت به مقام عرفان و ولایت

کلیّه حقّ است.»^۲

هم‌چنین در سخنرانی روز عید غدیر می‌فرمودند:

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱.

«امروز روز عید غدیر است، یعنی عید معرفت است؛ یعنی ای مردم اگر می‌خواهید از دنیایان و از آخرتتان بهره ببرید، از کسبتان و زنتان و بچه‌تان و مالتان و عرَضتان و ناموستان، از دنیایان و از آخرتتان بهره ببرید، راه این است و بس! فقط امیرالمؤمنین به‌سوی پیغمبر و خدا معرفی می‌کند؛ و غیر از این راهی نیست و راه‌ها بسته است.

یک هُمایی از عالم بالا آمده است و بال‌های خود را باز کرده و می‌گوید: من رفتم و طنتان را شناختم، اگر می‌خواهید بیایید تا من شما را نیز به آنجا ببرم! از راه‌های متفرق نروید، ﴿فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۱، این راه‌های مختلف شما را از راه خدا جدا و دور می‌کند، خسته و ناراحت می‌کند، عمر و سرمایه‌تان را می‌گیرد و دست خالی می‌مانید. مثل یک دانه کبریت، یک کبریت یک یا دو قران بیشتر قیمت ندارد، یکی می‌زند و یک فضا را روشن می‌کند، دو می، سو می، چهار می و... تا تمام می‌شود، و قوطی کبریت خالی و بی‌قیمت می‌شود و دور می‌اندازند؛ او هم از دار دنیا که می‌خواهد برود، تمام سرمایه‌هایش را حرام کرده است.

اما اگر کبریت نبود و به ولایت متصل بودی، مثل چراغی هستی که به یک کارخانه متصل است و دائماً نور می‌دهد و آخرش هم نور است و نفاذ ندارد؛ چون اتصال دارد و اتصال با ولایت یعنی اتصال با خدا، خداشناسی یعنی امیرالمؤمنین‌شناسی، امیرالمؤمنین‌شناسی یعنی خداشناسی، ولایت یعنی توحید، توحید یعنی ولایت؛ اینها یکی است.^۲ توجّه می‌کنید چه عرض می‌کنم؟!

هزار سال انسان برود عبادت کند ولی امیرالمؤمنین را نشناسد، خودش را

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام‌شناسی*، ج ۵، ص ۱۸۰؛ *روح مجرد*، ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۱۰۵ - ۱۰۹؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۳۸.

عبادت کرده، خدا را عبادت نکرده است؛ خودش و منویات خودش و خواهش خودش و آرزوی خودش را عبادت کرده است. آن خدایی را که در دل خودش ساخته، او را عبادت کرده است. لذا می‌بینیم که آثار عبودیت در آنها پیدا نمی‌شود، حرف‌هایشان جامد و خشک است، نماز می‌خواند اما قلب جامد است، رحم و مروت نیست، انصاف نیست، عطوفت و رقت قلب نیست، حمیت نیست. اما اینها که با امیرالمؤمنین رابطه دارند، دیگر نسبت به همه عطوف‌اند: نسبت به کفار عطوف است، نسبت به حیوان عطوف است، نسبت به سگ در کوچه لای برف عطوف و مهربان است؛^۱ چرا؟ چون امیرالمؤمنین یک سرش در عالم توحید است و یک سرش آمده اینجا، و توحید، تمام عوالم را در زیر پر خود و در سایه رحمت خود قرار داده است؛ علی هم که نمونه رحمت است، بنابراین این شاخه رحمت به تمام این موجوداتی که در عالم وجود، از وجود برخوردارند، کشیده شده است. به همین دلیل است که عید غدیر از بزرگ‌ترین اعیاد است؛ چون پیغمبر امروز امیرالمؤمنین را معرفی کرد.^۲

حدیث سلسله الذهب

مرحوم علامه طهرانی در کتاب شریف معاد شناسی^۳ در همین راستا حدیث بسیار مهمی را از حضرت ثامن الحجج علیه السلام نقل می‌کند و می‌فرماید:

«در معانی الأخبار از محمد بن موسی بن متوکل از ابو الحسین محمد بن جعفر أسدی از محمد بن حسین صوفی از یوسف بن عقیل از إسحاق بن راهویه روایت کرده است که او گفت:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله مودت، ص ۲۰۷؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۷۶.

۲. سالک آگاه، ص ۱۶۱.

۳. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۱۰.

چون حضرت أبو الحسن الرضا علیه السلام در نیشابور اقامت نموده و عازم بر خروج به نزد مأمون بودند، اصحاب حدیث در نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! شما آماده کوچ کردن هستید، و در این صورت از برای ما حدیثی بیان نمی فرمایید که از آن بهره مند شویم؟

حضرت در این حال در عماری نشسته و آهنگ حرکت داشتند، سر خود را از عماری بیرون آورده و فرمودند: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که می گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که می گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی که می گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علی که می گفت: شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب که می گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می گفت: شنیدم از جبرائیل که می گفت:

سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ [مِنْ] عَذَابِي؛ «شنیدم از خداوند عزّ و جلّ که می گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قلعه و پناهگاه من است، پس هر کس در این پناهگاه داخل شود از عذاب من در امان است.»

و چون عماری حرکت کرد صدا زده فرمودند: بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ «این ایمنی از عذاب خدا در صورتیست که به شرطهای کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رفتار کنند، و من از شروط آن هستم.»^۱

۱. معانی الأخبار، ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ و در عیون أخبار الرضا (طبع سنگی)، ص ۳۱۳ و ۳۱۴؛ و در توحید صدوق ص ۲۴ و ۲۵؛ و در آمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ و در الجواهر السنّیة، ص ۱۴۷ و ص ۲۲۲ و ص ۱۵۶ و ص ۱۵۸ و ص ۲۶۲؛ و در قسمت دوم از جلد چهارم اعیان الشیعة، ص ۱۱۸ با سندهای مختلف و اختلاف در مضمون این روایت را آورده اند. (تعلیقه)

در معنای «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي...»

سپس در توضیح این روایت می‌فرمایند:

«الْبَتَّةُ بحث درباره این حدیث مبارک که به حدیث سلسله الذَّهَبِ معروف است، چه از نقطه نظر صحّت سند و چه از نقطه نظر معانی و فوائدی که از آن به دست می‌آید بسیار است؛^۱ و ما در اینجا فقط اشاره به این می‌کنیم که: مراد از لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ که حِصْن و پناه خداست، همان معنای توحید است که هر که در وادی توحید وارد شود، از عذاب خدا در امان است. و وادی توحید همان ارتباط با وجه الله است که بر او منکشف گردد، و تمام عالم را به دیده توحید بنگرد. زیرا در این روایت نیست: کسی که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بلکه اینست که خود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی حقیقت معنی و عالم توحید. و آنچه انسان را از گزند عذاب مصون میدارد، نفس توحید است نه گفتار تنها؛ گرچه بر خود گفتار نیز آثاری بلا شک مترتب است.

و آنچه در سند دیگر از این روایت وارد شده است که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» منافات با این معنی ندارد، زیرا «کلمه» به معنای موجود و شیء و عالم است. و تمام اشیاء کلمات خدا هستند؛ و آن کسی که همه موجودات را کلمه و کلام خدا ببیند و بداند، طبعاً نظر به آنها از جنبه وجه‌اللهی نموده است.

و چون وصول به مقام توحید و انکشاف آن به شهود علمی و عینی، بدون اتصال و ربط با ولایت که طریق و راه و آیه و علامت و نشان دهنده ذو الآیة که حقیقت ذات و اسماء و صفات است ممکن نیست، لذا حضرت امام رضا علیه السّلام در این حدیث شرط وصول به مقام توحید را بیان داشته‌اند که پذیرش

۱ در کتاب *امام‌شناسی* از دوره علوم و معارف اسلام (۲) ج ۵ ص ۱۳۳ تا ص ۱۴۱ ضمن درس ۶۸ تا ۷۱ در این باره بحث شده است.

و قبول ولایت است.»^۱

کلام حضرت قاضی: وصول به توحید بدون ولایت محال است!

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب شریف روح مجرد می نویسد:

«مرحوم قاضی قدس الله نفسه فرموده اند:

وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلى الله و عرفان ذات احدیت عزّ

اسمه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علی بن ابی طالب و

فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.

این امر درباره ابن فارض مشهود^۲، و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی قدر

۱. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۱۲.

۲. روح مجرد، ص ۳۴۶:

«عارف بلند پایه [ابن فارض رضوان الله علیه] در یائیه خود می گوید:

ذَهَبَ الْعُمَرُ ضِيَاعًا وَ انْقَضَى بَاطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزِ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ

غَيْرَ مَا أَوْلَيْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا عِتْرَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَيٍّ*

«عمر من ضایع شد و به باطل سپری گشت؛ چرا که من به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم، غیر از عقد و گره ولایت عترت برانگیخته شده به حقّ از اولاد قُصَيٍّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله... ابن قُصَيٍّ) که آن به من رسیده است.»

یعنی نتیجه یک عمر سیر و سلوک إلى الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد و لاء ایشان است که به طور منحه و بخشش به من اعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام. از اینجا اولاً به دست می آید که: سیر و سلوک صحیح و بی غشّ و خالص از شوائب نفس افاره، بالأخره سالک را به عترت طیبه می‌رساند، و از انوار جمالیّه و جلالیّه ایشان در کشف حُجُب بهره مند می‌سازد. و ابن فارض که مسلماً از عامّه بوده و مذهب سنت را داشته است و حتی کنیه و نامش أبو حَفْص عُمَر است، در پایان کار و آخر عمر از شرب معین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است.

* دیوان ابن فارض، یائیه آن که اولش اینست: سَائِقِ الاطْعَانِ يَطْوِي الْبَيْدَ طَيًّا، ص ۲۵؛ و دانشمند گرامی

همچون محیی‌الدین عربی، و ملا محمد رومی و فرید الدین عطار نیشابوری و أمثالهم به ثبوت و تحقّق رسیده است.

و حاصل مطلب آنست که: از ارتباط دقیق معانی فتوحات با اشعار ابن‌فارض، و با در نظر گرفتن آنکه محیی‌الدین عربی استاد ابن‌فارض مصری بوده است و در راه و طریق و سلوک، گفتارشان هماهنگ بلکه مشابه و متحد است، و نتیجه سلوک ابن‌فارض رسیدن به ولاء اهل‌بیت عصمت بوده است؛ این نتیجه و ثمره را می‌توان در سلوک و راه محیی‌الدین مشاهده نمود.

مرحوم قاضی می‌فرموده‌اند:

محیی‌الدین روزی به ابن‌فارض گفت: خوب است شما شرحی بر دیوان خود بنویسید! ابن‌فارض گفت: حضرت استاد! فتوحات مکّیه شما شرح دیوان من است.

محیی‌الدین: «أقربُ الناسِ إليه عليُّ بنُ أبي طالبٍ، إمامُ العالمِ و سرُّ الأنبياءِ أجمعين»

مرحوم محقّق فیض کاشانی: افتخار العلماء و المفسّرین، و رأس أهل الرواية و المحدثین، و علم الحکماء و العارفين، در کتاب کلمات مکنونه خود مطلبی را از محیی‌الدین نقل می‌کند که تا روز قیامت چون خورشید می‌درخشد، و همچون

و محقّق عالی‌قدر و صدیق دیرین ما حضرت آقای حاج سیّد جلال‌الدین آشتیانی دامت برکاته در پیش‌گفتار کتاب *مشارق الدراری* سعید فرغانی در ص یازده مرقوم داشته‌اند که:

«ابن‌فارض در این اثر بنا به مشرب تحقیق و مختار، معتقد است که: جهت ولایت حضرت ختمی نبوت قطع نمی‌شود، و ولی کامل در هر عصر، قائم مقام نبوت است و وارث این مقام، عترت و اهل‌بیت نبوت می‌باشد، لذا گوید:

بِعْتَرْتِهِ اسْتَعْنَتَ عَنِ الرَّسْلِ الْوَرَى و أولاده الطّاهريّن الأئمّة

در بعضی از نسخ چاپی و خطّی تائیه عبارت «و أصحابه و الطّاهريّن...» آمده است؛ و چون بعضی از نسخه‌نویسان سنی مشرب بوده‌اند، اولادّه را به أصحابه تبدیل کرده‌اند.» (تعلیقه)

خطوط منقشه با انوار ملکوتیه بر رخسار افق نیلگون إلى الأبد تالئو و درخشندگی می کند. او می گوید:

وَقَالَ صَاحِبُ الْفُتُوحَاتِ بَعْدَ ذِكْرِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ أَنَّهُ أَوَّلُ ظَاهِرِ
فِي الْوُجُودِ؛ قَالَ: وَ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، إِمَامُ الْعَالَمِ وَ سِرِّ
الْأَنْبِيَاءِ أَجْمَعِينَ؛^۱

«صاحب فتوحات پس از آنکه شرحی درباره پیامبر ما صلی الله علیه و آله آورده و گفته است: او اولین اسم ظاهر خداوند در صحنه وجود و عالم هستی است، گفته است: و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است، امام همه عوالم و سرّ جمیع انبیاء و مرسلین.»^۲

سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلفه و کیفیت وصول به توحید و

عرفان ذات حق متعال

مرحوم علامه در کتاب روح مجرد^۳، راجع به سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلفه و نتیجه مثبت و یا منفی آن در وصول به توحید و عرفان ذات حق متعال از عامّه و غیرهم، تحقیقی را چنین ارائه می دهند و می فرمایند:

«حقّ در خارج یکی است. زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق و وجود است. و معلوم است که حقیقت وجود و موجود لا یتغیّر و لا یتبدّل است. و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیر اصیل و غیر متحقّق و معدوم می باشد.»

۱. کلمات مکنونه (طبع سنگی)، ص ۱۸۱؛ و البواقیت و الجواهر (شعرانی)، ج ۲، مبحث ۳۲، ص ۲۰ با مختصر تغییری در لفظ.
۲. روح مجرد، ص ۳۴۷.
۳. همان.

عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، یا عارف نبوده‌اند و یا از ترس عامّه تقیه می‌نموده‌اند

تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به سوی خدا و حقیقه الحقائق و أصل الوجود و علّة العلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کُنُفسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:

اول: آنان که در نیتشان پاک نیستند، و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرّب را نمی‌پیمایند؛ بلکه بجهت دواعی نفسانیّه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طیّ راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا اخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام بر حسب خودش می‌باشد.

دوم: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است، و غرض دیگری را با این نیت مشوب نمی‌سازند. در این صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سید الأوصیاء امیرالمؤمنین علیهما أفضل صلوات الله و ملائکته المُرَبِّین باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند. زیرا که راه منحصر است، و بقیّه طرق منفیّ و مطرود هستند.

و اگر مسلمان نباشند و یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود. زیرا که برحسب فرض غلیّ و غشیّ ندارند، و درباره اسلام و تشیع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ و گرنه جزو گروه اول محسوب می‌شوند

که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید؛ و از مراتب و درجات، از راه همان ولایت تکوینیّه که خودشان هم مطلع نیستند عبور می‌دهد، و بالأخره وارد در حرم الهی و حریم کبریائی می‌گردند و فناء در ذات حقّ را پیدا می‌نمایند. و چون دانستیم که: حقّ واحد است، و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است؛ این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طیّ طریق و یا در نهایت آن، به حقیقت توحید و اسلام و تشیّع می‌رسند و در می‌یابند. زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است، و اسلام بدون تشیّع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد. اینانند که با نور کشف و شهود در می‌یابند که: ولایت متن نبوت است، و نبوت و ولایت راه و طریق توحید است. فلهمذا اگر هزار قسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که: علیّ علیه السّلام خلیفه رسول خدا نبود، و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معین نکرد و وصیّی را قرار نداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون که در برابر خود، خدا را و جمیع حقائق را بالشّهود و العیان نه بالخبر و السّماع ادراک می‌کنند.

کسی که خدا را یافت همه چیز را یافته است، در این صورت آیا متصوّر است که به توحید برسد و نبوت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقول نیست.

بنابراین، جمیع عرفای غیر اسلام و یا عرفای مسلمان غیر شیعه که نامشان در تواریخ مسطور است؛ یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند، غایه الأمر به واسطه عدم مساعدت محیط به واسطه حکومتها و قضات جائره و عوامّ النّاس کالأنعام - که چه بسیار از بزرگان از عرفا را بواسطه عدم کتمان سرّ و ابراز امور پنهانی، به قتل و غارت و نهب و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند - از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند، زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است،

راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمه سگان درنده و گرگان آدمی خوار قرار بدهد؛ و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادّعی عرفان و وصول را دارند، و با کشف امری، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محبی‌الدین عربی و ابن‌فارض و ملا محمد بلخی صاحب مثنوی و عطار و امثالهم که در تراجم و احوال، حالشان ثبت و ضبط است، بدون شک در ابتدای امر خود سنی مذهب بوده‌اند؛ زیرا در حکومت سنی مذهب و شهر سنی نشین و خاندان سنی آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤذن تا برسد به بقال و عطار و خاکروبه بر سنی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملو از کتب عامه بوده و حتی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است؛ ولی چون روزبه‌روز در راه سیر و تعالی قدم زدند، و با دیده انصاف و قلب پاک به جهان شریعت نگریستند، کم‌کم بالشهود و الوجدان حقائق را دریافتند، و پرده تعصب و حمیت جاهلی را دریدند، و از مخلصین موحدین و از فدویین شیعیان در محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام شدند. غایه الامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم شما می‌بینید در بسیاری از کشورهای سنی نشین مطلب از این قرار است.

امروز هم در هر گوشه از مدینه: خانه رسول الله و بیت فاطمه و محل گسترش جهاد و علوم امیرالمؤمنین علیهم السلام، اگر کسی در اذان خود و یا غیر اذان علناً بگوید: **أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَليُّ اللَّهِ** خونس را می‌ریزند، و قبائل و طوائف خونس و گوشتش را برای تبرک می‌برند، و نمی‌گذارند جسد او باقی بماند تا آنکه وی را دفن کنند؛ ولی اگر یک ساعت تمام از عائشه تمجید و تعریف کند - با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او - دور او جمع می‌شوند و نقل می‌پاشند و هلله می‌کنند.

بنابراین، آنچه را که این بزرگان در کتب خود آورده‌اند، بر ما واجب نیست که بدون چون و چرا بپذیریم، بلکه باید با عقل و سنّت صحیحه و گفتار ائمّه حقّه تطبیق کنیم. آنچه را که درست است می‌پذیریم و استفاده می‌کنیم، و اگر أحياناً در کتاب‌هایشان چیزی نادرست به نظر آمد قبول نمی‌نماییم، و آن را حمل بر تقیّه و أمثالها می‌کنیم؛ همان طور که دأب و دّیدن ما در جمیع کتب حتّی کتب شیعه از این قرار است.

در محاضرات محیی الدّین بسیاری از مطالب، خلاف عقیده ماست؛ آنها را قبول نمی‌کنیم؛ آنچه موافق تاریخ صحیح است و منافاتی با اصول ما ندارد البتّه می‌پذیریم. و مطلب درباره فتوحات او و سائر کتاب‌های او نیز از همین قبیل است.»^۱

نصّ عبارت محیی الدّین عربی بر امام زمان طبق عقیده شیعه امامیه

و هم‌چنین در روح مجرد می‌فرمایند:

«و از جمله مطالب وارده در فتوحات که برای حضرت آقا حاج سیّد هاشم معجب بود، عبارت او در باب ۳۶۶ بود که راجع به حضرت امام زمان عَجَل الله تعالی فرجه الشّریف می‌باشد. ایشان کراً این عبارت را می‌خواندند و از یکایک فقراتش دلیل بر صحّت طویّت شیخ می‌آوردند. و ما در اینجا برای مزید اطلاع، آن عبارت را بنا بر نقل شیخ الفقهاء و المتکلمین، بهاء المله و الدّین، شیخ بهاء الدّین عاملی اعلی الله مقامه در کتاب اربعین خود، در خاتمه حدیث سی‌وششم، می‌آوریم؛ چراکه او نیز از کنایات آن عبارت، بر تشیّع وی تفضّن جسته است. و عین عبارت شیخ بهاء الدّین اینست:

۱. روح مجرد، ص ۳۴۸.

خاتمه: إِنَّهُ لَيَعَجِبُنِي كَلَامٌ فِي هَذَا الْمَقَامِ لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِي
الدِّينِ بْنِ عَرَبِيٍّ أوردَهُ فِي كِتَابِهِ: التُّنُوحَاتِ الْمَكِّيَّةِ قَالَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْبَابِ
الثَّلَاثِيَّةِ وَالسَّتِّ وَالسَّتِّينِ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ:

إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ؛ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ، مِنْ
وُلْدِ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ
آلِهِ) وَسَلَّمَ. جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، يُبَايِعُ بَيْنَ
الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ. يُشَبِّهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ فِي الْخَلْقِ بِفَتْحِ
الْحَاءِ وَيَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخَلْقِ بِضَمِّ الْحَاءِ.

أَسْعَدُ النَّاسِ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ. يَعِيشُ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا أَوْ تِسْعًا.
يَضَعُ الْجَزِيَّةَ. وَ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ بِالسَّيْفِ. وَ يَرْفَعُ الْمَذَاهِبَ عَنِ الْأَرْضِ. فَلَا
يَبْقَى إِلَّا الدِّينُ الْخَالِصُ.

أَعْدَاؤُهُ مُقَلِّدَةُ الْعُلَمَاءِ أَهْلِ الْاجْتِهَادِ، لِمَا يَرَوْنَهُ يَحْكُمُ بِخِلَافِ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ
أَيْمَنُّهُمْ؛ فَيَدْخُلُونَ كُرْهًا تَحْتَ حُكْمِهِ خَوْفًا مِنْ سَيْفِهِ.
يَفْرَحُ بِهِ عَامَّةُ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ مِنْ خَوَاصِّهِمْ. يُبَايِعُهُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ مِنْ أَهْلِ
الْحَقَائِقِ عَنِ شُهُودٍ وَ كَشْفٍ بِتَعْرِيفِ إلهِي.

لَهُ رِجَالٌ إلهِيُونَ يُقِيمُونَ دَعْوَتَهُ وَ يَنْصُرُونَهُ. وَ لَوْ لَا أَنَّ السَّيْفَ بِيَدِهِ لَأَفْتَى
الْفُقَهَاءَ بِقِتْلِهِ. وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُظْهِرُهُ بِالسَّيْفِ وَ الْكِرْمِ؛ فَيَطْمَعُونَ وَ يَخَافُونَ. وَ
يَقْبَلُونَ حُكْمَهُ مِنْ غَيْرِ إِبْرَاهِيمَ وَ يُضْمِرُونَ خِلَافَهُ وَ يَعْتَقِدُونَ فِيهِ إِذَا حَكَمَ فِيهِمْ
بِغَيْرِ مَذْهَبِ أَيْمَنَّتِهِمْ أَنَّهُ عَلَى ضَلَالٍ فِي ذَلِكَ. لِأَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْاجْتِهَادِ
وَ زَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ وَ مَا بَقِيَ مُجْتَهِدٌ فِي الْعَالَمِ؛ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُوْجِدُ بَعْدَ أَيْمَنَّتِهِمْ
أَحَدًا لَهُ دَرَجَةُ الْاجْتِهَادِ.

وَ أَمَّا مَنْ يَدَّعَى التَّعْرِيفَ الْإلهِيَّ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَجْنُونٌ فَاسِدٌ
الْحَيَالِ. انْتَهَى كَلَامُهُ.^۱

۱. عین این عبارت را مرحوم شهید قاضی نور الله شوشتری در *مجالس المؤمنین* (طبع سنگی)،

فَتَأْمَلُهُ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ، وَ تَنَاوَلُهُ بِيَدٍ غَيْرِ قَصِيرَةٍ؛ خُصُوصاً قَوْلُهُ: إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً،
وَ قَوْلُهُ: أَسْعَدُ النَّاسِ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ، وَ قَوْلُهُ: أَعْدَاؤُهُ مُقَلَّدَةُ الْعُلَمَاءِ أَهْلِ
الاجْتِهَادِ، وَ قَوْلُهُ: لِأَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْاجْتِهَادِ وَ زَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ... إِلَى
آخِرِ كَلَامِهِ؛ عَسَى أَنْ تَطَّلِعَ عَلَى مَرَامِهِ، وَ اللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.^۱

«خاتمه: حقاً و حقیقه مرا به شگفت در می آورد در این مقام گفتاری که
شیخ عارف کامل محیی الدّین بن عربی در کتاب فتوحات مکیه/اش
آورده است. وی در باب سید و شصت و ششم از این کتاب می گوید:
خداوند خلیفه‌ای دارد که خروج میکند. وی از عترت رسول الله از
پسران فاطمه می باشد که نامش با نام رسول الله مطابقت دارد. جدّ او
حسین بن علی بن ابی طالب است. مردم با او در میان رکن و مقام بیعت
می نمایند. در خلقتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت
دارد، و در خلقتش از او پایین تر است.
سعادت مندترین مردم که از وجودش بهره مند می شوند اهل کوفه
می باشند. او پنج سال یا هفت سال یا نه سال زندگی می کند.
او جزیه و خراج را از کفار ذمی برمی دارد؛ و مردم را با شمشیر به خدا

مجلس ۶، ص ۲۸۱ در شرح حال محیی الدّین از وی نقل کرده است. (تعلیقہ)
۱. اربعین، شیخ بهائی (طبع سنگی)، ص ۳۱۲ و ۳۱۳؛ شرح مناقب (طبع سنگی)، ص ۳۱ تا ص
۳۴ به نقل از اربعین. و عبدالوہاب شعرانی در کتاب البیواقیت و الجواهر (از طبع مکتبه مصطفی
البابی الحلبي، سنه ۱۳۷۸) در ج ۲، ص ۱۴۳ در المبحث الخامس و الستون فی بیان أن جمیع
أشراط الساعة التي أخبرنا بها الشارع حق لا بد أن تقع كلها قبل قيام الساعة، داستان حضرت
مهدی را که فرزند بلا فصل حضرت امام حسن عسکری است با شمردن یک یک اجداد آن
حضرت را تا امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء سلام الله علیهم أجمعین و زمان تولدش را در سنه ۲۵۵
و مقدار عمرش را تا زمان کتابت البیواقیت و وزراء و خصوصیاتش را مفصلاً ذکر نموده است، از
ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۵، و مطالب آن متخذ از مطالب شیخ محیی الدّین عربی در فتوحات است.
(تعلیقہ)

فرا می‌خواند؛ و تمام مذهب‌ها را از روی زمین بر می‌اندازد؛ بنابراین غیر از دین خالص چیز دیگری باقی نمی‌ماند (دشمنان او مردمی هستند که از علمائی که فقط آنان را مجتهد می‌دانسته‌اند تقلید می‌کنند، چون می‌بینند که او برخلاف رأی و فتوای ائمه آنها حکم و فتوی می‌دهد؛ بنابراین از روی کراهت فرمان او را می‌پذیرند از ترس شمشیر او.

عامه مسلمانان بیشتر از خواص آنها به او خوشنود و مسرور می‌گردند. از میان اهل حقائق، عارفین به خدا از روی مشاهده باطنی و کشف قلبی که به واسطه شناسایی خداوندی صورت می‌گیرد با او بیعت می‌نمایند.

او معینان و یاورانی دارد که رجال الهی هستند. ایشان دعوت او را بر پا میدارند و او را نصرت و یاری می‌نمایند. و اگر هرآینه شمشیر بر کفش نبود، فقهاء فتوی به کشتنش می‌دادند؛ و لیکن خداوند ظهور او را با کرم و با بخشش و ایضاً با شمشیر و قهر توأم فرموده است؛ فلهاذا هم از روی طمع به کرم او، و هم از روی خوف از شمشیر او حکمش را بدون آنکه بدان ایمان داشته باشند قبول می‌کنند، و اما در دل خلافتش را نیت دارند. و چون او بر خلاف مذاهب ائمه‌اشان حکم می‌دهد، درباره او معتقدند که او در این حکم در گمراهی است. به جهت آنکه ایشان اعتقاد دارند که: هم صاحبان اجتهاد و هم زمان اجتهاد سپری شده است، و در عالم، دیگر مجتهدی نمی‌تواند بوده باشد، و خداوند پس از ائمه آنها کسی را که دارای مرتبه اجتهاد باشد به وجود نمی‌آورد.

و اما کسی که از روی عرفان الهی و شناخت خداوندی ادعای احکام شرعی را بنماید، وی در نزد آنان مجنون و فاسد الخیال است.

(در اینجا کلام محیی‌الدین پایان می‌پذیرد، و شیخ بهائی که ناقل این مطالب

از او بود می‌فرماید:)

تو در این مطالب محیی‌الدین با چشم بصیرت تأمل کن، و با دست بلند

و دراز - نه کوتاه و قصیر - آن را بگیر، مخصوصاً گفتار او را که: خداوند خلیفه‌ای دارد، و گفتار او را که: سعادت‌مندترین مردم به او اهل کوفه هستند، و گفتار او را که: دشمنان او مقلّدین علمائی هستند که آنها اجتهاد را در خود منحصر نموده‌اند، و گفتار او را که: به جهت آنکه ایشان معتقدند که صاحبان اجتهاد و زمان اجتهاد منقضی شده است... تا آخر گفتار او را؛ امید است که بر مرام و مقصودش و بر عقیده و مذهبش دست یابی، و خداوند است که صاحب و مالک توفیق بخشیدن است.»^۱

۱. شارح مناقب محیی الدّین در اینجا گوید: حاصل مقصود، اظهار عقیده صحیحه است بر وجود حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه. و وجه دلالت این عبارت بر تشیع وی چنانچه شیخنا البهائی قدس سرّه تعرّض نموده‌اند به چندین جهت است:

یکی آنکه در آغاز عبارت گوید: *إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يُخْرِجُ*؛ یعنی برای خداوند تعالی شأنه خلیفه موجودی است که بعد از این ظهور خواهد کرد، و این عقیدت به خلاف کفار و سنیان است؛ چه آنها اگرچه بر ظهور مهدی موعود معترفند ولی حیّ موجود دانستن مهدی از خصائص جماعت امامیه است.

و دیگر آنکه گوید: *وَأَسْعُدُ النَّاسَ بِهٖ أَهْلِ الْكُوفَةِ*، و این عقیدت نیز از مختصات طائفه اثنا عشریه است که گویند: آفتاب امامت حضرت قائم از مکه معظّمه طلوع نموده از آنجا مستقیماً تشریف فرمای کوفه خواهند شد، و بعد از تملک کوفه و اطاعت کوفیان، لشکر به سائر بلاد خواهند فرستاد.

و دیگر آنکه جمیع تشنیعاتی که در این عبارت بر جماعت فقها نموده تماماً محصور است بر حالت فقیهان جماعت و پیروان آنها، چنانچه تصریحاً گوید: *لَأَتَمُّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْاجْتِهَادِ* و زمانه *قَدْ انْقَطَعَ*؛ یعنی بعد از ظهور آن حضرت فقهای جماعت، ایمان واقعی بدان حضرت نیاورده، طریق مخاصمت پیمایند؛ چه میگویند: بعد از ائمه اربعه: محمد بن نَعْمَانُ أَبُو حَنِيفَةَ و مالک بن انس و أحمد بن حنبل و محمد بن إدريس شافعی طرق اجتهاد بکلی مسدود است و هر فتوائی که به خلاف آراء این فقهاء اربعه صادر شود مردود، و احکام الهیه حضرت حجّت را که مخالف آن مجعولات است نامشروع شمارند، و تعریفات الهیه را که به غیر از طریق اجتهاد ظاهری است محال انگارند. (شرح مناقب، ص ۳۴ تا ص ۳۶) (تعلیقه)

أقول: آنچه را که مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی در اینجا ذکر کرده‌اند، در «فتوحات مکّیه» ج ۳، باب ۳۶۶، ص ۳۲۷ (از طبع دار الکتب العربیة الکبری - مصر که چهار جلدی است) تا عبارت: «یُقیمونَ دَعْوَتَهُ وَ یَنْصُرُونَهُ» موجود می‌باشد، و بقیه عبارات مذکوره در ص ۳۳۶ از همین باب، از سطر ۷ تا ۱۳ بطور پراکنده ذکر شده است. بنابراین، مطالب شیخ بهاء الدین بدین صورت کامل، ملتقطاتی است از کلام محیی الدین در همه این باب.

نکته دیگر آنکه: در همه جا، یعنی در طبع ۶ جلدی فتوحات طبع بولاق و حتی در یواقیت شعرانی، نام حضرت مهدی را که ذکر نموده است او را از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب شمرده است و گفته است: «وَ جَدُّهُ الْحُسَین». و اما در طبع چهار جلدی دار الکتب العربیة آن را حسن بن علی بن ابی طالب طبع نموده است؛ و واضح است که این اشتباه مطبعه‌ای بوده است.

محیی الدین در فتوحات عمل به رأی و قیاس را به شدت محکوم می‌کند

این عبارت شیخ محیی الدین را بسیاری از اعلام شیعه دلیل بر تشیع وی گرفته‌اند. زیرا که عین معتقدات شیعه است. أَضِیفَ إِلَى ذَٰلِكَ مطالب دیگری که در فتوحات راجع به قیاس آمده است که او می‌گوید: «ما ابدأ عمل به قیاس نمی‌کنیم!»

أقول: در میان عامه کسی که ابدأ به قیاس عمل نکند یافت نمی‌شود. أبوحنیفه سراپای فتاوایش قیاس است. محیی الدین عربی بر حسب ظاهر مالکی مذهب بوده است^۱، و مالک هم عمل به قیاس می‌کند البتّه کمتر از أبوحنیفه. فقط از میان عامه کسی که در عدم عمل به قیاس به شیعه از همه نزدیک‌تر می‌باشد، شافعی است؛ او تقریباً همان تنقیح مناط قطعی را که ما حجّت می‌دانیم او نیز حجّت می‌داند، و عمل

۱. مرحوم حاجی نوری قدس سرّه در کتاب *نجم ثاقب* (طبع سنگی)، باب هفتم. (تعلیقه)

به قیاس نمی‌کند، گرچه او هم در مبانی فقهی با شیعه تفاوت دارد. حضرت آقا حاج سید هاشم نیز این جمله محیی الدین را تمجید می‌نمودند که می‌گوید:

وَأَمَّا الْقِيَاسُ فَلَا أَقُولُ بِهِ، وَ لَا أَقْلُدُ فِيهِ جُمْلَةً وَاحِدَةً؛ «و اما قیاس، پس من رأی بر طبق آن نمی‌دهم، و یک‌سره و به‌طور کلی در این مسئله تقلید نمی‌کنم.»

دلیل محدث نیشابوری بر تشیع محیی الدین، ابطال عمل به رأی و قیاس است

ملا سید صالح خلخالی موسوی که از مبرزین شاگردان آقا سید میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی است، در کتاب خود به نام شرح مناقب محیی الدین بن عربی شرحی از محدث نیشابوری در تشیع محیی الدین آورده و در آنجا ذکر کرده است که وی از جمله أدله بر تشیع محیی الدین را مخالفت با قیاس دانسته است؛ و عبارت شارح این است:

«و از جمله دلایلی که محدث نیشابوری در صراحت در تشیع وی حکایت نماید، این عبارت است:

”فَمَا تَمَّةٌ شَارِعٌ إِلَّا اللَّهُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾^۱، وَ لَمْ يَقُلْ لَهُ بِمَا رَأَيْتَ. بَلْ عَاتَبَهُ سُبْحَانَهُ لِمَا حَرَّمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَمِينِ فِي قِصَّةِ عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ بِقَوْلِهِ جَلَّ وَ عَلَا: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾^۲

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً﴾.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱.

وَ كَانَ هَذَا بِمَا أَرْتَهُ نَفْسُهُ. فَلَوْ كَانَ هَذَا الدِّينُ بِالرَّأْيِ لَكَانَ رَأْيُ النَّبِيِّ أَوْلَىٰ مِنْ رَأْيِ مَنْ لَيْسَ بِمَعصُومٍ.“^۱

إِلَىٰ أَنْ قَالَ فِي بَابٍ آخَرَ مِنْهُ: “لَا يَجُوزُ أَنْ يُدَانَ اللَّهُ بِالرَّأْيِ. وَ هُوَ الْقَوْلُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ بُرْهَانٍ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا سُنَّةٍ وَ لَا إِجْمَاعٍ. وَ أَمَّا الْقِيَاسُ فَلَا أَقُولُ بِهِ وَ لَا أُقَلِّدُ فِيهِ جُمْلَةً وَاحِدَةً.“

فَمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْنَا الْإِخْتِاطَ بِقَوْلِ أَحَدٍ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.“^۱

«بنابراین در آنجا شارعی غیر از خدا نیست. خداوند تعالی به پیغمبرش می‌فرماید: برای اینکه در میان مردم حکم کنی، طبق آنچه را که خدا به تو نشان داده است؛ و نگفته است: طبق آنچه را که خودت دیده‌ای. بلکه خداوند او را در داستان قسمی که در قصه عائشه و حفصه خورد و طبق آن قسم بر خود حرام کرد، او را مورد عتاب قرار داد بدین کلام: ای پیامبر! چرا بر خود حرام نمودی چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است؟! تو می‌خواهی طبق دلخواه زن‌هایت عمل کنی!

و این موضوع از آن چیزهایی بود که رأی خود پیغمبر بر آن قرار گرفته بود. بناءً علی هذا اگر بنیاد دین استوار بر عمل به رأی باشد، تحقیقاً رأی پیغمبر اولی است از رأی کسی که دارای مقام عصمت نیست.“

محبی‌الدین مطلب را در اینجا ادامه می‌دهد^۲ تا اینکه در باب دیگری

۱. شرح مناقب محبی‌الدین، ص ۲۹ و ۳۰؛ *روضات الجنات* (طبع سنگی)، ج ۴، ص ۱۹۵ نقلاً عن المحدث النيسابوري في رجاله الكبير.

۲. فتوحات مکیه (طبع دار الکتب العربیه)، ج ۳، ص ۶۸ تا ص ۷۲، باب ۳۱۸، و عنوان باب این است: فی معرفه منزل نسخ الشریعة المحمّدیة و غیر المحمّدیة بالاعراض النفسیة عافانا الله و ایاکم من ذلک بمنه.

و ما خوانندگان عزیز خصوصاً طلاب را به مطالعه این باب دعوت می‌کنیم. زیرا مطالب بسیار مفیدی طبق آراء شیعه و مکتب جعفری در عدم صحّت عمل به رأی دارد؛ و به‌طورکلی اثبات می‌کند که: علّت پیدایش عمل به رأی، متابعت فقهاء عامّه دنیاپرست بود که خواستند طبق امیال

می‌گوید: «جائز نیست که دین خدا را بر اساس رأی قرار داد. چراکه رأی عبارت است از گفتار بدون حجّت و برهان و پشتوانه‌ای از کتاب و یا سنت و یا اجماع. و اما عمل به قیاس را من نمی‌پذیرم، و در این مسئله به‌طور کلی تقلید نمی‌کنم.»^۱

بی‌ارزش بودن اعمال انسان بدون اعتقاد به ولایت معصومین علیهم السلام

خلفاء و حکام حکم جاری کنند. از جمله می‌فرماید:

«و اعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا غَلَبَتِ الْاِهْوَاءُ عَلَى النَّفُوسِ وَ طَلَبَتِ الْعُلَمَاءُ الْمَرَاتِبَ عِنْدَ الْمُلُوكِ، تَرَكَوا الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ وَ جَنَحُوا إِلَى التَّوِيلَاتِ الْبَعِيدَةِ لِيَمْشُوا أَغْرَاضَ الْمُلُوكِ فِيهَا هُمْ فِيهِ هَوَى نَفْسٍ، لَيْسَتْ تَدْوَا فِي ذَلِكَ إِلَى أَمْرِ شَرَعِيٍّ؛ مَعَ كَوْنِ الْفَقِيهِ رَبِّهَا لَا يَعْتَقِدُ ذَلِكَ وَ يُفْتَى بِهِ وَ قَدْ رَأَيْنَا مِنْهُمْ جَمَاعَةً عَلَى هَذَا مِنْ قَضَائِهِمْ وَ فُقَهَائِهِمْ. وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي الْمَلِكُ الظَّاهِرُ غَازِي ابْنُ الْمَلِكِ النَّاصِرِ صَلَاحُ الدِّينِ يَوْسُفُ بْنُ أَيُّوبَ وَ قَدْ وَقَعَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِي مِثْلِ هَذَا كَلَامٍ، فَنَادَى بِمَمْلُوكِي وَ قَالَ: جِئْنِي بِالْحَرَمْدَانِ. فَقُلْتُ لَهُ: مَا شَأْنُ الْحَرَمْدَانِ؟! قَالَ: أَنْتَ تُتَكَبَّرُ عَلَى مَا يُجْرَى فِي بَلَدِي وَ مَمْلَكَتِي مِنَ الْمُنْكَرَاتِ وَ الظُّلْمِ، وَ أَنَا وَ اللّٰهُ أَعْتَقِدُ مِثْلَ مَا تَعْتَقِدُ أَنْتَ فِيهِ مِنْ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مُنْكَرٌ، وَ لَكِنِ وَ اللّٰهُ يَا سَيِّدِي، مَا مِنْهُ مُنْكَرٌ إِلَّا يَفْتَوَى فَقِيهِ وَ خَطَّ يَدَهُ عِنْدِي بِجَوَازِ ذَلِكَ، فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ. وَ لَقَدْ أَفْتَانِي فَقِيَهُ هُوَ فُلَانٌ - وَ عَيَّنَ لِي أَفْضَلَ فَقِيهِ عِنْدَهُ فِي بَلَدِهِ فِي الدِّينِ وَ التَّقْشُفِ - بِأَنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيَّ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ هَذَا بِعَيْنِهِ، بَلِ الْوَاجِبُ عَلَيَّ شَهْرٌ فِي السَّنَةِ وَ الْاِخْتِيَارُ لِي فِيهِ أَيُّ شَهْرٍ شِئْتُ مِنْ شُهُورِ السَّنَةِ! قَالَ السُّلْطَانُ: فَلَعْنَتُهُ فِي بَاطِنِي وَ لَمْ أَظْهَرْ لَهُ ذَلِكَ وَ هُوَ فُلَانٌ، وَ سَمَّاهُ لِي رَجِمَ اللّٰهُ جَمِيعَهُمْ.»

فَلْتَعْلَمَنَّ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ مَكَّنَهُ اللّٰهُ مِنَ حَضْرَةِ الْحَيَالِ وَ جَعَلَ لَهُ سُلْطَانًا فِيهَا؛ فَإِذَا رَأَى الْفَقِيهَ يَمِيلُ إِلَى هَوَى يَعْرِفُ أَنَّهُ يَرْدَى عِنْدَ اللّٰهِ، زَيْنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ بِتَأْوِيلِ غَرِيبٍ يَمَهِّدُ لَهُ فِيهِ وَجْهًا يُحْسِنُهُ فِي نَظَرِهِ وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ الصَّدْرَ الْاَوَّلَ قَدْ دَانُوا اللّٰهُ بِالرَّأْيِ وَ قَاسَ الْعُلَمَاءُ فِي الْاِحْكَامِ وَ اسْتَنْبَطُوا الْعِلَلَ لِلْاَشْيَاءِ وَ طَرَّدُوهَا وَ حَكَمُوا فِي الْمَسْكَوتِ عَنْهُ بِمَا حَكَمُوا بِهِ فِي الْمَنْصُوصِ عَلَيْهِ لِلْعَلَّةِ الْجَمَاعَةِ بَيْنَهُمَا؛ وَ الْعَلَّةُ مِنَ اسْتَنْبَاطِهِ. فَإِذَا مَهَّدَ لَهُ هَذِهِ السَّبِيلَ جَنَحَ إِلَى نَيْلِ هَوَاهُ وَ شَهْوَيْهِ بِوَجْهِ شَرَعِيٍّ فِي رِزْمِهِ، فَلَا يَزَالُ هَكَذَا فَعَلُهُ فِي كُلِّ مَا لَهُ أَوْ لِسُلْطَانِهِ فِيهِ هَوَى نَفْسٍ؛ وَ يَرُدُّ الْاِحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ. «تا آخر آنچه را که افاده نموده است؛ و الحق خوب فرموده است. (تعلیق)

۱. شرح مناقب محیی‌الدین (طبع سنگی)، به ترتیب ص ۳۰ و ۳۱، و ص ۱۲

۲. روح مجرد، ص ۳۱۳.

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در رساله مودت^۱ می‌نویسد:

«از ابن عباس مروی است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند:

لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَّنَا^۲ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ مُبَغِضٌ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ؛^۳ «اگر مردی بین رکن و مقام به روی قدم‌های خود به نماز بایستد و روزه بگیرد، و سپس خدا را ملاقات کند در حالتی که عداوت آل محمد را در دل داشته باشد، به جهنم خواهد رفت.»

این حدیث را حاکم در مستدرک نقل نموده و اسناد او را صحیح دانسته است و هم‌چنین ذهبی در تلخیص آن را حدیث صحیح دانسته است. و نیز طبرانی در اوسط از طریق ابی لیلی از حضرت سیدالشهداء علیه السلام از جدش رسول خدا روایت نموده است که:

أَنَّهُ قَالَ: الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ يُوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا. وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.^۴

سبط شهید از جدش رسول خدا علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «مودت و محبت ما اهل بیت را محکم بگیرید، چون هر کس با مودت ما خدای عزوجل را ملاقات کند به سبب شفاعت ما داخل در بهشت خواهد شد. و قسم به آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست، هیچ بنده‌ای از عمل نیک خود برخوردار نخواهد شد مگر آنکه به حق ما

۱. رساله مودت، ص ۸۰.

۲. صَفَّنَ الرَّجُلُ: صَفَّ بَيْنَ قَدَمَيْهِ.

۳. الغدير، ج ۲ ص ۳۰۱.

۴. همان مصدر؛ و قال: ذكر هذا الحديث الهيثمي في المجمع و ابن حجر في الصواعق و محمد سليمان محفوظ في أعجب ما رأيت والنبهاني في الشرف الموبد و الحضرمي في رشفة الصادق. (تعليقه)

معرفت پیدا کند.»

و نیز حافظ سَمَّان در کتاب *مالی* خود با إسناد خود از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ آله روایت کرده است که:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ عُمُرُ الدُّنْيَا ثُمَّ أَتَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يُبَغِضُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاكِثًا لَوْلَايَتِهِ لَأَتَعَسَ اللَّهُ خَيْرَهُ وَ جَدَعَ
أَنْفَهُ! ^۱

رسول خدا فرمود:

«اگر بنده‌ای هفت هزار سال که به اندازه عمر دنیاست خدا را عبادت کند، سپس در نزد خدا حاضر شود درحالتی که با علی بن ابی‌طالب عداوت داشته باشد و حق او را تکذیب کند و ولایت او را بشکند، خداوند خیر و رحمت را از او قطع می‌کند و دماغ او را می‌برد. (کنایه از آنکه او را در نهایت مشکلات می‌اندازد به طوری که هر چه برای خلاصی و نجات خود دست و پا زند سودی ندهد.)» ^۲

و نیز خوارزمی در مناقب خود از حضرت رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت می‌کند که:

أَنَّهُ قَالَ لِ عَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ
كَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ
عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرَوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ! لَمْ يَشُمَّ
رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا! ^۳

۱. همان مصدر؛ قال: و ذكر القرشي في شمس الاخبار. (تعليقه)

۲. همان مصدر؛ قال: و ذكره القرشي في شمس الاخبار. (تعليقه)

۳. الغدير، ج ۲، ص ۳۰۲؛ «ثم قال بعد الثاني: أخرجه الحافظ الكنجي بإسناده من طريق الحافظ أبي الفضل السلمي، ثم قال: هذا حديثٌ سنده مشهورٌ عند أهل النقل.»

حضرت رسول الله به علی بن ابی طالب علیهما الصلوة و السلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده‌ای از بندگان خدا به اندازه مدت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدت به وظائف عبودیت مشغول باشد، هم‌چنانکه حضرت نوح مشغول بود، و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، و سپس عمرش دراز گردد به طوری که هزار سال با قدم‌های خود پیاده به حج برود، و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم گشته شود، و با تمام این احوال ولایت تو را نداشته باشد، بویی از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.»

و نیز خوارزمی از ام‌سلمه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَا اُمَّ سَلَمَةَ! اَتَعْرِفِيْنِيْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ! قَالَ: صَدَقْتَ، سَجِيَّتُهُ سَجِيَّتِيْ وَ دَمُهُ دَمِيْ وَ هُوَ عَيْبَةُ عَلِيٍّ. فَاسْمَعِيْ وَ اشْهَدِيْ: لَوْ اَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَبَدَ اللّٰهَ اَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُبْغِضًا لِّعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عِتْرَتِيْ، اَكْبَهُ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيَّ مِنْ خَيْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛^۱

از ام‌سلمه روایت است که روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حضرت رسول رو به من نموده گفتند: «ای ام‌سلمه! آیا این را می‌شناسی؟» عرض کردم: بلی، این علی ابن ابی طالب است! حضرت فرمودند: راست گفתי، غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است.

بشنو و بر این امر گواه باش که: اگر بنده‌ای از بندگان خدا هزار سال بین

رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علی بن ابی طالب و عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.»

و ابن عساکر در تاریخ خود با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ أُمَّتِي صَامُوا حَتَّى يَكُونُوا كَالْحَنَائِيَا وَ صَلُّوا حَتَّى يَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ، ثُمَّ أَبْغَضُوكَ لَأَكْبَهُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ.^۱

«ای علی! اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که از شدت گرسنگی در ایام متممادی سینه و شکم آنها فرو رود و پشت آنها مانند منحنی به جلو خم شود، و آن قدر نماز بخوانند که از کثرت قیام و توجه گوشت آنان آب شده و مانند ریسمان لاغر و باریک گردند، و درعین حال بغض تو را در دل داشته باشند، خداوند آنان را به رو به آتش خواهد افکند.»

۱. همان مصدر. ثم قال: وذكره الكنجي في «الكفاية» وأخرجه الفقيه ابن المغازلي في المناقب و نقله عنه القرشي في شمس الأخبار و رواه شيخ الإسلام الحموي في الفرائد في الباب الأول. (تعليقه)

[در مناقب خوارزمی (طبع نجف، فصل ۶، ص ۳۴ و ۳۵) با سند متصل خود از انس روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ. «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند، و بغض آن حضرت سیئه‌ای است که با آن هیچ حسنه‌ای نفع نمی‌بخشد.»

عین این عبارات را آقا جمال‌الدین خونساری در شرح غرر و درر آمدی، ج ۲، ص ۴۸۱، و أيضاً علامه حلی در منهاج الکرامه (خط عبد الرحیم)، ص ۴۱ از صاحب الفردوس در کتاب خود از معاذ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده است.*

* این روایت را حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه الزکیة در حاشیه صفحه آخر نسخه خطی کتاب آورده‌اند که بالمناسبه در اینجا آورده شد. [تعلیق محقق]

فتح باب وصول به مقام ولایت در روز غدیر

بنابراین، باید توجه داشته باشیم که مقصود از برقراری مجالس غدیر، صرفاً یک جشن و سرور و چراغانی کردن و سفره‌انداختن برای یک واقعه‌ای که در ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاده است، نیست؛ بلکه «مقصود از برقراری مجالس این است که ما بیاییم به برنامه امیرالمؤمنین عمل کنیم، و باید ببینیم که علی چه کرد تا اینکه پیغمبر راجع به ایشان در روز غدیر اینها را فرمود.

این ولایت است که مردم را رشد می‌دهد و بالا می‌برد. بنابراین، در روز غدیر پیغمبر نیامد که فقط الگو معرفی کند، بلکه آمد و آن فردی که قابلیت دارد بعد از خودش ما را به این مرتبه برساند، معرفی کند.»

«در روز غدیر با صدور و نزول این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۱ نفس پیغمبر آمد و ولایت را در این دنیا ایجاد کرد و انشاء کرد.

امروز پیغمبر با نفس خود، امیرالمؤمنین را به این موقعیت، ثابت و برقرار کرد. لذا اصل ولایت از رسول خداست و بعد به امیرالمؤمنین و بقیه منتقل می‌شود. در این روز نفس ملکوتی رسول خدا، آمد امیرالمؤمنین را متحوّل کرد و برگرداند، تا به حال زمینه در امیرالمؤمنین بود، آمد جلو و جنگ‌ها کرد، نمازها خواند، شب‌ها در نخلستان می‌افتاد و غش می‌کرد، همه اینها را انجام داد تا رسید به این موقعیت و به این ظرفیت انشاء پیغمبر؛ پس امروز پیغمبر فقط خبر نداد که این علی ولی است؛ بلکه آمد ولی ایجاد کرد، دم پیغمبر، نفس پیغمبر، اراده پیغمبر، قلب پیغمبر، نفس ملکوتی پیغمبر، آمد در امروز این مسئله را ایجاد کرد. و آمد برای ما بی پرده و صریحاً گفت که: امروز آمدم این شریعت را برای شما ایجاد

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

کردم! این راه را برای شما امروز باز کردم! دیگر خودتان می‌دانید؛ اگر شما اهل ظاهر هستید و فقط می‌خواهید نماز و قرآن بخوانید و حج انجام دهید، بعد از من افرادی می‌آیند و متصدی می‌شوند و این امور را نیز انجام می‌دهند، بروید آنجا! ولی اگر اهل باطن هستید و به دنبال رسیدن به مطلب هستید و به دنبال آنچه که دیگران از آن غفلت می‌کنند هستید، این علی هست؛ به نزد او بیایید! من می‌روم و جانشین خود را در میان شما باقی می‌گذارم.

پس در ولایت امیرالمؤمنین مسئله چیست؟ مسئله رسیدن به آن حقیقت و رسیدن به آن واقعیت است. در روز غدیر پیغمبر آمد این راه را برای شیعیان خود باز کرد. می‌خواهید بسم الله، الآن هم این راه باز است، همین مطالبی که بنده امروز گفتم، همین راهی است که پیغمبر هزار و چهارصد سال پیش باز کرد؛ آن راه باز شد و آمد و در دل ولی خدا مرحوم علامه والد رضوان الله علیه رفت و از آنجا به صورت سخن و به صورت مکتوب درآمد و بنده برای شما حکایت می‌کنم! من کاره‌ای نیستم، حکایت می‌کنم که آن راه این است، ولی می‌آید متصل می‌شود، و وقتی متصل شد، همان را می‌گوید که پیغمبر می‌گوید، همان راهنمایی را می‌کند که پیغمبر می‌کند و همان مسئله‌ای را طرح می‌کند که پیغمبر مطرح می‌کند و اگر پیغمبر بود همین را می‌گفت و همین مسئله را در اذهان قرار می‌داد؛ این می‌شود ولایت.

علت اینکه روز غدیر را جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم و سرور داریم، برای چیست؟! نه برای این است که امیرالمؤمنین خلیفه و امام شد. مگر چند سال خلافت و حکومت به دست ایشان بود؟ چهار سال و شش ماه دیگر! برای چهار سال و شش ماه ما باید جشن بگیریم و شادی کنیم؟! چون بیست و پنج سال اول را که آنها حکومت کردند و بعد از دوره کوتاه حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، حکومت به دست معاویه و بنی مروان افتاد تا اینکه به بنی العباس رسید و دیگر بعد هم قضیه کش پیدا کرد.

آیا این دیگر جشن گرفتن دارد؟ امیرالمؤمنین به خلافت رسید، خب او رسید؛ به من چه مربوط است؟ او به امامت رسید، من چه کنم؟ ولی درعین حال من برای خودم باید در این روز شادی کنم، و عید بگیرم، و بنشینم و به وضعیّت و موقعیّت خودم فکر کنم و تجدید نظر کنم. مدام نگویم حق با من است! چون اگر بگویم، از غدیر عقب افتاده‌ام، از ولایت امیرالمؤمنین عقب افتاده‌ام. باید بینم حق کجاست و دنبال آن بروم. حق را در فرد جست‌وجو نکنم، حق را در علی و مکتب علی جست‌وجو کنم، این‌ها پیام‌های روز غدیر است.»^۱

پیام چهارم: معرفی جایگاه ولایت در عالم هستی و دعوت به شناخت آن

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در یکی دیگر از جملات خود در معرفی مشخصات روز غدیر فرموده‌اند:

«غدیر، روز تعریف راستین، و برکناری خوف از شیطان، و سرآمدن زمان تقیه، و وحی امر الزامی بر لزوم کشف حجاب حقیقت از روی چهره ولایت، و إبراز هُوَ هُوَیّت است.»^۲

آری! یکی از مهم‌ترین و بلکه بالاترین پیام غدیر دعوت به شناخت مقام امامت و ولایت بود که پیغمبر فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۳ «کسی که بمیرد درحالی که امام

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۲، قم.

۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱.

۳. سیّد علیخان کبیر در شرح دعای چهل و هفتم از ریاض السّالکین، ص ۵۰۱ فرماید: «فمنه الحدیث المشهور المتفق علی روايته عن النّبی صلی الله علیه و آله: "من مات و لم یعرف امام زمانه

خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت بوده است.»

سؤال علامه طهرانی از معنای «من مات و لم يعرف امام زمانه» و پاسخ علامه

طباطبایی

حضرت آیه الحقّ و الیقین حاج سیدمحمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه در کتاب گران قدر/سرار ملکوت می فرمایند:

«روزی مرحوم والد رضوان الله علیه می فرمودند:

در زمان اشتغال به دروس طلبگی و تلمذ در خدمت استاد وحید عصر و مهذب و مربی نفوس، حضرت علامه طباطبایی قدس الله رمسه از ایشان سؤال کردم: مقصود و منظور از این روایت معروفه که می فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ هر که بمیرد در حالی که به امام زمانش جاهل باشد همچو مرگ جاهلیت برای او خواهد بود.» چیست؟ ایشان فرمودند:

«مقصود همان ادراک حقیقت ولایت امام است؛ و الا به صرف اطلاع بر اسم و نسب و کنیه و القاب و شناخت پدر و مادر و اقوام و سنه و ولادت و وفات که معرفت حاصل نمی شود!»

سپس فرمودند:

«شناخت معرفت واقعی امام علیه السلام و ادراک مسئله ولایت آنان فقط و فقط منحصر در سلوک در مسیر عرفان الهی و پیمودن طریق و ممشای بزرگان از اهل معرفت است، و در غیر این صورت ابداً معرفتی

مات مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.» (تعلیقه)

۱. کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۰۹.

و شناختی حاصل نخواهد شد.»

و این مسئله اختصاص به مردم عادی و افراد عامی جامعه ندارد، بلکه تمامی اشخاص ولو اینکه از اهل علم باشند، مادامی که حقیقت ولایت در وجود آنان - نه در فکر و مثال و تخیل - متحقق نگشته باشد، مشمول این خسران و حرمان خواهند بود. و یا اینکه طبق فرمایش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَمُعَلَّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ»^۱ مادامی که در مسیر نجات و رستگاری و هدایت قرار دارد و از سوی فردی خبیر و آگاه به راه و مصالح و مفسد و مشرف بر ضمایر و نفوس و مطلع بر غیب و شهود و واصل به مرتبه مجاری احکام و حائز رتبه جامعیت وحدت و کثرت و تنفیذ مرتبه ملاکات در احکام فعلیه و تنجیزه - که از این فرد به عارف کامل و سالک واصل و حائز اعلای مراتب تجرد و فناء، و باقی به بقاء فی الله در مراتب کثرات تعبیر می‌شود - دستگیری و هدایت شود، خطری متوجه او نخواهد شد.^۲

آری، در روز عید غدیر با برداشته شدن نقاب از چهره ولایت، تمام عالمیان به ورود در حریم معرفت آن دعوت شدند و از این جهت بود که اولیاء الهی در روز عید غدیر در نهایت وجد و اشتیاق و بهجت و سرور به سر می‌بردند.

مرحوم علامه طهرانی در معرفی مشخصات روز غدیر می‌فرماید:

«غدیر مقام قالب‌گیری قضاء کَلِّهِ إِلَهِيَّه به عالم قدر، و اندازه‌گیری و تعیین و تشخیص و معرفی نور نامحدود حضرت احدیت در اسماء و صفات مرئی و مشاهد خلق، و ربط قدیم و حادث، و نزول تجرد و بساطت در قیود و حدود امکانیه، برای دسترسی همه خلایق و استفاده از ماء معین و آبشخوار فیض و رحمت و سعادت و برکت است.»^۳

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۳۵.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص: ۲۰۰.

۳. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱.

برای اینکه این مطلب دقیق و عمیق حضرت علامه برای ما تا حدودی روشن گردد، لازم است که توضیحاتی را که عارف کامل حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مسئله ولایت داده اند را در اینجا ذکر نماییم.

ایشان در کتاب *نفحات أنس* می‌فرمایند:

«ولایت عبارت است از: مشیّت و اراده قاهره پروردگار برای ابراز و اظهار حقیقت وجود بسیط و تنزل ذات از آن مبدأ هوهویتیّ خودش به مظاهر اسماء و صفات جزئیّه؛ یعنی ذات خدای متعال - که عبارت است از وجود بحت و بسیط و بلا تعین و بدون هیچ‌گونه شائبه زائد بر خود ذات - وقتی می‌خواهد تنزل پیدا بکند و به عبارت دیگر: شکل بگیرد و مظاهر جزئیّه را در عالم تشکیل بدهد، آن اراده و آن نیرو و آن اعمالی که ذات در این مسئله انجام می‌دهد، عبارت است از ولایت.

پس ولایت عبارت است از: جریانی که به وجود آورنده عالم وجود است؛ اعمّ از مجردات، ملائکه، عقول، عالم ارواح، عالم اشباح، عالم صور و همین طور عالم ماده و مادیات.

فلاسفه و عرفا و همین طور لسان روایات در این زمینه تعبیر مختلفی دارند؛ گاهی در روایات تعبیر به «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ»^۱ و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^۲ شده است. و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» عبارت است از: همان نفوس قدسی ائمه علیهم السّلام.^۳ ولی همه اشاره به یک حقیقت است که آن حقیقت عبارت است از:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴؛ ج ۲۵، ص ۲۱؛ ج ۵۴، ص ۱۷۰: «عن جابر بن عبدالله قال: قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: "نور نبيك يا جابر!"»
 ۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایات «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» و مسانید آن رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۵۳؛ ج ۳، ص ۹۹؛ *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۲۹؛ ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۴۹؛ ج ۶، ص ۲۰۳؛ ج ۹، ص ۴۵۲؛ *مهر تابان*، ص ۳۴۹؛ *روح مجرد*، ص ۴۱۸.

آن جنبه‌ای که ذات پروردگار به خود می‌گیرد و به واسطه آن جنبه، تمام این عوالم خارجی همه به منصه ظهور و تشخص و تعین در می‌آید. بدون این جهت، ذات در مقام ذات خودش هست، ذات در همان هوئیت خودش هیچ دست نخورده باقی می‌ماند - و در آنجا هم نه رنگی هست و نه شکلی، نه کمی هست و نه کیفی و نه محدودیتی - که فلاسفه از آن به صرف الوجود تعبیر می‌کنند و کلام معروف «صرف الوجود کلّ الأشياء»^۱ همین مقام هوئیت است، که عرفا از آن تعبیر به مقام «عماء»^۲ و فلاسفه از آن تعبیر به «انیت ذات حق» می‌کنند؛ و اگر ذات حضرت احدیت بخواهد در آن مرتبه هوئیت خودش و در همان تشخص و تعین خودش بدون مقام اظهار و بدون مقام ابراز باقی بماند، هیچ اثری در عالم وجود به منصه ظهور نمی‌رسید، و ما دیگر در اینجا نبودیم و عالم و ملائکه دیگر وجود نداشتند.

ولایت یعنی ظهور اراده پروردگار

پس آن حقیقتی که به واسطه آن حقیقت، پروردگار متعال اراده خود را اعمال کرده، «ولایت» است؛ پس ولایت عبارت است از: حقیقتی که تمام مظاهر عالم در آن حقیقت منطوی است و همان مسیری است که از نفس ذات احدیت نشئت گرفته - منتهی خود ذات احدیت بدون شکل و بدون تعین و بدون حدّ، و در مقام اطلاق خودش باقی است - و همان اطلاق حق را به صورت متعین و محدود در خارج بسط و گسترش و توسعه داده است.^۳

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۱۰؛ ج ۷، ص ۳۳؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۵.
۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۴۱؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۱۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۴۵؛ لبّ اللباب، ص ۱۵۴.
۳. جهت اطلاع بر بحث «ولایت» رجوع شود به امام شناسی، ج ۵؛ روح مجرد، ص ۲۶۲؛ مهر فروزان، ص ۱۲۱ - ۱۴۱.

تبیین مسئله ولایت در قالب مثال

«ولایت عبارت است از اتصال انسان به پروردگار، این خطّ وصل‌کننده اسمش ولایت است. این برقی که در اینجا وجود دارد و پنکه را می‌گرداند و چراغ را روشن می‌کند، این برق متّصل به چیست؟ متّصل به یک دستگاهی است، متّصل به توربین‌هایی است که یا آن توربین‌ها، توربین‌های آبی است یا توربین‌های گازی و امثال ذلک. آن سیمی که برق را از آنجا به اینجا می‌رساند، او اسمش ولایت است، بدون آن سیم، آن توربین برقی در خودش می‌گردد.

خدای متعال در عالم ذات و احدیت خود، بروز و ظهوری نداشت، ولایت یعنی مسئله بروز و ظهور ذات در مجلای متفاوت و مجالی گوناگون. امام زمان یعنی این! امام زمان یعنی حقیقت وصل‌کننده قوالب جزئی به آن حقیقت ذات و کلی، این معنا، معنای امام زمان است.

امام یعنی واسطه حیات ممکنات و جلب رزق و حیات از ناحیه پروردگار و ایصالش به ممکنات، این مسئله است! علمی که در عالم است، از ناحیه امام است. حیاتی که در موجودات است، از ناحیه امام است. تمام ذرات عالم قوامشان به قوام امام علیه السّلام است؛ یعنی اگر امام علیه السّلام نباشد «از هم فروپاشند قالب‌ها»^۱. این معنای امام زمان است. اگر امام علیه السّلام نباشد، دیگر ظهور معنا ندارد. این معنا معنای امامت است، نه اینکه صرفاً آمدن و احکام را گفتن و مسائل شرعی را آمدن و بیان کردن و بکن و نکن مطرح کردن؛ آن امامت نیست، آن از شئون امام در مقام تشریح است که اختصاص به امام دارد، اما حقیقت تکوینیّه امام عبارت است از

۱. *نفحات انس*، ص ۵۳.

۲. دیوان بیدل شیرازی:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

ابقاء كل وجود في مرتبة وجوده، و حياة كل موجود في مرحلة وجوده، و استمرار كل وجود في مرحلة حدوثة و بقائه. اين مسئله، مسئله امام است. آن وقت آیا ما می‌توانیم این عنوان را بر غیر امام علیه السّلام اطلاق کنیم؟!

امام زمان علیه السّلام یعنی آن حقیقتی که: «بوجوده ثبتت الأرض و السماء»، زمین و آسمان به وجود امام زمان علیه السّلام است.^۱
مولانا رضوان الله علیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام چقدر زیبا سروده است:

آن امام امم ولى خدا	آفتاب وجود أهل صفا
زو زمین و زمان و أرض و سما	آن امامی که قائم است الحقّ
او منزّه ز کفر و شرک و ریا	ذات او هست واجب العصمة
او برون از صفات ما و شما	عالم وحدت است مسکن او
عارفان صامت و علی گویا	رهروان طالبند، او مطلوب
در شب قدر و در مقام دنا	سرّ او دیده سیّد المرسل
بد علی جز علی نبود آنجا	از علی می‌شنید نطق علی
ما همه قطره‌ایم و او دریا	ما همه ذره‌ایم و او خورشید
نهد در بهشت، آدم پا	بی ولای علی به حقّ خدا
جبرئیل امین به حقّ خدا	گر نهد بال و پر فرو ریزد
کو امام است هادی اولی	مؤمنان جمله رو به او دارند
تا برندت به جنت المأوی	بنده قنبرش به جان می‌باش

۱. مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ۱۵۷.

۲. سخنرانی عید نیمه شعبان، سنه ۱۴۲۷، قم.

شمس تبریز بنده از جان شد جان فدا کرد نیز مولانا^۱

ولایت یعنی سپردن قلب به عقل مدبّر

ولایت یعنی سپردن قلب و سپردن تمام خواست‌ها و تمام آرزوها در دست یک عقل مدبّر و یک عقل کلّ و یک انسان وارسته‌ای که آن انسان وارسته بیاید خواست‌های ما را از ما بگیرد، اختیار ما را از ما بگیرد، هوی و هوس را از ما بگیرد و در قبال آن، خواست خود، اراده خود، مشیت خود، بهاء و بهجت خود را جایگزین کند.

فرق بین تشیع و اهل سنت، در افعال نیست، افعال که قابلیت ایجاد این اختلاف فاحش را ندارد. مسئله، مسئله حقیقت است، مسئله واقعیت است.

مسئله این است که نظام عالم، نظام تکوین و نظام تربیت بر این اساس قرار گرفته است که اگر کسی می‌خواهد مسیر تکامل را طی کند، باید از این دریچه حرکت کند. باید از این در داخل بشود، از پشت بام راه نمی‌دهند، با سنگ می‌زنند؛ از دیوار اگر کسی بخواهد در منزل بیاید، پرت می‌شود پایین و از بین می‌رود. خداوند باب گذاشته است، در گذاشته است، باید از این در وارد شد. این چیست؟ این همین مجرای فیض است.

مجرای فیض یعنی آن حقیقتی که موجب اتصال انسان است به مبدأ و به پروردگار. آن حقیقت چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس حالا متوجه می‌شویم «یا علی، مَثَلُكَ مَثَلُ الْكَعْبَةِ» یعنی چه؟ یعنی ای علی تو نباید سراغ مردم بروی، بلکه مردم باید سراغ تو بیایند. به هر مقدار که ما خود را در تحت ولایت امیرالمؤمنین قرار بدهیم، به همان مقدار بهره می‌بریم.

۱. روح مجرد، ص ۵۴۹؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۱۵۳.

اگر یک دانگ از خودمان را در این راه گذاشتیم، امیرالمؤمنین هم یک دانگ می‌گذارد، دو دانگ گذاشتیم دو دانگ می‌گذارد، سه دانگ گذاشتیم سه دانگ می‌گذارد.

یکی از بزرگان خدمت مرحوم آقا می‌رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و بعد هم خدا رحمتشان کند، به شهادت رسید؛ إن شاء الله خداوند بر درجات ایشان اضافه کند.

در اواخر زمان شاه که تقریباً چند ماهی به انقلاب مانده بود، من یک شب خوابی دیدم و در خواب دیدم ایشان پیش مرحوم آقا نشسته است، ولی انگار خلاصه آن‌طور که باید و شاید تسلیم نیست، و نحوه صحبتش و نحوه برخوردش قدری تفاوت دارد. به مرحوم آقا عرض کردم که: آقا دیشب چنین خوابی دیدم، ایشان فرمودند:

بله، درست است! ایشان یک‌دهم از خود را در اختیار ما قرار داده است! یک‌دهم قرار داده به اینجا رسیده است، خدا می‌دانست اگر ده‌دهم آن را می‌گذاشت، چه می‌شد.

امیرالمؤمنین همین است، یک دهم بگذاری، یک‌دهم می‌گذارد، و اگر تمام وجودت را در اختیار امیرالمؤمنین بگذاری، آن‌وقت بسیار عالی می‌شود!«^۱

سلوک یعنی پیاده‌سازی هدف پیغمبر در غدیر خم

«سلوک یعنی غدیر، سلوک یعنی پیاده‌کردن هدف پیغمبر در روز غدیر. غدیر می‌آید و گریبان آدم را می‌گیرد و انسان را نگه می‌دارد و در مقام مؤاخذه که چه کردی و چه نکردی، قرار می‌دهد.

۱. جلسات پرسش و پاسخ (تهران)، جلسه ۳ (۲۹ ذی‌حجه ۱۴۱۹).

غدیر هزار و چهارصد سال پیش به تاریخ سپرده شد و تمام شد؛ اما این که ما هر سال عید غدیر می‌گیریم، به این دلیل است که غدیر زنده است. و گرنه غدیر هزار و چهارصد سال پیش بوده است، خیلی حوادث بودند، حوادثی که هفته پیش اتفاق می‌افتد ما توجّهی به آنها نداریم، حالا چه برسد به یک سال پیش، ده سال پیش، هزار و چهارصد پیش! این که ما هر سال غدیر را جشن می‌گیریم، بدین دلیل است که غدیر در هر آنی گریبان ما را گرفته است، در هر حرکتی گریبان ما را گرفته است، در هر تماسی با افراد گریبان ما را گرفته است، در هر ارتباطی، در هر سخنی، در هر ملاقاتی، در هر تصمیمی، گریبان ما را گرفته است و نمی‌گذارد که راحت باشیم، و نمی‌گذارد به حال خود باشیم.^۱

«یعنی قبل از اینکه بخواهیم عملی انجام بدهیم، باید به این فکر کنیم که آیا مولا راضی هست یا نه؟ بعد بیاییم به مصالح و به منافع خودمان فکر کنیم. قبل از این که بخواهیم عملی انجام بدهیم، به این فکر کنیم که آیا این مطلب برای ما مفید است یا نه؟ یعنی باید اول تفکّر را روی آن مطلب ببریم. اگر این طور باشد، امیرالمؤمنین می‌آید و تمام وجود انسان را می‌گیرد. همه را در قدرت و در قبضه خودش در می‌آورد.

ضرورت قرار گرفتن ولایت به عنوان نقطه شروع حرکت انسان

لذا ما نباید خدای نکرده از این نعمتی که پروردگار به ما داده و ما را در زیر سایه ولایت قرار داده است و از نعمات امام حیّ حضرت بقیة الله ارواحنا فداه متمتع کرده است، غفلت کنیم و نباید این مسئله کم کم موجب فراموشی واقع بشود. باید این قضیه به عنوان یک نقطه شروع و به عنوان یک نیروی محرکه در زندگی ما دائماً رو به گسترش باشد. خیال نکنیم حالا که شیعه امیرالمؤمنین هستیم،

۱. متن جلسه حضرت آقا با مسئولین برگزاری جلسات اعیاد غدیر در قم.

دیگر کار تمام است. امیرالمؤمنین از ما بیش از این توقع دارد. امیرالمؤمنین می‌خواهد حال که شیعه او هستیم، بیشتر کار کنیم و بیشتر مایه بگذاریم.^۱

پیام پنجم: حرّیت و آزادی حقیقی بر اثر سر سپردگی و

بیعت با حقّ

پیغمبر در روز غدیر به همه دستور داد که با امیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت کنند و لذا غدیر روز بیعت با امام معصوم علیه السّلام معرفی گردیده است، باید دانست که مقصود از این بیعت با امام علیه السّلام چیست؟ آیا صرفاً یک بیعت تشریفاتی و اعتباری است؟! و آیا با پا داشتن مجالس جشن و سرور و اطعام مؤمنین در این روز هم‌چنان که مستحب است، آیا این بیعت حاصل می‌گردد؟

با مطالعه در آموزه‌های دینی و مبانی عرفاء الهی در می‌یابیم که مقصود از این بیعت، تسلیم خود در مقابل حقیقت ولایت می‌باشد تا اینکه انسان را به همان مقامی که خود نائل شده است واصل گرداند و حقیقت این دعا در وجود ما مصداق خارجی پیدا نماید که فرمود:

اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ.^۲

لقاء تامّ با حقیقت ولایت، نیازمند عبور از عوالم نفس

البته که رسیدن به آن نیاز به عبور از عوالم نفس دارد. چه خوب عارف جامی سروده است:

۱. جلسات پرسش و پاسخ (طهران)، مجلس ۳ (۲۹ ذی‌حجه ۱۴۱۹).

۲. دعای قنوت نماز عید فطر؛ صحیفه ثانیه علویّه، ص ۱۹۵.

تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شهود
 تا بود پیوند جان و تن به جای کی شود مقصود کل بُرقع گشای
 تا بود قالب غبار چشم جان کی توان دیدن رخ جانان عیان
 مرحوم علامه در بیان مشخصات روز غدیر، آن را روز بیعت معرفی کرده
 است و می‌فرماید:

«غدیر، روز بیعت با حق است، روز سرسپردگی است، روز مبادله و
 معامله نفس با خداوندِ نفس، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود
 رحمان، روز فراق ظلمت و ورود در جهان روشنی است.»^۱
 لذا رسالت غدیر و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، برای قطع تعلقات و
 کنار زدن حجب ظلمانی و نورانی از قلب آدمی است که بین او و خدای عزوجل
 قرار گرفته است، هم‌چنان‌که در برخی روایات آمده است که:
 إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ؛^۲ «از برای خداوند،
 هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت وجود دارد.»

این قطع تعلقات و رفع حجب و ایصال الی الله، فقط از عهده مقام ولایت
 امیرالمؤمنین علیه السلام بر می‌آید، نه کس دیگر! لذا کسی دیگر نمی‌تواند
 جایگزین امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و این همان منطبق و ضابطه‌ای است که
 خداوند بر اساس آن ولایت او را در روز عید غدیر بر همه جهانیان ابلاغ کرد و او
 را هم‌تراز با رسالت پیامبر خاتم معرفی نمود.

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱.

۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۹: «این روایت را در مرصاد العباد، ص ۱۰۱ و ص ۳۱۱ ذکر نموده
 است. و ملا عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل السائرين (از انتشارات بیدار)، در ص ۷ و ص
 ۲۹۰؛ و معلق کتاب در ص ۴۱۵ ذکر کرده است.»

معنای «زناد قادح» زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از اصول مبانی عرفان و سیر و سلوک الی الله مسئله انقیاد تام و بیعت با مقام ولایت است که با مراجعه به کتب عرفاء شامخین کاملاً این حقیقت خود را أظهر من الشمس، نشان می‌دهد. بدون نقیاد تام و بیعت با مقام ولایت، سالک قدرت بر حرکت نخواهد داشت و فتح باب برای او میسر نخواهد شد؛ حضرت آیه الله طهرانی قدس سره درباره نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در عبور دادن سالک از نفس، می‌فرمودند:

«وقتی سالک تمام زحمت و کوشش و مجاهده خود را کرد و بالا رفت و یکی یکی حجاب‌ها را رد کرد، می‌رسد به جایی که دیگر باید از نفس بگذرد، و نفس را باید از دست بدهد. آنجا با چه نیرویی می‌خواهد این کار را انجام بدهد؟ تا حالا هر کاری که کرده با نفس خود کرده است؛ نماز می‌خوانده، با نفس بوده است، مجاهده با نفس بوده است، گذشت از حُجُب با نفس بوده است، گذشت از عوالم نور همه با نفس بوده است. وقتی که از عوالم نور، از حورالعین می‌گذرد، می‌رسد به جایی که خودش می‌ماند. حُب حالا خودش را چطور از دست بدهد؟ خودش که دیگر نمی‌تواند خودش را از دست بدهد! اینجا دیگر می‌ماند، اینجا فریادش بالا می‌رود که چه کنم؟!»

اینجا تازه امیرالمؤمنین به داد می‌رسد: «السلام عليك ايها الزناد القادح»^۱ معنایش این است: او می‌آید و این را می‌سوزاند؛ یعنی به یک مرحله‌ای انسان می‌رسد که دیگر همه امیدهای او کم‌رنگ می‌شود. تا به حال به اِتِّكَاء با نفس بود، حالا می‌خواهد نفس را از دست بدهد. حُب همه را گذرانندیم؛ مُلک را گذرانندیم، ملکوت را گذرانندیم، جبروت و غیره را گذرانندیم، اینها را یکی یکی طی کردیم، رسیدیم به جایی که خودمان ماندیم. حال خودمان را چگونه از بین ببریم؟ خودمان

۱. المزار (شهید اول)، ص ۴۷: «السلام على الصراط الواضح والنجم اللائح والزناد القادح.»

که نمی‌توانیم خودمان را از بین ببریم؟ آیا این لیوان می‌تواند خودش را بشکند؟ خیر! این لیوان یک دستی می‌خواهد که این را از بالا بیندازد و او را بشکند، اما اینکه خود لیوان باعث شکستن خود بشود، نمی‌شود!

آیا این آب می‌تواند خودش را در این لیوان بریزد؟ نمی‌شود! باید یک کسی این کار را انجام بدهد. انسان هم به یک مرحله‌ای می‌رسد که صفتش فانی می‌شود، اسمش فانی می‌شود، فعلش فانی می‌شود، توحید افعالی را می‌فهمد، توحید صفاتی را می‌فهمد، اسماء را می‌فهمد، تمام اینها را احساس می‌کند؛ ولی فقط تعینش باقی می‌ماند. و تا تعین باقیمانده است، توحید ذاتی را نمی‌تواند بفهمد، توحید ذاتی را یکی دیگر باید بیاید و آن را محقق کند، اینجا است که امیرالمؤمنین می‌آید.

لذا مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

وقتی که سالک به اینجا می‌رسد، امیرالمؤمنین سراغ او می‌آید و او را عبور می‌دهد!

البته تا اینجا نیز حضرت با او بوده است؛ ولی تا این مرحله خیال می‌کرده است که خودش هم یک‌خُرده بالأخره نقشی داشته و محلی از اعراب داشته است! ولی اینجا که می‌رسد، می‌بیند دیگر اینجا شوخی بر نمی‌دارد! اگر خودت بودی که این راه را طی کردی، پس بیا دیگر!

به اینجا که می‌رسد آن وقت آن زَنَاد قَادِح باید جلو بیاید. و آن می‌آید و دیگر کار را تمام می‌کند. دیگر هیچ نفسی باقی نمی‌ماند.^۱

چقدر زیبا مولانا در این باره می‌فرماید:

چون که با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی
در پناه جان‌بخشی توی کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی، جلسه ۵ (رمضان ۱۴۱۵).

مگسل از پیغمبر ایام خویش	تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش
گر چه شیری چون روی ره بی دلیل	خویش بین و در ضلالی و ذلیل
هین میر الا که با پرهای شیخ	تا بینی عون لشکرهای شیخ
یک زمانی موج لطفش بال تست	آتش قهرش دمی حمّال تست
قهر او را ضد لطفش کم شمر	اتحاد هر دو بین اندر اثر
یک زمان چون خاک سبزت می کند	یک زمان پر باد و گبزت می کند
جسم عارف را دهد وصف جماد	تا بر او روید گل و نسرين شاد
لیک او بیند نبیند غیر او	جز به مغز پاک ندهد خلد بو ^۱

حضرت آیه الحقّ و العرفان حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی، درباره یکی از مهم‌ترین رسالت‌ها و پیام‌های غدیر که عبارت است از رسیدن به حریت و آزادگی و آزاد منشی، می فرمودند:

«واقعاً ما یک عالم را در شیعه داریم که جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده

باشد؟!»

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولانا نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی مولای اوست
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند	بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیاء آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید ^۲

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

۲. همان، دفتر ششم.

این فرد، غدیر را فهمیده است و پیام غدیر را گرفته است.»^۱
 «این ابیات حقیقت ولایت را در روز عید غدیر نشان می‌دهد؛ و اینکه چرا پیغمبر آمد و این مطلب را به مردم گفت و مسئله را تمام کرد!
 اگر امیرالمؤمنین نباشد ما تا روز قیامت بنده شهوت هستیم، بنده مناصب هستیم. گرچه عمامه بر سر داریم، گرچه خود را مبلغ می‌دانیم، این حرف‌ها نیست! گرچه خود را پیرو این مکتب می‌دانیم، به این حرف‌ها نیست، باید آمد و پا در میدان گذاشت!

بنده شهوت نفس هستیم، بنده شهوت قدرت هستیم، بیایید ببینید! با چشم خود این مسائل را مشاهده کنید! بنده هوی هستیم، بنده انانیت هستیم. این جنگ‌هایی که در دنیا اتفاق می‌افتد، برای چه اتفاق می‌افتد؟! چون همه بنده هستند، همه بنده زر و زور هستند، همه بنده طمع هستند! همه بنده آزها هستند! همه بنده شهوات هستند، همه بنده خودبینی‌ها هستند. همه بنده خود محوری‌ها هستند؛ تنها اسمشان فرق می‌کند. آن عبا دارد، او کت دارد. آن قبا دارد، آن پیراهن دارد و پالتو دارد. اینها ظاهر است! آنچه در درون هر کس است، یکی است و هیچ فرقی نمی‌کند.

چرا ابابکر بر خلاف سخن رسول الله که خودش هم مطابق آن بیعت کرده بود، آن کارها را مرتکب شد؟! چون بنده بود! بنده نفس. آیا واقعاً می‌ارزید برای دو سال و نیم، بیایی و حق را از مسیر خودش برگردانی. بعد از دو سال و نیم چه چیز گیرت آمد؟! تمام بدبختی‌هایی که تا قیام امام زمان علیه السَّلام بر دامن بشریت بگیرد، همه را دارند به پای تو می‌نویسند!

ای عمر! تو چه کار کردی؟! آمدی ده سال خلافت را گرفتی، چه شد؟ آیا ده

۱. سخنرانی روز عید غدیر، سنه ۱۴۳۶، قم.

سال ارزش داشت؟! - همین ده سال پیش را به یاد بیاورید! می‌گویید آقا این دیروز بود دیگر! دیروز مثل باد گذشت، مثل برق گذشت! - پس چه کنیم؟

بیاییم از این بندگی خودمان را در بیاوریم و بنده امیرالمؤمنین بشویم! اگر انسان بنده او شد، آن وقت است که آزاد می‌شود. آن وقت دیگر کسی نمی‌تواند طناب گردن ما بباندازد و ما را به سمت این طرف و آن طرف بکشاند؛ آن وقت دیگر کسی نمی‌تواند با طناب درهم و دینار گریبان ما را بگیرد و این طرف و آن طرف ببرد و بهره‌کشی کند!

آن وقت دیگر کسی نمی‌تواند با یک صندلی از چوب، ما را بفریزد و در مسیر آمیال خودش به بهره‌کشی بکشاند؛ چون آزاد شدیم. کسی با انسان آزاد دیگر نمی‌تواند کاری بکند!

چکار می‌تواند بکند؟ اگر بگویند: به تو پول می‌دهیم! می‌گوید: آقا جان دیر آمدی، چند سال زودتر می‌آمدی! بگویند: یک میلیون به تو می‌دهیم، می‌گوید: آقا جان بگذار در جیب یا بگذار جلوی آینه، می‌شود دو میلیون! اگر یک آینه هم در مقابل بگیری که می‌شود به اضافه بی‌نهایت!

می‌گویند: ده میلیون به تو می‌دهیم، باز به ریشش - اگر داشته باشد - می‌خندد، می‌گویند: آقا صد میلیون به تو می‌دهیم! یک میلیارد به تو می‌دهیم! می‌گوید: آقا جان! اصلاً بیا یک عدد یک در اینجا بگذار، و تا طهران هم جلوی آن صفر بگذار!

چرا این طور شدی؟! چون آزاد شدی. تا حالا بنده بودی، تا حالا برای یک میلیون، هزارتا دروغ می‌گفتی! تا دیروز می‌گفتی: آقا این جنس را هیچ‌کس ندارد، فقط ما داریم، جای دیگر نرو! برای چه؟! فقط صد هزار تومان به دست بیاوری؟! ای بدبخت! برای صد هزار تومان دروغ می‌گفتی! ولی الان آزاد شدی. حال که آزاد شدی، می‌گویی: آقا از ما بهتر، فلان خیابان آن جنس را دارد. برو از آنجا بگیر. این معنای آزاد شدن است.

الآن به تو آقای فلان می گفتند، افتخار می کردی. الآن اگر تمام مناصب دنیا را به تو بدهند، رئیس جمهور ایران که بابا یک انگشت دنیا هم نمی شود، اگر تو را رئیس جمهور خاورمیانه بکنند، که همه آنها فقط بدبختی است، هر چه می خواهی به دست تو بدهند، در ازای آنچه را که فهمیدی، همه را به باد می دهی! چون آزاد شدی، از زن و فرزند آزاد شدی، از قوم و خویش آزاد شدی، از شرکت و غیر شرکت آزاد شدی، از همه چیز!

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 برو غلام او شو. اگر غلام او شدی، مولا سخنی است و تو را به همان جایی می کشاند که خودش در آنجا است! تو را بیرون در نگه نمی دارد، تا اینکه فقط خودش بهره مند شود. لذا پیغمبر در روز غدیر فرمود: اگر می خواهی آزاد شوی، باید بیایی اینجا، و در اینجا سر بسپری. بارت را باید در این عتبه فرو بیندازی، نه جاهای دیگر، نه جاذبه های دیگر، نه جلوه های دیگر، نه مدعیان دیگر!

باید در مکتب اولیاء بارت را بیندازی، در مکتب اولیاء سجده کنی، اینهایی که تو را آزادت می کنند، نه اینکه بدتر تو را بنده می کنند! خب بروید ببینید چه خبر است، من از خود نمی گویم. بروید ببینید این طرف و آن طرف چه خبر است! بروید ببینید مردم را به چه سمت و سویی دعوت می کنند. آن می گوید: بیا به طرف من؛ آن می گوید: بیا به طرف من، آن می گوید: بیا اینجا! آن می گوید: برو بالای منبر و اگر از من بیشتر صحبت کردی، این قدر اضافه پول می دهم؛ اما او چه می گوید؟ برو آن جایی که می گوید: اگر این دفعه بالای منبر از من صحبت کردید، سال دیگر شما را دعوت نمی کنیم! آنجا باید رفت، و باید سر تعظیم در آنجا فرود آورد!^۱

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

۲. مهر فروزان، ص ۱۰۲:

عین آزادی است متابعت از امیرالمؤمنین!

کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت زیایت برکند
 «تو را از جاهلیت آزاد کند، از چشم و گوش بستن آزاد کند، از بیراهه رفتن
 آزاد کند، از چاه افتادن آزاد کند، از به‌دنبال شایعه رفتن و این طرف و آن طرف رفتن
 آزاد کند، از تقلیدهای کورکورانه آزاد کند.
 این متابعت عین آزادی است، این پیروی عین آزادی است، عین هوشیاری
 است و عین تنبّه است.

«بند رقیّت زیایت برکند»: یعنی تو تا به حال به پایت بند زده بودی، بند قوم و
 خویش، بند زن و بچه، بند همسایه، بند شریک، بند ریاست، بند پول و مقام که اگر
 این کار را انجام ندهم، دیگر نان از کجا دریاورم؟! اگر این حرف را بزنی، دیگر
 نانم قطع می‌شود. اگر در این جا کُرنش نکنم، دیگر شهریه‌ام قطع می‌شود. من را از

«مرحوم علامه طهرانی به شدّت از منقبت تراشی‌ها و تعریف‌های متداوله و مرسومه بین روحانیت
 بر حذر و گریزان بودند. در مسجد قائم هرگاه واعظی دعوت می‌نمودند، اوّل با او شرط
 می‌گذارند که در منبر از ایشان تعریف نکند و اگر چنانچه تخلف می‌نمود، بازخواست
 می‌نمودند.

روزی از ایام دهه عاشورا، برای شرکت در مجلس روضه‌ای به مسجد لاله‌زار طهران می‌روند.
 واعظی بر فراز منبر مشغول وعظ و ذکر مصیبت بود. پس از اتمام منبر خدمت ایشان می‌رسد و با
 زبان عذرخواهی از اینکه اسم ایشان را نمی‌دانسته، و نتوانسته در بالای منبر از آن تعریف‌های
 کذائی متداوله بنماید، پوزش می‌طلبد. مرحوم علامه به ایشان می‌فرماید:

نخیر آقا جان! شما اشتباه کردید. من اهل این حرف‌ها نیستم. شما هم دست از این کارها بردارید
 و دیگر از کسی تعریف و تمجید نکنید. یک واعظ باید به دور از این مسائل، صرفاً به وعظ و
 ارشاد بپردازد و نصایح مشفقانه را با مسائل باطله و مجازیه خلط ننماید، و کلمات گهربار و حکم
 آموزنده حضرات معصومین علیهم السلام را با این اباطیل و خرافات ممزوج ننماید، تا حقایق
 الهیه بهتر و بیشتر در نفوس مستعدّین و پندگیران استقرار و تمکین یابد.»

اداره بیرون می‌اندازند، از کار برکنار می‌کنند، امیرالمؤمنین آمد همه این رقیّت‌ها را باز کرد، گفت: جان من! داری برای چه کسی خودت را رقی می‌کنی و بنده می‌کنی؟ کسی که هشتش گروی هشتادش است و از تو بدتر است؟! آن فرد خودش از یک ساعت بعد خود خبر ندارد که اصلاً مرده است یا زنده، آن وقت تو در مقابل او کرنش می‌کنی؟! ترس از چه چیز داری؟ ماهانه‌ات قطع می‌شود؟! به جهنم که قطع می‌شود، آخر انسانیت تو کجا رفته است؟! حریت تو کجا رفته است؟! شرف تو کجا رفته است؟! تو انسانی! تو خلیفه‌اللهی! آن وقت با این مقام، خودت را مثل یک حیوان، در بند و بنده اینها قرار می‌دهی؟! یعنی همان‌طور که طناب بر گردن گوسفند و گاو می‌اندازند بر گردن تو انداختند و به دنبال امیال خودشان تو را این طرف و آن طرف می‌کشاند و تو هم سرت را پایین انداخته‌ای، و کمی به وضع و موقعیت خود نمی‌اندیشی که چه کسی هستی؟! این را مولانا می‌گوید، واقعاً رحمة‌الله‌علیه، واقعاً رضوان‌الله‌علیه، واقعاً خدا در بحبوحه جنّات بر سر سفره امیرالمؤمنین او را بنشانند که چقدر زیبا و چقدر عالی فرموده: ”بند رقیّت ز پایت بگسلد!“^۱

سفارش امیرالمؤمنین به فرزندش در مورد آزادی

«امیرالمؤمنین علیه السّلام در بازگشت از صفین، از جمله مطالبی که برای امام حسن علیه السّلام می‌نویسند این جمله است:

وَ أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِن سَاقَتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاَصَ بِمَا
تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا. وَ لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛^۲

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۰، قم.

۲. نهج البلاغه، رساله ۳۱؛ و از طبع مصر با شرح شیخ محمد عبده، ج ۲، ص ۵۱، قسمت چهارم

«نفس خود را از هر چیز پست که ترا پایین آورد بالا ببر، و اگرچه آن چیز پست و آن دنیّه و تقاضا ترا به رغائب و بهره‌های وافی برساند؛ زیرا آنچه را که از نفس خود در مقابل این تقاضا از دست داده‌ای تا آخر عمر قابل برگشت نخواهد بود. و چیزی معادل و برابر با آن هیچ‌گاه به دست تو نخواهد رسید! عبد غیر نشو، خدا تو را آزاد قرار داده است. اگر تو از شخصی سؤال بکنی بنده او شده‌ای.»^۱

عمود خیمه مکتب شیعه بر اساس حرّیت و آزادی و اختیار

«خداوند تو را آزاد آفرید و تو باید فقط عبودیت مرا آویزه گوش خود قرار دهی. حتی به پیغمبر و امام هم که نظر می‌کنی، باید نظر، نظر الهی باشد، نظر ملکوتی باشد. نظر شخصی نباید باشد. این از مهم‌ترین مسائل اسلام است و حرکت اسلام بر اساس این مسئله است.

وقتی که شیعه اساس و محور و عمود خیمه خود را بر اساس اختیار و آزادی و انتخاب قرار داده است، دیگر ما را چه برسد بر اینکه بیاییم و خطی به دور خود یا یک محدوده بکشیم و اختیار را از افراد سلب کنیم و انتخاب را از افراد بگیریم. این حقّی است که خدا به هر فردی عنایت کرده است. من که هستم که بخواهم حقّ انتخاب را از یک فرد بگیرم؟

رفع اضطراب پس از وفات اولیاء الهی با تکیه بر حرّیت و آزادی

بعد از فوت مرحوم آقا همه دوستان شاهد هستند که چه اضطراب عجیبی در بین رفقای مرحوم آقا افتاده بود! خوب بالأخره چه خواهد شد؟ این شخصی که

از پنج قسمت رساله.

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۲۱۹.

ولی خدا بود و دارای چنین و چنان حالاتی بوده است، اکنون که از دنیا رفته است، چکار باید بکنیم؟ و آن قدر اضطراب همه را گرفته بود که اصلاً به طور کلی همه اذهان پریشان بود تا روز سوّم و شب چهارم که در آن شب، مجلسی در همان منزل مرحوم آقا تشکیل شد و دوستان ایشان در آن جا گرد آمدند. ابتدا اخوی بزرگتر ما چند دقیقه‌ای صحبت کردند و بعد هم نوبت به ما رسید و گفتند که شما هم صحبت کنید. من در آنجا این مسئله را مطرح کردم که مگر خدای زمان آقا با خدای بعد از زمان آقا تفاوت دارد؟! آقا در دل خاک رفته است، البته جسم ایشان رفته است ولی خدا که در دل خاک نرفته است. پرونده ظاهری آقا بسته شده است، ولی پرونده خدا که بسته نشده است، آن پرونده همیشه باز است. راه خدا که با رفتن و آمدن یک نفر باز و بسته نمی‌شود و همان راه و همان مسیری که هست، همان مسیر به وضع خودش و به کیفیت خودش ادامه می‌دهد و راه انتخاب برای همه باز است. این انتخاب حقّ اولیه است؛ هر شخصی که احساس می‌کند فردی مناسب و مفید برای تبعیت و برای گرفتن مسائل در هر کجای دنیا سراغ دارد، نزد او برود. چرا؟ چون اصل اولیه در حرکت ما آزادی است، این آزادی را بنده به حول و قوه الهی، نه قبلاً و نه بعداً به هیچ وجه، از دوستان سلب نمی‌کنم و همین طور در ارتباط با خودم این مسئله به حول و قوه الهی همیشه این را برای خودم محفوظ داشته‌ام.

در زمان خود مرحوم آقا، تنها کسی که می‌آمد و با ایشان آزادانه صحبت می‌کرد، بنده بودم. خیلی صریح مسائل را با ایشان مطرح می‌کردم، چراکه کسی نباید در ذهنش هیچ شبهه‌ای و هیچ شکّی باشد. هر کسی در انتخاب مسیری که انتخاب کرده و می‌رود، باید با آرامش و با خیال راحت باشد. و بر همین اساس راه ما از راه بقیه، بعد از زمان آقا، دو تا شد. چرا؟ چون این آزادی را می‌خواستند از ما بگیرند و ما زیر بار نرفتیم. آن آزادی در زمان مرحوم آقا، برای زمان بعد از مرحوم آقا مفید افتاد.

یعنی به همان نحوه که من در زمان مرحوم آقا آن حقّ اختیار و انتخاب را

برای خودم همیشه محفوظ می‌داشتم و هیچ وقت مطالب را طوطی‌وار و تعبّدی دریافت نمی‌کردم، البته در محدودهٔ منطق، چون در بعضی از اوقات خود عقل می‌گوید: تعبّد کن.^۱ ما به مسائل کار نداریم، عقل می‌گوید: در محضر امام علیه‌السلام که می‌رسی، در آن جا دیگر چون و چرا نباید کرد! امام علیه‌السلام، معصوم از خطا است و بس. سگّهٔ عصمت به نام چهارده نفر زده‌اند و بس!

غیر از امام تمام افراد اشتباه می‌کنند، مگر یک طایفه! و آن فردی است که از نقطه نظر سیر در عوالم ربوبی و از نقطه نظر حرکت در عوالم نفس و عوالم نور، تمام مراتب اسماء و صفات را طی کرده و نفس او مندک و مُتَمَحّی و فانی در ذات پروردگار شده و بعد به واسطه عنایت الهی در سیر نزول، لباس بقاء به خود پوشیده است؛ این فرد گرچه از نقطه نظر ظاهری ممکن است اشتباه کند؛ فرض کنید که در این جا لیوان، لیوان شربت است، بگویند که آن لیوان دوغ را بیاورید! چشمش خوب متوجه این [مسئله نیست]؛ بگویند که آقا این شربت است. یا در مسائل جزئی، ولی در مسائلی که یک: مربوط به مسائل اجتماعی است. در مسائلی که مربوط به بقایایی است که به تربیت انسان برمی‌گردد به تربیت نفوس و همین‌طور در یک مسئله دیگر که نمی‌گوییم! در این سه مسئله، در این دو مسئله! که فعلاً مطرح است امکان ندارد اشتباه کند؛ یعنی نظری را که می‌دهد نسبت به یک شخص رهنمودی را که می‌کند، نسبت به یک فرد و مطلبی را که در مورد مسائل اجتماعی مطرح می‌کند به طور کلی صلاح و فساد مسائل و قضایای اجتماعی مطرح باشد، در این‌گونه مسائل ولی خدا اشتباه نخواهد کرد.^۲

۱. راجع به مرز بین تعقل و تعبّد از منظر مکتب عرفان در مقاله «سلوک عقلانی» مطالب به صورت مبسوط خواهد آمد؛ ان شاء الله.

۲. *جلسات پرسش و پاسخ* (طهران) جلسه ۱۳ (۲۵ شوال ۱۴۲۲).

حضرت آیه الله طهرانی، مجسمه حریت و آزادگی

حضرت آیه الحقّ و العرفان حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی که به تحقیق خود مجسمه حریت و آزادمنشی بود مهم‌ترین ملاک مکتب عرفان و تشیع را حرکت بر اساس حریت و آزادگی معرفی می‌نمودند و می‌فرمودند:

«مکتب ما، مکتب حریت و آزادی است. این مطلب را همه دوستان و همه رفقا می‌دانند که تنها مطلبی که من در تمام عمر خودم، از همان زمان طفولیت تا الآن بر آن تکیه کرده‌ام، مسئله حریت است.

من با مرحوم پدرم در مسائل و مطالب علمی و غیر علمی، به گونه‌ای بحث می‌کردم که هیچ‌کس از دوستان، رفقا، حتی هم‌بختی‌های ایشان، به اندازه من با ایشان تا آن حدّ و اندازه کلنجار نرفته است! در یک مسئله توحیدی که در همان سه سال آخر عمر ایشان، با ایشان صحبت می‌کردیم. هر دفعه که به مشهد می‌رفتیم، یک ساعت و یا بیشتر با هم گفت‌وگو و بحث می‌کردیم.

مرحوم علامه می‌فرمودند: خُبِ نظرت چیست آسید محسن؟ و بنده می‌گفتم: آقا جان همین است! مگر شما یک کاری بکنید، یک تزریقی، یک تصرفی، ولی فکر همان است، نظر همان است.

دوباره صحبت‌مان شروع می‌شد، تا جایی که بنده دیگر ایشان را خسته می‌کردم و مطلب را رها می‌کردم. و در آخرین مرتبه‌ای که به مشهد آمدم و ایشان را زیارت کردم و دیگر ایشان را تا وقت ارتحال ندیدم، زمستان بود و زیر کرسی نشسته بودند و همین‌طور فی‌البداهه رو کردند به من - شاید دیگر می‌دانستند که این آخرین بار است که توفیق زیارت ایشان را پیدا می‌کنیم - و گفتند:

آسید محسن! راجع به آن مطلبی که در این مدت چند سال با هم صحبت می‌کردیم، مطلب حقّ با شماست، ولكن باید بدانی حلّوای تثنائی، تا نخوری ندانی!

بینید! در عین اینکه گفتند مطلب این است، ولی گفتند باید قلباً و شهوداً
باید به این مسئله بررسی!

و بعد هم مشخص شد که در این مدت چند سالی که ما با ایشان بحث
داشتیم، روی چه مصالح و مطالبی بوده است.

این مکتب، مکتب حریت است. نمی‌گوید: من پدرت هستم، ساکت شو!
نمی‌گوید: من استادت هستم، دهانت را ببند! نمی‌گوید: مطلب من بالاتر است، تو
دیگر چه می‌گویی؟!!

نه! این مسئله نیست. راه بزرگان، راه فهم است؛ اگر شما مطلبی را از روی
فهم، اشتباهاً هم انجام بدهید، بهتر است از اینکه مطلب صحیحی را از روی تقلید
انجام بدهید، بدون اینکه بفهمید. حتی اگر اشتباه انجام بدهید، آن اشتباه شما را جلو
می‌برد، اگر از روی فهم و درک و تفکر باشد. و آن تقلید کورکورانه شما را نگه
می‌دارد تا در یک وقت مناسب که شما را متوقف کند. پس بنابراین، این مکتب،
مکتب حریت است، مکتب آزادی است، آزادی در راه، و آزادی در انتخاب. انسان،
باید با آزادی انتخاب کند، چنانچه بزرگان هم نسبت به این مسئله، این‌ها را بیان
می‌کردند.^۱

پیام ششم: غدیر روز احیاء عقل و جایگزینی تعقل بر

احساسات

با مطالعه در آثار حضرت علامه طهرانی و آیه الله حاج سید محمد محسن
حسینی طهرانی رضوان الله علیهما این نکته به دست می‌آید که: روز عید غدیر، روز
اتصال باطنی به ولایت است و این اتصال باطنی به ولایت است که می‌آید و انسان

۱. جلسات پرسش و پاسخ (طهران) جلسه ۳۵ (۲۷ جمادی الأولى ۱۴۳۳).

را از دام ظاهرگرایی نجات می دهد و حقیقت را به انسان نشان داده او را از قید و بند عالم اعتبار و مجاز رهایی می بخشد.

این اتصال به وسیله عقل تحقق پیدا می کند، تا اینکه رفته رفته انسان را به اندکاک و فناء تام در ولایت می کشاند. هم چنان که در روایات معصومین علیهم السّلام آمده است که:

«میزان در قبولی اعمال و قرب به پروردگار، مقدار عقل و فهم انسان می باشد، و عملی که از جاهل صادر می شود ارزشی ندارد چون بدون عقلائیّت است.»

در روایات زیادی نیز وارد شده است که:

«اگر کسی تمام عمر خود را به نماز و روزه و حج بگذارند و در حال احرم بمیرد، ولی چون ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام را ندارد هیچ فائده و نصیبی نمی برد!»^۱

به راستی چه رابطه ای میان عقل و ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام می باشد؟!

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۳:

«وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ذَكَرَ لَهُ عَنْ بَعْضِ مَنْ مَرَّقَ مِنْ شِيعَتِهِ اسْتَحَلَّ الْمَحَارِمَ مِمَّنْ كَانَ يُعَدُّ مِنْ شِيعَتِهِ وَقَالَ: «إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا الدِّينُ الْمَعْرِفَةُ فَإِذَا عَرَفْتَ الْإِمَامَ فاعْمَلْ مَا شِئْتَ!» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: «إِنَّمَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ! تَأَمَّلْ الْكُفْرَةَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَإِنَّمَا قِيلَ اعْرِفِ الْإِمَامَ وَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِنَّهَا مَقْبُولَةٌ مِنْكَ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَلًا بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ. وَكَوْنُ الرَّجُلِ عَمِلَ أَعْمَالَ الْبِرِّ كُلِّهَا وَصَامَ ذَهْرَهُ وَقَامَ لَيْلَهُ وَأَنْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَمِلَ بِجَمِيعِ طَاعَاتِ اللَّهِ عُمُرَهُ كُلَّهُ وَ لَمْ يَعْرِفِ نَبِيَّهُ الَّذِي جَاءَ بِتِلْكَ الْفَرَائِضِ فَيُؤْمِنُ بِهِ وَيُصَدِّقَهُ وَإِمَامَ عَصْرِهِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَيُطِيعَهُ، لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾.»

و قال صلوات الله عليه: «و لو تَقَطَّعَ الْجَاهِلُ مِنَ الْعِبَادَةِ إِرْبًا إِرْبًا مَا زَادَادَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.»

ولایت اصل دین است، از این رو حضرت آیه الله طهرانی می‌فرمودند:

«امام زمان علیه السّلام برای ما همه چیز است، ما اگر امام زمان را از دین حذف کنیم، دین با صفر مساوی خواهد بود و هیچ ارزشی ندارد! امام علیه السّلام همه دین است و دین همه امام است.»^۱

و هم چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

کسی که عقل ندارد، دین ندارد!^۲

پس رسیدن به ولایت که همان حقیقت دین است، نیاز به حاکمیت عقل در وجود ما دارد. و تا وقتی که در درون انسان حجت باطنی که همان عقل است نباشد، انسان نمی‌تواند از آن حجت ظاهری که همان انبیاء و رسل و ائمه علیهم السّلام می‌باشند، استفاده کند.^۳

و از همین جا به این نکته بسیار مهم می‌رسیم که در روز عید غدیر، که در واپسین روزهای عمر پیامبر بود، با نزول دستور و امر به ابلاغ ولایت از جانب پروردگار: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۴، پیامبر مأموریت پیدا

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۵.

۲. تحف العقول، ص ۵۴: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.»»

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۶: «حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام به هشام بن حکم می‌فرمایند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»؛ «ای هشام! خداوند برای مردم دو حجت گذارده است: یک حجت ظاهر و یک حجت باطن؛ حجت ظاهر رسولان و پیغمبران و امامان علیهم السّلام هستند، و حجت باطن عقل‌های ایشانست.»»

۴. سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۹.

می‌کند که ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام نماید و هنگامی که پیامبر امتثال امر نمود، حضرت جبرئیل این آیه مبارکه را نازل می‌کند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت

خود را بر شما تمام کردم.»

علت عدم ظهور معجزه از پیامبر در روز غدیر برای تثبیت ولایت

روز غدیر، روز غلبه عقل بر جهالت است! و قطعاً پذیرش آن بی‌نهایت سخت است. مرحوم علامه طهرانی قدس الله نفسه الزکیه، در توضیح آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲، درباره وجه ترس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«فقط معنای صحیحی که برای خوف رسول خدا از ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ

النَّاسِ﴾ می‌توان استنباط کرد، آن است که: پیامبر در امر تبلیغش می‌ترسید که او را متهم به اتهامی کنند که با آن تهمت، اثر دعوت به کلی خراب و فاسد می‌شد؛ و دیگر در اثر مساعی جمیله او قابل جبران نبود. مثل اینکه بگویند: این نبوت نیست، حکومت دنیوی و ریاست مادی و ترأس و تحکّم بر مردم در لباس نبوت و در کسوت رسالت ظاهری است. امری است تهی و توخالی و دلیل آن این است که اکنون که

«ای پیغمبر! برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند!»

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

می‌خواهد از دنیا برود، به روش سلاطین مادی و حکام دنیوی، ریاست را در اعقاب خود به ارث نهاده است. و چون فرزند پسر ندارد، داماد خود را که در حکم ریاست دختر اوست به جای خود منصوب کرده است. این نوع تهمت اگر بر جای خود می‌نشست، اثر دعوت رسول الله را به کلی ضایع می‌نمود و عاطل و باطل می‌ساخت.»^۱

حال در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که: چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ترس از فاسد شدن اثر دعوت به واسطه آنها مردم، در روز غدیر، اعجازی ننمود، هم‌چنان که برای اثبات رسالت خود برای مردم معجزه‌های زیادی می‌آورد، تا اینکه مردم با تحت تأثیر قرار گرفتن نسبت به آن معجزات، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز قبول کرده و بر آن ثابت قدم بمانند؟

و همین سؤال نیز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می‌شود که: چرا ایشان به جهت احقاق حق خود، برای عامه مردم معجزه نیاورد و به همان احتجاجات و بیان ادله و درخواست شهادت شهود، اکتفاء نمود؟! تا جایی که وقتی احتجاجات او کارآمد نبود، بیست و پنج سال مردم را رها کرد و به کار خود مشغول بود. آیا نمی‌توانست معجزه‌ای بیاورد و حقایق ولایت خود را به همگان نشان دهد تا بدین وسیله، امت پیغمبر دچار انحراف نگردد و چند دستگی پیش نیاید؟

پاسخ و سر مسئله در این است که: غدیر یک جریانی بود که پذیرش و ادراک آن، باید با حریت تمام و عقلانیت و جایگزینی عقل بر احساسات تحقق پیدا کند. چراکه با غدیر دین اسلام کامل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. و لازمه تکامل دین، تحقق غایت و ثمره آن است. بنابراین باید غایت بعثت رسول خدا و

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۹.

شریعت او که همان شکوفایی عقل انسان است، تحقق پیدا کند، «وَيُثِرُوا لَهُمْ دُفَائِنُ الْعُقُولِ!»^۱ و این نیازمند بستر و فضای مناسبی می‌باشد که در آن بستر راه برای اختیار هر کدام از دو مسیر حق و باطل، کاملاً باز باشد؛ اگر پیامبر بخواهد با معجزه و ید بیضاء و شق القمر مردم را وارد حصن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گرداند، در این صورت این قبول ولایت هنر نمی‌باشد و آن رشد و ترقی بسیار ناچیز خواهد بود؛ در واقع پذیرشی رشد می‌آورد که منشأ آن فکری صائب و بر اساس آزادی و اختیار بوده باشد، هم‌چنان‌که حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«اگر بشر بخواهد به آن نقطه‌ای برسد که مسجود ملائک واقع شده است، باید این راه را با اختیار انجام بدهد. و این همان مطلبی است که بزرگان می‌گفتند که: انسان زمانی در حصن ولایت قرار می‌گیرد که با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بکند؛ آن کسی که تسلیم باشد، در تحت ولایت امام زمان علیه السلام قرار می‌گیرد و آن حضرت دست او را می‌گیرد؛ یعنی در هر لحظه باید این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد، نه اینکه بیاید آنجا در دفتر اسمش را بنویسد، ما سالک شدیم، خدا حافظ شما. نه آقا جان! بر این خیال بمان! چنین خبری نیست؛ بلکه در هر ثانیه باید تسلیم باشد، الآن تسلیم، ساعت بعد تسلیم؛ و اگر این‌طور باشد آن وقت حضرت می‌فرماید: فَإِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ»^۲ «ما شما را تنها نمی‌گذاریم.»

کار امام زمان علیه السلام این است که می‌آید و ولایتش را بر آن نفوسی

۱. نهج البلاغه، خطبه اول. حیات جاوید، ص ۱۸:

«... و دَفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود، و به مرتبه عقل فعال متصل شوند و دولت معرفت را به دست آورند.»

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳.

که خود را در تحت ولایت ایشان قرار می‌دهند، می‌اندازد و آنها را در ولایت خودش می‌گیرد. آن حقیقتی که استاد دستگیری می‌کند نیز همین است. راه خدا باید با اختیار و با عمل باشد.^۱

بنابراین، اگرچه حدود ۱۲۰ هزار نفر در آن روز با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و خود را تسلیم ولایت کردند و به زبان گفتند: بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^۲، ولی این بیعت یک بیعت ظاهری بود و آن تسلیم برخاسته از عمق جان آنها نبوده است؛ مگر عده‌ی انگشت‌شماری که آن عقلانیت در وجودشان حاکم بود.

حضرت آقا رضوان الله علیه درباره‌ی کیفیت برخورد عقلاء برای تشخیص امام، حتی در فرض نبود غدیر می‌فرمودند:

«اگر در کتب شیعه و اهل سنت، روایت جابر و غیر آنکه از پیغمبر درباره‌ی اسامی دوازده امام وارد است، وجود نداشت و ما هیچ اسم و رسمی از ائمه نداشتیم، باز امامت آنان در جای خود باقی بود. سؤال ما از اهل تسنن این است که حتی اگر پیغمبر امیرالمؤمنین را در حجة الوداع معرفی نکرده بود و اصلاً واقعه‌ی غدیری در خارج تحقق نیافته بود، آن کسی که بعد از پیغمبر اکرم به مدینه می‌آید، آیا باید از ابوبکر تبعیت کند یا از علی؟!»

بدیهی است که با طرح دو سؤال از ابوبکر و دو سؤال هم از علی علیه السلام، مطلب برای شخص روشن می‌شود. مگر علماء یهود و نصاری‌ی هنگامی که از راه‌های دور و شهرهای مختلف به مدینه می‌آمدند و با ابوبکر مُحاجّه می‌کردند و او در جواب فرو می‌ماند و امیرالمؤمنین

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۰۳.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۶۲.

می آمدند و جواب آنها را می دادند، از حجة الوداع پیغمبر خبر داشتند؟!
عالمی نصرانی از یمن به مدینه می آید و با ابوبکر محاجه می کند و او را
محکوم و مفتضح می کند و می گوید: اگر خلیفه پیغمبر این است که:

وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ؛ فاتحه اسلام را باید خواند!

فوراً ابوذر به خدمت امیرالمؤمنین می رود و می گوید: یا علی، بیا و به
داد اسلام برس! و حضرت به مسجد می روند و در آنجا از علوم ما کان
و ما یکون و عوالم بالا و پایین برای او بیان می کنند، و او به حضرت
می گوید: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ! و در همان جا اسلام می آورد و به
وطن خود برمی گردد.^۱

بنابراین، امامت امیرالمؤمنین نیاز به وصایت ندارد، و اگر پیغمبر این کار
را در روز غدیر خم انجام داد، به جهت این بود که حجّت را بر مردم
تمام کند. والا اگر پیغمبر اصلاً این کار را نمی کرد، ما باید به مدینه
می رفتیم و با چند سؤال از طرفین معلوم می شد که کدام یک از آن دو
امام هستند.»^۲

عدم کفایت مصاحبت با رسول خدا و دیدن کرامات و معجزات

حضرت آقا رضوان الله علیه در کتاب *گران قدر اسرار ملکوت* در این باره

می نویسد:

«اگر انسان نگاهی به تاریخ صدر اسلام بیندازد و کیفیت ارتباط و
معاشرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمین را ارزیابی
نماید، و به این حقیقت برسد که: چطور ممکن است جمعی در

۱. *الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین* (فضل بن شاذان)، ص ۸۴.

۲. *عنوان بصری*، ج ۱، ص ۱۶۶.

معاشرت و مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسر می‌بردند و هر روز شاهد ظهور کرامات و معجزات و تلقی و ابلاغ وحی از سوی خدای متعال و کلمات معجزآسای نبی اکرم و هر گونه وسیله و تمهیدی جهت هدایت و اهتداء و اقتداء بودند، امّا درعین حال به محض ارتحال آن حضرت و تحقّق غیبت ظاهری و جسمانی و وجود مظهر اتمّ الهی و باب علم نبیّ که در مرأی و منظر تمامی افراد بوده است و همگی بر این مسئله اذعان و اعتراف می‌نمودند، پا از دایره تمکین و تسلیم بیرون نهادند و به دنبال اتباع از نفس اماره و غلبه احساسات و شور و شغف و حال و هوای اعتباری و مجازی و تصنّعی، یکباره اطراف ولیّ خدا و حجّت بر حقّ و خلیفه بلافصل رسول اکرم، علی بن ابی طالب را رها کردند و بر اساس پیروی از هوئی و امنیّه‌های نفسانی، اطاعت و متابعت از یک مشت رجّاله خدانشناس و بی‌دین و جاهل را بر اتباع و فرمان‌بری از حقّ مطلق ترجیح دادند!

آیا اینان همان‌هایی نبودند که هر روز با پیامبر ملاقات نموده و دائماً از آیات باهره و حجج ساطعه و براهین واضحه مشاهده می‌نمودند، و آب وضوی رسول خدا را تیمناً و تبرکاً از هم می‌ربودند، و با هلهله و شادی از رجوع رسول خدا استقبال کرده و اشعار را با هم قرائت می‌نمودند؟ و کلام صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم و در سایر ایام و مناسبت‌های مختلف شنیدند، امّا پس از رحلت آن حضرت همه آنها به فراموشی سپرده شد، چرا؟! چون بین دیدن و دانستن و بین قبول نفس و اطمینان و طمأنینه نفس تفاوت بسیار است.»^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۸.

ارتداد همه مردم پس از شهادت پیامبر، مگر سه نفر

در روایات از ائمه علیهم السلام وارد است:

ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُوذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَ
سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ.^۱

حتی راوی از امام علیه السلام سؤال می‌کند: پس عمار چه شد؟ حضرت فرمودند:

عمار تأملی کرد و آن‌گاه به علی علیه السلام ملحق شد.

در بعضی از روایات است که:

او بین صبح تا عصر در فکر و تأمل و نگرش بود و سپس ملحق شد.^۲

پذیرش نماز و زکات و روزه و حج توسط مردم، و عدم قبول ولایت

حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب/امام شناسی روایتی را نقل می‌کند:

«محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و محمد بن الحسین؛ هر دو از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که ابوالجارود گفت: من از حضرت ابوجعفر شنیدم که می‌فرمود:

خداوند عزوجل، پنج چیز بر مردم واجب کرده است؛ و لیکن این مردم، چهار چیز از آن را گرفتند؛ و یکی را رها کردند!

۱. الاختصاص، ص ۶ و ۱۰. ترجمه: «پس از پیامبر همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر:

مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.»

۲. همان.

من عرض کردم: فدایت شوم! آیا نام آنها را برای من بیان می‌کنید؟! حضرت

فرمود:

نماز: مردم در ابتداء نمی‌دانستند چطور نماز بخوانند؛ جبرائیل نازل شد؛

و گفت: ای محمد مردم را به نمازشان و اوقات نمازشان مطلع کن!

پس از آن زکات نازل شد؛ و گفت: ای محمد! مردم را به مسائل

زکاتشان آشنا کن! همان‌طوری که به مسائل نمازشان آشنا کردی! و

سپس روزه نازل شد؛ زیرا قبل از این نزول، رسول خدا صلی‌الله

علیه‌وآله چون روز عاشوراء می‌شد، به اطراف قریه‌ها که در حوالای آن

حضرت بودند؛ نماینده می‌فرستاد؛ تا آن روز را روزه بگیرند؛ چون

روزه نازل شد، در ماه رمضان که بین شعبان و شوال است نازل شد.

و سپس حج نازل شد؛ و جبرائیل نازل شد و گفت: ایشان را از مسائل

حجشان آگاه گردان! همان‌طور که از نمازشان و زکاتشان و روزه‌شان

آگاه گردانیدی!

و در آخر ولایت نازل شد؛ و این نزول در روز جمعه در عرفات بود،

که خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ و کمال دین به ولایت علی بن ابی‌طالب

علیه السلام است.

پیغمبر اکرم، در این حال با خود حدیث نفس می‌کرد که: امت من تازه

مسلمانند و به عهد جاهلیت نزدیک. و اگر من هر وقت ایشان را به

ولایت درباره پسر عمویم علی خیر دهم، یک گوینده آنها چنین

می‌گوید، و یک گوینده دیگر چنان! و البته این را من به زبان نیاوردم

بلکه حدیث نفسی بود که در دل با خود داشتم.

در این حال اراده و عزیمت الهی به من رسید و به شدت مرا بیم داد که:

اگر تبلیغ نکنم مرا عذاب خواهد نمود؛ و این آیه فرود آمد: ﴿يَا أَيُّهَا

الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾

رسول خدا دست علی را گرفت؛ و گفت: «ایها الناس! هیچ پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده است، مگر آنکه خداوند عمری را به ایشان عنایت فرمود؛ و سپس آنها را به سوی خود خواند؛ و آنها دعوت او را لایک گفتند و به دار آخرت ارتحال نمودند. و من نزدیک است که خوانده شوم و اجابت کنم! و من در پیشگاه خداوندی در موقف مورد بازپرسی قرار می گیرم؛ و شما نیز بازپرسی خواهید شد! شما چه می گوید؟!»

امت گفتند: شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالت کردی! و نصیحت نمودی، و آنچه بر عهدهات بود تأدیه فرمودی! و خداوند عالی ترین جزای پیامبران را به تو مرحمت کند!

پیغمبر سه بار گفت: اللَّهُمَّ اشْهَدْ و پس از آن گفت: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! هَذَا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!

«ای گروه مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین بگویند؛ و مطلب را برسانند!»

حضرت باقر علیه السلام گفتند:

سوگند به خداوند که: علی علیه السلام، امین خدا بود در خلقتش؛ و امین خدا بود بر غیبتش؛ و بر دینش؛ آن دینی که آن را برای خود می پسندید و بدان راضی بود.

چون زمان رحلت رسول خدا فرا رسید؛ علی را احضار کرد؛ و گفت: ای علی من تو را امین قرار می دهم بر آنچه خداوند مرا بر حفظ آن امین قرار داده است؛ از علمش، و از غیبتش، و از خلقتش، و از دینش: آن دینی که خداوند برای خود پسندیده است.

ای زیاد (أبو الجارود) سوگند به خدا که این امانت منحصر در علی بود؛

و به خدا سوگند آن حضرت (رسول الله) هیچ‌یک از خلائق را در این امر با علی شریک قرار نداد.^۱

روز غدیر، روز احیاء عقل

و از همین‌جا روشن می‌گردد که چرا اولیاء الهی همانند علامه طهرانی و حضرت آیه‌الحق و الیقین حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیهما، عقلانیت را رسالت اصلی عید غدیر برمی‌شمردند و می‌فرمودند:

«واقع قضیه غدیر این است که پیغمبر می‌خواهند به ما بفرمایند که از امروز عقل خودتان را به کار بیندازید! این قدر به دنبال ظاهر نگردید، این قدر به دنبال کثرت نگردید، این قدر به دنبال شایعه نگردید، عقلتان و فهمتان را به کار بیندازید، تا ببینید

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۹۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

«عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضْلِ بْنِ يَسَّارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ وَ فَرَضَ وَايَةَ أَوْلَى الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ. فَلَمَّا آتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ!" قَالَ عُمَرُ بْنُ أَدِيْنَةَ: "قَالُوا جَمِيعًا غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ." وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَ كَانَتْ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَايِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمْتَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾." قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا أَنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً؛ قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَايِضَ."

چه چیزی نصیبتان می‌شود؟

اُمّّه به‌دنبال همین مسئله آمدند و فرمودند که ما به آن مرتبه عقل متکامل رسیدیم؛ عقل چه اقتضائی می‌کند؟ عقل می‌گوید باید انسان به‌دنبال امیرالمؤمنین علیه السّلام برود!

پس در روز عید غدیر رسول خدا نیامد برای ما محدودیت ایجاد کند، ما را در بند قرار بدهد، اصل دموکراسی متعارف را از ما بگیرد، ما را مقلّد علی بن ابی‌طالب بکند، ما را مقلّد و تابع آن حضرت قرار بدهد و بگوید که مطلب این است و غیر از این نیست و هر کسی غیر از این نباشد، چه می‌شود و چه می‌شود، و پدرش را هم خدا درمی‌آورد! نه، رسول خدا آمد در روز غدیر این را فرمود که: ای مردم، من که دو ماه دیگر از میان شما می‌روم، خودتان می‌دانید. خودتان بیایید قضاوت کنید، خودتان بیایید ببینید، خودتان اگر عقل دارید! با آن اناره فطرت که عقل را راهنمایی می‌کند به حقایق هستی و در این حقیقت هستی که نظام نظام احسن است، مقام تربیت و تزکیه و ارشاد هم بر همان نسق قرار دارد و این دو جدای از همدیگر نیستند، لذا حکم شرع با حکم تکوین نباید منافات داشته باشد، اگر منافات داشته باشد، متناقض است.

اگر انسان با وجود بیماری دنبال فردی برود که اطلاعات او ناقص باشد، این فرد احمق است، این فرد دیوانه است، این فرد عقل ندارد، این فرد منطقی ندارد. امام جواد علیه السّلام همین مطلب را به عموی خود می‌فرماید. عموی خود عبدالله، بعد از امام رضا علیه السّلام آمد ادعای امامت کرد، حضرت می‌فرماید:

يَا عَمُّ! إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقْفَ غَدًّا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ أَفْتَيْتَ
عِبَادِي بِمَا لَا تَعْلَمُ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟!^۱

۱. دلائل الإمامة، ص ۳۹۰؛ الدرر التنظیم، ص ۷۰۵، با اختلاف.

«خیلی این مسئله بر تو گران خواهد آمد که در روز قیامت در پیشگاه پروردگار بایستی و از تو سؤال شود که چرا در میان مردم فتوا دادی، حکم کردی، قضاوت کردی، درحالتی که اعلم از تو وجود دارد؟ چرا آمدی این کار را انجام دادی؟!»

این یک مسئله عقلی است. نیازی نبود امام جواد علیه السلام این را بفرماید. منتهی حضرت دیگر چاره ندارد که بیاید همین احکام عقلی را به این کیفیت بیان کند؛ بلکه هشدار بر اینکه نظام امامت، نظام تربیت و تزکیه بر اساس همین عقل است!

آیا تو خودت را عالم‌ترین افراد می‌دانی؟ بسم الله جلو بیفت! و اگر خودت را عالم‌ترین افراد نمی‌دانی، چرا بار خودت را سنگین می‌کنی؟! چرا خودت را مستوجب عقاب الهی می‌کنی؟

بنابراین، ولایت یعنی سپردن قلب و سپردن تمام خواست‌ها و آرزوها در دست یک عقل مدبر و یک عقل کل و یک انسان وارسته‌ای که آن انسان وارسته بیاید خواست‌های ما را از ما بگیرد، اختیار ما را از ما بگیرد، هوئی و هوس را از ما بگیرد و در قبال آن، خواست خود، اراده خود، مشیت خود، بهاء و بهجت خود را جایگزین کند!

لذا مکتب غدیر مکتب تعقل است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد بگوید: ای مردم! نگاه به عمامه و ریش سفید و دراز نکنید، نگاه به جمع شدن این جمعیت نکنید، نگاه نکنید به اینکه من تنها هستم و دو نفر بیشتر دور من نمانده است، اینها همه مجاز است، اینها همه تخیلات است.

امیرالمؤمنین می‌گوید از روز غدیر باید عقل خود را به کار بباندازی. تا به حال پیغمبر بود، تا به حال ید و بیضاء بود، تا به حال شق القمر بود، تا به حال این قیافه، این چهره و این خصوصیت بود، ولی تا چند وقت دیگر این قیافه و این

چهره از پیش ما می‌رود، این موقعیت از دست ما می‌رود، دیگر نیست. من علی هستم، من علی که شمشیر می‌کشیدم در جنگ‌ها، می‌زدم، می‌کشتم، بالا می‌آوردم، پایین می‌آوردم!

روز عید غدیر روز احیای عقل است، روزی است که پیغمبر فرمود از امروز باید عقل خود را به کار بیاندازید. من دیگر در میان شما نیستم و این امت فراموش کار جاهل لابلای آمد و عقل را کنار گذاشت، و احساس را جلو انداخت. بر همین اساس بود که نگاه به آن ریش دراز ابوبکر می‌کند! نگاه به آن عمّامه ابوبکر می‌کند! نگاه به آن افرادی که دور ابوبکر را گرفته‌اند، می‌کند. نگاه به جمعیتی می‌کند که سیل وار به مسجد مدینه می‌روند، به خاطر اینکه پای صحبت ابوبکر بنشینند!

و با خود می‌گویند: مگر می‌شود این امت راهشان راه خطا باشد؟! مگر می‌شود خدا نسبت به این همه جمعیت، نظر نداشته باشد؟! مگر می‌شود این همه جمعیت به اشتباه بروند؟! مگر می‌شود اینها همه بر باطل باشند؟! مگر می‌شود؟! چرا نمی‌شود؟! آیه قرآن می‌گوید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱

اگر از اکثریت تبعیت کنید، گمراهی است! آیه قرآن است!

روز عید غدیر آمد برای مردم این حقیقت را روشن کرد که بیایید فکر کنید، تعقل کنید، بپذیرید، ولو یک نفر دنباله‌روی آن نباشد!

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا» را بیایید امتحان کنید، آن باب علم را ببینید، آن باب علم ابوبکر را هم ببینید و خودتان انتخاب کنید. و آمدند و دیدند و آن طرف را اختیار کردند و ابوبکر را اختیار کردند.

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۶.

کسی که عقل خود را زمین بگذارد و به احساسات توجه کند، محکوم به خذلان و بدبختی است. این فرد در مکتب غدیر راه ندارد، آن فردی در مکتب غدیر حضور دارد که مانند مولا امیرالمؤمنین علیه السلام با تنهایی خو کند. تنهایی او را نگریزند، تنهایی او را به وحشت نیندازد، تنهایی ایمان را از او سلب نکند، این می‌تواند در اینجا پایدار بماند، بقیه می‌روند.»^۱

عقل وسیله اتمام حجت بر امامت و ولایت معصومین علیهم السلام

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی با سند متصل خود روایت می‌کند از ابویعقوب بغدادی که گفت:

«قَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ^۲ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَةَ السَّحْرِ؟! وَبَعَثَ عِيسَى بِالْآلَةِ الطَّبِّ؟ وَبَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلامِ وَ الْخُطْبِ؟!"

۱. جلسات پرسش و پاسخ (تهران)، مجلس ۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۱۹).

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۳۵، تعلیقه ۱:

«ابن سکیت با کسر سین و تشدید کاف، یعقوب بن إسحق سکیت ابو یوسف از افاضل امامیه و ثقات آنهاست. ترجمه حال وی را در مجمع الرجال، ج ۶، ص ۲۷۲ آورده است. از اصحاب مکرم و معظم حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی النقی علیهما السلام بود، و امام دیگری را ادراک نکرد، متوکل عباسی لعنه الله او را به جرم تشیع کشت. و گفته شده است که: سبب قتلش این بود که او معلّم دو پسران متوکل: معتز و مؤید بود. روزی ابن سکیت نزد متوکل بود که معتز و مؤید آمدند. متوکل به او گفت: ای یعقوب! کدام یک نزد تو محبوب‌ترند؛ آیا این دو فرزند من، و یا حسن و حسین؟! ابن سکیت گفت: "و الله، إنَّ قَبْرًا غُلامَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَيْرٌ مِنْهُمَا و مِن أَبِيهِمَا؛" «سوگند به خدا که قبر غلام علی بن ابی طالب علیه السلام از این دو و از پدرشان بهتر است.» متوکل گفت: زبان او را از پشت سرش در آورید! چون زبانش را بیرون کشیدند، جان داد. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رِضْوَانُهُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. تعلیقه وافی.»

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحَرِ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلَهُ، وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ احْتِاجَ النَّاسُ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلَهُ، وَ بِمَا أَحْيَى هُنَّ الْمَوْتَى، وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظُنُّهُ قَالَ: الشُّعْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قُوَّهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ."

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: "تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ! فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟! قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "العقل! يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ."

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: "هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ."

«ابن سکیّت به حضرت امام هادی علی النقی علیه السلام^۲ گفت: "به چه سبب بود که خداوند حضرت موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضا (دست روشن و درخشان) و آلت سحر برای مردم زمانش

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۳۵، تعلیقه ۲:

«مراد از ابو الحسن در اینجا، ابو الحسن ثالث است یعنی حضرت امام هادی علیه السلام. به قرینه اینکه ابن سکیّت، حضرت ابو الحسن ثانی را که حضرت امام رضا علیه السلام باشند، ادراک نکرده است. و به این معنی در وافی مولی محسن فیض تصریح کرده است. و از اینجا معلوم می شود که: آنچه در احتجاج طبرسی و عیون أخبار الرضا صدوق، کلمه ابو الحسن را مقید به رضا کرده اند، تمام نیست.»

برانگیخت؟! و به چه علت بود که خداوند حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را به آلت طبّ برانگیخت؟! و به چه علت بود که خداوند حضرت محمد را که صلوات و درود خدا بر او و بر آل او و بر جمیع پیغمبران باد به کلام و خطبه‌ها برانگیخت؟!“

حضرت امام ابو الحسن علی الهادی علیه السلام در پاسخ وی گفتند: “چون خداوند موسی علیه السلام را مبعوث نمود، در آن زمان بر مردم آن دوره عمل سحر و جادو غلبه داشت، لهذا موسی از جانب خداوند چیزی را آورد که در وسع و طاقت آنها نبود که همانند آن را بیاورند. موسی با آن ید بیضا و عصا سحرشان را باطل کرد؛ و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نمود.

و خداوند عیسی علیه السلام را در وقتی مبعوث نمود که امراض مُزمنه که موجب زمینگیر شدن بود (مثل فلج و لَقْوَه و رَعشه که بدن را از حرکت عادی خود باز می‌دارد) در میان مردم شیوع داشت و مردم نیاز مبرم به علم طبّ داشتند، فلهاذا از جانب خداوند چیزی را آورد که در حیظه قدرت و استطاعتشان نبود. چون عیسی مردگان را زنده می‌نمود و مریض مبتلا به پیسی و کور مادرزاد را به اذن خدا شفا می‌داد، و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام کرد.

و خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلّم را در زمانی مبعوث فرمود که فنّ غالب آن عصر کلام و خطبه و چنین گمان دارم که گفت: شعر بود، بنابراین خداوند از نزد خود به وی مواعظ و حکمت‌هایی را عنایت نمود تا بدان‌ها گفتارشان را باطل سازد و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نماید.“

أبویعقوب بغدادی گفت: در این حال ابن‌سکّیت به حضرت گفت: “قسم به خدا که من همانند تو را هیچ‌وقت ندیده‌ام! بنابراین گفتارت،

امروزه حجت بر مردم چیست؟! حضرت فرمود: «عقل است، که با آن می‌توان شخص صادق را که از خداوند به راستی و درستی خبر دهد، شناخت و او را تصدیق کرد، و شخص کاذب را که بر خداوند دروغ می‌بندد، شناخت و او را تکذیب نمود.»

ابن سکیت گفت: «قسم به خداوند که جواب قاطع همین است!»^۱

رسالت انبیاء برای تکامل عقول و رسیدن به عقل فعال

مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ، لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرَهُمْ مَنِيِّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِيغِ، وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛^۲

«تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت، و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیت حق و عبودیت خویش مستتر بود، باز جویند، و نعمت فراموش شده اتصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند، و با حجت و برهان، تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند، و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود، و به مرتبه عقل فعال متصل شوند و دولت معرفت را به دست آورند.»^۳

در توضیح این فقره حضرت آیه الله طهرانی قدس سره می‌فرمایند:

«این دفینه‌های عقل را پیامبران می‌آیند به فوران درمی‌آورند، دیگر کسی

۱. ترجمه حدیث از نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۳۶ - ۴۳۸.

۲. نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۱۳.

۳. حیات جاوید، ص ۱۷.

نمی‌تواند ما را گول بزند، دیگر کثرت جمعیت نمی‌تواند چشم دل را کور کند. دیگر اگر همه مردم یک مطلب را بگویند، شما اگر این دفینه‌های عقلت باز شده باشد، خلافتش را می‌گویی و تکان نمی‌خوری؛ مانند کوه روی حرف خود می‌ایستی و هر کسی هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید! و تا آخر می‌ایستی و بعد معلوم می‌شود که تو درست گفتی و همه اشتباه کردند. این چیست؟ این راه و رسم هدایت پیغمبران است که با تربیت خاص، و نه تربیت سلیقه‌ی و من‌درآوردی، بدست می‌آید. این‌طور نیست که هر کسی از راه برسد و یک دستورالعمل و بسم‌الله، بتواند چنین تربیت کند. خیر! تربیت درست، تربیت خاص بر اساس دستور که در بسیاری از مواقع این نوع تربیت با مسائل نفسی و تمایلات نفسانی انسان درگیر می‌شود و در تراحم و تضاد قرار می‌گیرد. آن‌وقت است که این دفینه‌ها یکی‌یکی باز می‌شود. عجب! عجب! مدام می‌گوییم عجب! چه چیزهایی می‌فهمیم، چه مطالبی احساس می‌کنیم، چیزهایی که دیگران نمی‌فهمند. بعد مدتی می‌بینیم ارزش‌هایی که برای دیگران مقدس است، برای ما ضد ارزش می‌شود. آن چیزهایی که دیگران برای رسیدن به آنها جان می‌دهند، برای ما خنده‌دار می‌شود. واقعاً خنده‌دار می‌شود که بیا نگاه کن و ببین مردم و بزرگتر از مردم وقت خود را به چه مسائلی می‌گذرانند! این خنده‌ها چندسال پیش نبود، اکنون از کجا آمده است؟ این برای این است که عقل باز شده است، یک چیزهای دیگر می‌فهمد، یک مسائل دیگر تشخیص می‌دهد، پیغمبران کارشان این است.»^۱

پیام هفتم: جاودانگی غدیر با ولایت امام زمان علیه السلام

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در جلد نهم از امام شناسی می‌فرماید:

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

«عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل می‌کند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آن را جاودان می‌کند.»^۱

زنده بودن جریان غدیر تهدیدی جدی برای زرمداران و زورمداران

«آنچه در مسئله غدیر برای افراد ایجاد اشکال می‌کند و به‌عنوان یک ابزار تهدیدکننده این مبانی درمی‌آورد، زنده بودن مطلب غدیر است. اینکه غدیر همیشه زنده است و همیشه حیات دارد. هر روز این قضیه پیرو می‌طلبد. هر روز ابوبکر و عمری وجود دارد و این ابوبکر و عمر هستند که در قالب‌های مختلف افراد را به این طرف و آن طرف می‌کشانند. این قضیه غدیر می‌آید به‌عنوان یک تهدید جدی در قبال زرمداران و زورمداران و در قبال آن افرادی که به‌دنبال خلاف می‌روند، مطرح می‌شود و این مسئله است که ما از آن فرار می‌کنیم.

قضیه غدیر، قضیه‌ای است که صدق و نفاق انسان را در مسائل و شرایط مختلف نشان می‌دهد. اینجاست که ما گیر می‌کنیم و می‌خواهیم به یک نحوی از زیر آن شانه خالی کنیم و فرار کنیم، صرف اینکه روز غدیری آمد و «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» هم داشته این مشکلی ایجاد نمی‌کند. هم‌چنین در قضیه کربلا، تا وقتی که مسئله امام حسین، خوردن تیر و شمشیر و نیزه است، مشکلی نیست، اما همین که بر آنچه امام حسین گفته است، توجه می‌شود، یک‌دفعه می‌بینیم مشکل پیدا شد. همین که بگوییم امام حسین چه کرد؟ مشکل پیدا می‌شود. امام حسین که می‌فرماید:

یا شیعة آل ابی سفیان إن لم یکن لکم دین، و کتم لا تحافون المعاد، فکونوا

أحراراً فی دنیاکم!

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۹.

اگر دین ندارید، و معاد سرتان نمی‌شود، لااقل وجدان که دارید. من هنوز زنده‌ام و شما دارید به خیمه‌ها حمله می‌کنید.

ببینید اینهاست که می‌آید برای انسان مشکل ایجاد می‌کند. اینکه حضرت می‌گوید: خُب بگوئید که من چه کردم؟ بعد آن وقت اگر خواستید سرم را هم ببرید، ببرید، ما حرفی نداریم. اینجاست که مشکل ایجاد می‌شود و شروع می‌کنند به هلله کردن که باید با یزید بیعت کنید، حضرت می‌گویند مگر قرار نبود از اول یزید نباشد؟ می‌گویند نه، ما این حرف‌ها سرمان نمی‌شود. ببینید اینهاست که می‌آید مشکل ایجاد می‌کند، وگرنه ما الآن می‌نشینیم و سینه می‌زنیم، علی اصغر را کشتند، علی اکبر را کشتند و دستان ابوالفضل را انداختند، هیچ کدام اینها مسئله‌ای و مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه از این طرف و آن طرف تأیید هم می‌شوند، حتی بودجه‌اش را هم می‌دهند. تا اینجا مسئله‌ای نیست؛ شب تا صبح سینه بزنینم، هیچ مشکلی نیست، صبح تا شب در سرمان بزنینم، مشکلی نیست!'^۱

رابطه انتظار ظهور امام زمان علیه السلام با غدیر

در حال حاضر متولّی غدیر کیست؟ آن امام حیّ ماست، ایشان الآن متولّی است. انتظار ظهور یعنی غدیر در جلوی تو ایستاده و دارد «من کنت مولاه» می‌گوید، در کنارت ایستاده و در جلویت ایستاده و دارد به تو می‌گوید: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه!» این مبانی و این خصوصیات باید مطرح شود. این مطالب مکتب، این قدم‌گذاری در حق، این نشان دادن حق در هر جا، و اینکه اگر کسی اشتباهی مرتکب شده باید بلند شود و بگوید، و این روح اقرار به اشتباه را در خود زنده نگه دارد. خدا نیاورد آن روز را که انسان بیاید و نه تنها به اشتباه خودش اقرار

۱. متن جلسات اعیاد و وفیات، غدیریّه.

نکند، بلکه کاری را که خودش انجام داده است، به گردن دیگری بیندازد.»^۱

غدیر روز بیعت با امام زمان علیه السّلام

«امروز که ما را در اینجا قرار دادند و در این محفل نشانند و در اینجا متمکن کردند برای چیست؟ برای این است که هزار و چهارصد سال پیش این قضیه اتفاق افتاد؟ حُب اتفاق افتاد که افتاد، به ما چه ربطی دارد؟ الآن ما که در هزار و چهارصد سال پیش نیستیم. امروز ما عید غدیر را برای چه باید جشن بگیریم و برای چه باید خوشحال شویم و برای چه باید منبسط باشیم و برای چه باید شغف داشته باشیم و برای چه باید مسرور باشیم و برای چه باید مبهتج باشیم؟ امروز برای چیست؟ عید غدیر روز بیعت با امام زمان علیه السّلام است، این معنای عید غدیر است که ما امروز باید با امام زمان خودمان بیعت مجدد کنیم، که یکسال گذشت و در چنین روزی، رسول خدا، امام زمان را به نام حجّة ابن الحسن برای ما معرفی می‌کند و دست او را بالا می‌برد، و می‌گوید: «من كنت مولاه فهذا ابني حجّة ابن الحسن مولاه» این معنای عید غدیر در امروز است.

اگر این‌طور باشد، عید غدیر دیگر همیشه زنده است، دیگر همیشه حیات دارد، دیگر همیشه پابرجاست.»^۲

تحقق ظهور امام زمان علیه السّلام با رسیدن جامعه به حقیقت غدیر

حضرت آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیّه، درباره شرایط تحقق ظهور امام زمان علیه السّلام و آمادگی جامعه برای چنین واقعه عظیمی، رسیدن به فهم

۱. همان.

۲. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۵، قم.

حقیقت غدیر و ادراک پیام‌های آن را شرط دانسته و لذا تمام سعی و همت ایشان بر نشر مکتب غدیر و معارف آن بوده است؛ چراکه انتشار آن مبانی عالیّه که همان مبانی مکتب اصیل تشیع و عرفان الهی می‌باشد، مقدمه ظهور امام زمان علیه السلام می‌باشد. هم‌چنان‌که نقل می‌کردند که :

«مرحوم آقا می‌فرمودند:

من این کتاب‌ها و مطالب را برای فلان زن نصرانی و مسیحی در آن طرف دنیا گفتم و می‌نویسم! یک کلام به تو بگویم: این کتاب‌های من، مقدمه ظهور حضرت است!

من نمی‌فهمیدم این حرف‌ها یعنی چه؟ بعد برای من روشن شد، که عجب! ایشان شوخی نکردند. واقعیت را گفتند و اگر آن موقع یک مقدار قابلیت و استعداد داشتیم، شاید پرده را هم برمی‌داشتند و می‌گفتند: نگاه کن، این را برای او می‌گویم، برای آن فرد، برای آن شخص در آن طرف دنیا، در ایتالیا، در فرانسه، در آمریکا، در انگلیس. این برای اینها، اینها، اینها، اینها، واقعاً چه خبر است؟!»

کتاب امام شناسی علامه طهرانی برای معرفی جایگاه امام به مردم

و هم‌چنین می‌فرمودند:

«یک روز مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه به بنده فرمودند:

می‌دانی من چرا این هجده جلد امام شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم و دیدم که جای امام در میان مردم خالی است، مردم از امام چیزی نمی‌دانند! مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند! مردم از وظیفه امام اطلاع ندارند! مردم از مسئولیت امام خبر ندارند! مردم از این جایگاه واقعی خبر ندارند!

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله (قم)، جلسه ۲۸ (۲۷ ذیحجه ۱۴۳۲).

شما جایگاه امام را از تشییع بگیرید، ما هم می شویم مانند اهل تسنن. جایگاه امام چیست؟ جایگاه امام حقیقت اتصال به پروردگار است، حقیقت ربط انسان به خداست، این نمازی که شما می خوانید، این حال توجّهی که دارید، این خطوراتی که از خود حذف کردید، این حالی که برای شما در نماز به وجود آمده است، می دانید دست کیست؟ دست امام زمان است.

یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است، بدون امام ما ارتباط نداریم، ما یک شمری هستیم مانند آن شمر، ما یک یزیدی هستیم مانند آن یزید، این اتصال قطع شود ما مثل همین ظالم های تاریخ می شویم، این اتصال برقرار شود ما آن واقعیّتی می شویم که مورد رضای خداست، می گوید: این درست است، این را من می خواهم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱.

من تازه در روز عید غدیر می بینم آن دینی را که مورد رضای خودم است، ارائه شده است. در این روز تازه رسیدم به آن منظور و نتیجه ای که برای آن، پیغمبر فرستاده بودم! امروز به آن نقطه رسیدم. این بیست و سه سالی که پیغمبر در میان مردم بود، هنوز مورد رضایت من نبود، بلکه تازه الآن مورد رضایت من است، و تازه الآن این دین کامل شده است و آن حقیقت ربطیه ای که باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد، کلید آن در این روز زده شد و راه به سوی من تازه امروز باز شد.

این معنا، معنائی است که ما باید به آن برسیم. اگر به این معنا رسیدیم، آن زمان، زمان ظهور امام علیه السلام است. یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم که هیچ کدام از این مذاهبی که تا به حال آمدند و رفتند و هستند و علل و اسباب مادی در این دنیا کاری برای ما نمی توانند بکنند و وقتی فلان قدر نیرو، فلان قدر قدرت،

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

فلان قدر توان و تمام این مسائل، آن واسطه بودن خودشان را پیش ما از دست دادند، و ما واقعاً فهمیدیم که دستمان خالی است، و هیچ‌کدام اینها نمی‌توانند گره‌ای از مشکلات روحی و مشکلات ظاهری ما باز کنند، و آن وقتی که دریافتیم فقط و فقط این گره به دست با کفایت امام حیّ و ولیّ عالم ما باز خواهد شد، و دیگر حنای بقیه رنگی ندارد، تازه آن وقت، وقت ظهور است!

حالا که رسیدید به اینجا و حالا که فهمیدید این علل و عُده ظاهری نمی‌تواند کاری انجام دهد و حالا که فهمیدید دیگر هر کسی نمی‌تواند جای مرا بگیرد! حالا دیگر وقت ظهور است و دیگر دلیلی ندارد که در غیبت بمانم. در همان زمان اوایل انقلاب، یکی از همین آقایان که در قم نماز جمعه می‌خواند و الآن فوت کرده است، خودم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم، و شنیدم که می‌گفت:

اگر امام‌زمان علیه السّلام هم بیاید، همین کارهایی را می‌کند که ما انجام می‌دهیم!

عجب! بسیار خوب! پس دیگر چه نیازی به امام زمان علیه السّلام هم داریم؟ دیگر برای چه ایشان به خودش زحمت بدهد؟ وقتی شما خودتان همان کارها را می‌کنید، پس من چرا زحمت بکشم و بیایم؟ شما انجام می‌دهید، دیگر! عدالت را انجام می‌دهید! نظم و تدبیر و ترتیب و همه چیز را انجام می‌دهید! بحمدالله هم همه چیز به خوبی و خیر و صلاح در حال پیش رفتن است، دیگر مشکلی وجود ندارد که من بیایم!

ولی این مطالب همه خلاف است. ما اشتباه فهمیدیم. اشتباه به ما گفته شده است. ما امام‌زمان علیه السّلام را یک فرد عادی مثل سایر افراد می‌پنداریم، مثل افراد دیگری که می‌آیند و می‌روند و کار صلاحی هم انجام می‌دهند و می‌روند، می‌پنداریم. دیگر ما نمی‌دانیم که آن حقیقت، همه وجود ماست، و ماوراء فکر ما و

ماوراء نیت ما و ماوراء قصد ماست، ماوراء صلاحی است که ما آن صلاح را در نظر می‌گیریم، آیا آن صلاح که در نظر می‌گیریم، واقعاً برای ما صلاح است؟ الآن من به صلاح می‌دانم این کار را انجام دهم! چقدر از این صلاح‌های ما تا به حال اشتباه از آب درآمده است و چقدر تا به حال به اشتباه خودمان اعتراف کرده‌ایم!

پس معلوم است این صلاح‌ها، صلاح نبوده، بلکه فساد بوده است؛ ولی او که می‌آید می‌گوید:

باید این را انجام بدهید، این کار را بکنید.

اگر بگوییم: یا بن رسول الله من خیال می‌کنم این به صلاح است! می‌گوید: به صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟! می‌گوییم: چشم!

به اینجا که می‌رسد، چشم! و این چشم فقط برای یک نفر است! چون او ماوراء فکر و ماوراء نیت و ماوراء مصلحت ماست. اگر او هم مثل بقیه بود، برای او هم چرا و لعل و برای چه می‌آوردیم. منطق در همه جا یکی است، عقلانیت در همه جا یکی است، و در این مسئله تفاوتی نیست. پس فقط در مقابل یک نفر باید چشم گفت؛ ولی راجع به سایر افراد، باید پرسید: به چه دلیل؟!^۱

ندای ملکوتی پیامبر به همه نفوس تا قیامت برای قبولی اخوت و وصایت و خلافت

«یک روز مرحوم آقا رضوان الله علیه در توضیح قضیهٔ انذار عشیره ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ این مسئله را مطرح می‌کردند که خداوند پیغمبر را مأمور کرد

۱. سخنرانی نیمه شعبان، سنه ۱۴۳۵، قم.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

اولین ابلاغ و تبلیغ خود را در خانواده و اقارب خودش انجام بدهد. بعد آن کلامی را که رسول خدا فرمود این بود: «أَیْکُمْ یُوَازِرُنِی عَلٰی اَنْ یَّکُونَ اَخٰی وَ وِصِیِّی وَ خَلِیْفَتِی مِنْ بَعْدِی»، خیلی کلام عجیبی است! کدام یک از شما می‌آید مرا در این باری که برداشتم، کمک کند؟ آدمم مُلک و ملکوت را زیر و رو کنم، آدمم مَاسِوٰیِ اللّٰه را، به سمت و سوی الله بکشانم! آدمم که تمام نفوس را از تعلّقات به مَاسِوٰیِ اللّٰه قطع کنم و همه را به آن سمت بکشانم، یک علقه باقی بگذارم و آن علقه وصول به مقام حق و وصول به مقام معرفت و توحید است؛ این علقه را باقی بگذارم و بقیه علقه‌ها را قطع کنم، آدمم این کار را بکنم، این کار زحمت دارد، این کار دربه‌دری دارد، این کار هجرت دارد، این کار بی‌خانمانی دارد، این کار دشمن برای انسان درست می‌کند، تمام اینها را در پی دارد! کیست که بیاید این بار را بردارد و بار و ثقل مرا کم کند و گرده مرا تخفیف بدهد؟ کیست از شما که بیاید در این رسالت مرا کمک کند؟

رسول خدا در آن جایگاه و تکلیف و مأموریتی که از ناحیه پروردگار داشت، می‌خواست برای رسالت خود یک نفر را و یک نفس را به کمک بگیرد تا بتواند این بار را بکشاند و ادامه بدهد، و آن حرکت را ادامه بدهد و نگذارد که بایستد.

یعنی آن اراده و آن تکلیفی را که خدا بر عهده پیامبر گذاشته بود که عبارت است از حرکت همه نفوس و خلائق به سوی پروردگار، نه فقط احکام طهارت و احکام نماز و روزه و احکام جزئی، نه! حرکت دادن همه نفوس و از بندگی درآوردن و آزاد ساختن و به سوی پروردگار سوق دادن و باب معرفت را به روی همه باز کردن. در این قضیه، پیغمبر می‌خواست کس دیگری را نیز همراه خودش قرار بدهد: «عَلٰی اَنْ یَّکُونَ وِصِیِّی وَ خَلِیْفَتِی مِنْ بَعْدِی». امیرالمؤمنین علیه السّلام بلند شد و فرمود که: «من این کار را انجام می‌دهم!»

بعد عبارت مرحوم آقا این بود:

خیال نکنید که این خطاب فقط خطاب به امیرالمؤمنین است، بلکه خطاب به تک تک افراد است.

امروز رسول خدا در روز پنجشنبه روز عید غدیر سنه ۱۴۳۱ به یک یک ما که در اینجا نشسته ایم می گوید:

«ایکم یوازرنی؟» چه کسی از شما هست که بیاید و مرا در این مسیر رسالت و در این حرکت کمک کند؟!»

یوازر، یعنی قبولِ وزر کردن، وِزر یعنی سنگینی، یعنی وزر را تحمل کردن، ثقل را تحمل کردن، اعباء را به دوش کشیدن.

پس اگر دقت کنیم، مسئله ولایت یک مسئله ای نیست که فقط اختصاص به امیرالمؤمنین داشته باشد و امروز فقط بنشینیم و یا علی بگوییم و به سینه بزنیم و شعر بخوانیم و تمام شد و رفت!

قضیه ای که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش بوده، و ولایتی که مربوط به امیرالمؤمنین بوده و ابلاغش گذشت، به ما چه مربوط است؟ ۱۴۰۰ سال پیش بوده، در غدیر خم هم بوده، پیغمبر مردم را جمع کرد و این مطلب را به مردم ابلاغ کرد و اعلان کرد، خب به ما چه ربطی دارد؟ بسیار خب ما قبول می کنیم که امام ما امیرالمؤمنین باشد. بعد از پیغمبر او وصی است و آن سه نفر غاصب هستند، ظالم هستند، حق را گرفتند، تمام شد؟! همین که ما قبول کردیم تمام شد؟! نه، اینکه چیزی نیست، اینکه اهمیتی ندارد.

ولایت و غدیر، یک حقیقت زنده و مستمر

روز غدیر یک روز زنده و مستمر در تمام لحظات تاریخ زندگی من و شما است. آن مسئولیتی که امیرالمؤمنین در آن روز پذیرفت، آن مسئولیت را بر همه افراد تا روز قیامت تقسیم کرد. هر کس آمد و اعلان آمادگی و پذیرش کرد، رفت

در ولایت امیرالمؤمنین و محو شد؛ و هر کس که نه، فقط آمد و سینه زد، عَلم بلند کرد و فقط روضه و عزاداری و چراغانی کرد، هیئت گرداند و شام و نهار داد؛ ولی نیامد در قبال آن مسئولیت سر تسلیم فرود آورد و إقامة عدل کند و إمامت ظلم و نفاق کند، بلکه فقط از دور نشست و گفت: علی، علی، علی؛ کنار نشست و گفت: چقدر علی آدم خوبی بود! چقدر چه بود و فلان، در همه جنگ‌ها او بود! چنین کسی از حقیقت ولایت دور است. بعد هم می‌گوید که قضیه غدیر به من چه مربوط است؟ به من چه ربطی دارد؟! اگر کارش برای خدا بود، خدا اجرش را داده، مقاماتش را بالا برده، و من چه کار کنم؟! من که ۱۴۰۰ سال بعد آمدم، چه نفعی این قضیه برای من دارد؟ واقعه روز غدیر چه نفعی برای من دارد؟! چه اثری برای من دارد؟! چه نتیجه‌ای باید بگیرم؟ قضیه این است!

آن کلام مرحوم آقا این بود که:

در روز غدیر رسول خدا آمد ولایت را سپرد به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین یک ندا داد در همه نفوس الی یوم القيامة که: من پا جلو گذاشتم، بسم الله! من این سفره را پهن کردم، بسم الله! حالا چه کسی است که بیاید سر این سفره بنشیند؟

پس بنابراین همین سر سفره نشستن و یا علی گفتن و تعریف کردن که علی شهبواری بود که در خیبر را کند، فایده ندارد، این سر سفره آمدن نیست. سر سفره آمدن آن وقت است که شما راست بگویی و دروغ نگویی. سر سفره آمدن آن وقت است که شما اقامه عدل کردی. سر سفره آمدن آن وقتی است که برای همان هدفی که علی در برابر تکه تکه شدن زن خود صبر کرد، شما هم برای همان هدف پا در میدان بگذاری و تا آخرش محکم بایستی؛ آن موقع است که داخل ولایت شده‌ای! آن موقع می‌آیند تو را در بغل می‌گیرند و حضانت می‌کنند و تو را حراست می‌کنند و تو را از دشمنی دشمنان نگه می‌دارند و محافظت می‌کنند و می‌برند و

می‌رسانند.^۱

پیام هشتم: غدیر روز سنجش میزان ارادت به مقام ولایت

تمثیل امیرالمؤمنین به سوره توحید و درجات ایمان مردم نسبت به او

مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار به نقل از شیخ صدوق در کتاب معانی الأخبار روایت بسیار مهمی را چنین نقل می‌کند:

الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ.

فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثَا الْإِيمَانِ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ. وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَكَ لَمَّا عُدَّ بِأَحَدٍ بِالنَّارِ... الخَبَرُ.^۲

مضمون همین روایت را مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در جلد هفتم از کتاب امام شناسی، صفحه ۲۲ آورده است.

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۷۰ و ج ۲۷، ص ۹۴.

درخواست آیه الله حاج سید مهدی روحانی از علامه طهرانی درباره

توضیح روایت

در توضیح این روایت بسیار مناسب است حکایتی را ذکر نماییم که حضرت آیه الله طهرانی از ملاقاتی که در معیت با والد خود علامه طهرانی با مرحوم آیه الله حاج سید مهدی روحانی^۱ رضوان الله علیهم اجمعین در قم مقدسه داشته‌اند، و این

۱. مرحوم آیه الله الحقّ و العرفان حاج سیدمحمد محسن حسینی طهرانی بارها از اخلاص نیت و صداقت و تسلیم در برابر حقّ مرحوم آیه الله حاج سیدمهدی روحانی رضوان الله علیه، تعریف و تمجید نموده از جمله نقل می‌کردند که:

«مرحوم آیه الله حاج سید مهدی روحانی مرد بسیار خوبی بود و از اقوام پدری ما بود. مرد بسیار فاضل و منصف و صادقی بود و مهم هم همین است، خیلی‌ها اهل فضل هستند، ولی در مطالبشان معلوم نیست صادق باشند... ایشان آمده بود دیدن مرحوم آقا رضوان الله علیه و بعد ما به دیدن ایشان در قم رفتیم. بنده در آن مجلس اول نبودم و مرحوم آقا برای من تعریف کردند که: ایشان راجع به مسئله وحدت وجود از من سؤال کرد و گفت: آقای حاج سید محم حسین (سنّ ایشان هم تقریباً با مرحوم آقا در یک حدود بود، هم سن بودند) این قضیه وحدت وجود چیست که این قدر راجع به آن سر و صدا کرده‌اند؟ بعضی‌ها رد می‌کنند، بعضی‌ها اثبات می‌کنند؛ ما آمدیم این را از خود شما بشنویم، خود شما که هم اهل فلسفه هستید و هم اهل اصول و از این مسائل و می‌دانیم که شما حرف آخر را می‌زنید و به صدق شما هم اعتماد داریم.

(مرحوم آیه الله روحانی اهل فلسفه نبود و فلسفه نخوانده بود و اشکالش هم در همین بود که چرا نخوانده بود، چرا انسان نباید اینها را بخواند؟!)

و علی‌کُلِّ حالِ مرحوم آقا هم می‌گفتند که ما برای ایشان توضیح دادیم که مسئله وحدت وجود این است.

وقتی تمام شد، ایشان گفت: این است قضیه؟ گفتم بله! گفت: این که اشکال ندارد! پس این همه که می‌گویند برای چیست؟ ایشان گفتند: خب مگر کسی می‌گوید اشکال دارد؟!!

مرحوم آقا می‌فرمود: ایشان باور نمی‌کرد و تعجب می‌کرد و می‌گفت واقعاً وحدت وجود این است که شما دارید می‌گویید یا دارید ما را به یک کیفیت قانع می‌کنید و سرگرم می‌کنید؟!!

حکایت را در یکی از مجالس نقل نموده‌اند. ایشان می‌فرمودند:

«مرحوم آیه الله حاج سید مهدی روحانی به مرحوم آقا گفتند:

آقا یک روایتی را من دیدم که پیغمبر فرمودند: **يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي النَّاسِ كَمَثَلِ سُورَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾**؛ کسی که یک بار ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند مانند این است که ثلث قرآن را خوانده، کسی که دو بار بخواند مانند این است که دو ثلث قرآن را خوانده و کسی که سه بار بخواند مانند این است که سه بار قرآن را خوانده، همین‌طور مثل تو همین است، کسی که تو را به قلب فقط دوست داشته باشد در دلش تو را دوست داشته باشد ولی به زبان نیارد ملاحظه بکند، مسائل را در نظر بگیرد جهات را، مصالح را در نظر بگیرد، - بالأخره بعضی‌ها یک مطلبی را قبول دارند ولی نمی‌گویند، به زبان نمی‌آورند ولی قبول دارند مطلب را قبول دارند - این شخص به ثلث ایمان رسیده است و کسی که تو را به قلب و لسانش دوست داشته باشد یعنی به زبان بیاورد، فضائل تو را نقل بکند از تو دفاع کند در موارد مختلف، به حمایت از تو برخیزد با زبانش این مانند کسی است که به دو ثلث از ایمان دسترسی پیدا کرده و کسی که تو را با قلب و با زبان و با دست یعنی در مقام عمل تو را دوست داشته باشد این به همه ایمان رسیده است. این روایت را شما برای ما توضیح بدهید!

خیلی روایت روایت عجیبی است. مرحوم آقا در آن روز یک توضیحاتی

گفتند آقا این همین است که اعتقاد بنده است، بنده که اعتقاد را نمی‌آیم به شما دروغ بگویم، اعتقاد بنده نسبت به وحدت وجود این است که برای شما توضیح دادم.
گفت: خب این که عیب ندارد! گفتند خب بله، ما هم می‌گوییم عیب ندارد.
بینید این آدم، چقدر آدم منصف و صادق و خوش نیت و صافی است.*
* سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۵، قم؛ شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان المبارک ۱۴۳۱)، جلسه ۶؛ شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۴۰۱.

دادند و یک مطالبی را فرمودند که حالا مجملش را در طول صحبت خدمت رفقا عرض می‌کنم، ایشان فرمودند که:

بله این روایت موجود است و سندش را هم برای مرحوم آقای سید مهدی روحانی بیان کردند که این در فلان کتاب هست و روایتش هم روایت صحیح است و ظاهراً هم حتی بعضی از اهل تسنن این روایت را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

مجمعل فرمایشات مرحوم آقا رضوان الله علیه در آن مجلس این بود که: ایمان مراتبی دارد، باور انسان مراتبی دارد و افراد در افق‌های متفاوتی قرار دارند و آن میزان باور افراد و آمادگی افراد برای پایداری در قبال حق و پایداری برای رضوان الهی دارای مراتب مختلفی هست، دو نفر یک جور نیستند، دو نفر یک قسم نیستند، هر کسی در یک مرتبه خاصی از ایمان قرار دارد.

خصوصیات کسانی که دارای یک سوّم از ایمان بودند

کسانی بودند که فقط امیرالمؤمنین را به‌عنوان فردی که دارای این خصوصیات و خلیفه پیامبر است و جانشین پیامبر است، قبول داشتند، و البته خیلی‌ها قبول داشتند! شما الآن خود را در زمان غدیر تصوّر کنید و ببینید که چه افرادی بودند؟ افرادی در زمان غدیر بودند که خودشان با چشمشان دیدند پیغمبر دست امیرالمؤمنین را گرفت بالا. الآن ما فقط به‌واسطه نقل کتاب به این مطلب باور داریم؛ خودمان که نبودیم و ندیدیم، همین‌طور سینه به سینه برای ما نقل شده است، از پدران، از بزرگان، آنها همین‌طور از آباء و اجداد خود تا اینکه این مسئله به‌دست ما رسیده و به‌عنوان یکی از مسلمات تاریخ این قضیه ثبت شده و در کتاب‌ها هم ما آن را می‌بینیم، کتاب‌هایی که مربوط به زمان‌های گذشته است، مربوط به هشتصد سال پیش، مربوط به هزار سال پیش، اشعاری که در همان موقع

این اشعار سروده شد، الآن اشعار حسّان بن ثابت انصاری در روز غدیر موجود است که وقتی این جریان معرفی امیرالمومنین توسط پیغمبر انجام گرفت، حسّان بلند شد و گفت: من شعری بگویم. حضرت فرمودند: بخوان! اشعار خود را اداء کن! و حسّان شروع کرد آن قصیده خیلی جالب خود را انشاء کرد.^۱

اما نکته جالب در اینجا این بود که پیغمبر فرمودند: «تا مادامی که با ما اهل بیت هستی، روح القدس تو را حمایت خواهد کرد.» و این خیلی قضیه عجیبی است. این از آن مطالب کلیدی است که باید ما مواظب باشیم، و متوجه آن باشیم. لذا حسّان بعد از مدتی طول نکشید که به دستگاه خلافت خلفاء راه پیدا کرد و از آنها حمایت کرد، یعنی دو ماه قبل در جریان غدیر برای نصب امیرالمؤمنین به ولایت الهی و به خلافت الهی شعر گفت و بعد می آید برای ابوبکر و اینها شعر می گوید.

پیغمبر می فرمایند: «تا مادامی که با ما اهل بیت هستی روح القدس تو را

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۸۱:

«حسّان برخاست؛ و گفت: ای بزرگان و ای شیوخ قریش! بشنوید سخن مرا که شهادت رسول خداست درباره ولایت که برای علی ثابت است! و سپس ابیات زیر را انشاد کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بُخُمٌ وَأَسْمِعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِیَا
یقول: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِیُّكُمْ	فَقَالُوا وَ لَمْ یَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِیَا
إِهْكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَوَلِیْنَا	وَ لَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْیَوْمَ عَاصِیَا
هُنَاكَ دَعَا: اللَّهُمَّ وَالِ وَاوَلِیُّهُ	وَ كُنْ لِلذَّی عَادَى عَلِیًّا مُعَادِیَا
فَقَالَ لَهُ: قُمْ یَا عَلِیُّ فَإِنِّی	رَضِیْتُكَ مِنْ بَعْدِی إِمَامًا وَ هَادِیَا

باید دانست که اعلام و علمای از علم حدیث و تاریخ، بر اشعار حسّان بن ثابت اتفاق دارند؛ و خود این ابیات سند زنده‌ای برای ولایت در روز غدیر است؛ و از اسناد مهمه غدیر محسوب می شود که در محضر رسول خدا ایراد کرده، و مفاد حدیث ولایت را در روز غدیر، در آن گنجانیده است.

حمایت می‌کند و به تو کمک می‌کند و در تحت کفالت او هستی.» یعنی هیچ تضمینی نیست بر اینکه حالا که در اینجا آمدی و شعر گفתי و حال روحانیتی دست داد و آمدی این را گفתי، این برای تو تضمینی بشود تا آخر!

لذا حسّان از آن افرادی بود که می‌توانیم بگوییم جزء اوّلین دسته‌ای بود که امیرالمؤمنین را به قلب دوست داشت، اما به زبان خیر؛ لذا به دستگاه ابوبکر رفت. بالأخره حسّان نمی‌توانست بایستد و این مشکل را رد کند، نمی‌توانست از عهده این امتحان برآید، نمی‌توانست در قبال این فضا و در قبال این جوّ و در قبال این جریان که ایجاد شده بود، مقاومت کند و بایستد و بگوید دو ماه قبل پیغمبر این علی را نصب کرد، اکنون کجا می‌روید؟ چه کسی را انتخاب می‌کنید؟ به چه کسی رأی می‌دهید، در مقابل کلام رسول خدا ایستادید، در مقابل صراحت پیغمبر ایستادید، توجه می‌کنید؟

نتوانست بایستد، ایمانش در حد ثلث بود، یک بار ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را خوانده نه همه آن را؛ امیرالمؤمنین را که در روز عید غدیر پیغمبر او را نصب می‌کند و خودش هم بلند می‌شود شعر می‌گوید، قبول دارد. اشعارش هم اشعار آبداری هست و قصیده بسیار عالی می‌گوید، ولی در همین حد. بیش از این مقدار دیگر قدم جلو نمی‌گذارد، بیش از این مقدار دیگر می‌گذارد، بیش از این مقدار دیگر سخنی را تحمّل نمی‌کند، چون بالأخره یا علی گفتن سختی دارد، پشتش امتحان دارد، این امتحان هم برای همه ما هست، این امتحان هست. این چنین نیست که امتحان فقط برای آنها باشد.

کسی که می‌گوید: یا علی، باید بداند که علی آدمی است که می‌آید در قبال ابوبکر می‌ایستد؛ در این صورت تو چه می‌کنی؟! این طور نیست که فقط علی بگویی و بروی در منزل خودت بنشین، هر چه شد، شد!

علی می‌آید در قبال ابوبکر می‌ایستد، علی در قبال عمر می‌ایستد، علی در

مقابل عثمان می ایستد، علی در قبال معاویه می ایستد، تو کجا می ایستی؟ آیا صرفاً همین روز عید غدیری بود و تمام شد؟!

«بَخِ بَخِ لَكَ يَا عَلِي، أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!»
این حرف‌ها را چه کسی زد؟ این حرف‌ها را مگر همین دوّمی نزد، همین کسی که این حرف‌ها را زد و با علی بیعت کرد، همین کسی بود که دختر پیغمبر را جلوی چشم شوهرش تگّه تگّه کرد!

با «أصبحت مولای» که کار درست نمی‌شود عزیز من! با «بَخِ بَخِ لَكَ يَا عَلِي!» که کار درست نمی‌شود، مسئله حل نمی‌شود. بنده هم می‌آیم خیلی چیزها می‌گویم، نوار است می‌چرخد، بهتر هم حرف می‌زنم، بهتر هم صحبت می‌کنم، بیشتر هم اظهار ارادت می‌کنم، یا علی مبارک باد، مبارک باد این منصب مبارک باد، خدا تو را مولای همه قرار داد! مولای مومن و مؤمنه قرار داد، خب! قرار داد که داد، تو کجایی؟ تو چرا داری دروغ می‌گویی؟ تو چرا داری دودوزه‌بازی می‌کنی؟ تو چرا داری تقلّب می‌کنی؟ تو چرا داری خلاف می‌گویی؟

بله! خدا علی را مولای همه قرار داد، مولای بر هر چه مومن و مؤمنه قرار داد، به من چه مربوط است؟ من در کجای این مسئله قرار دارم؟ دیگر شما بهتر از این مورد سراغ دارید؟ مثال بهتر از این سراغ دارید؟ که کسی بلند شود بیاید این حرف‌ها را راجع به امیرالمؤمنین بزند، بعد هم دو ماه بعد زن همین علی را جلوی چشمش تگّه تگّه کند و بچه‌اش را هم سقط کند؛ دیگر بهتر از این کیست؟

حالا تکلیف ما چیست؟ شما خیال می‌کنید آن کسانی که در روز غدیر بودند، گلبول یا پلاسمای خونشان از ما کمتر بود؟ رنگ خونشان از ما کمتر بود؟ و ما حالا خونمان قرمزتر است که بعد از هزار و چهارصد سال آمدیم؟ نه آفاجان! واقعاً معلوم نیست که آنها در ارتباط با امیرالمؤمنین ادعایشان از ما بیشتر نبوده باشد! واقعاً هم در آن روز شاید برایشان حالی دست داده بود، بالأخره پیغمبر در حال نصب امیرالمؤمنین

است، دیگر پیغمبر دارد حرف آخر را می‌زند، حسّانی که بعداً به خلافت ابوبکر می‌رود و در دستگاه آنها قرار می‌گیرد، بلند می‌شود در روز عید غدیر برای امیرالمؤمنین شعر می‌گوید، اینها همه حقایق تاریخ است؛ ولی همین‌ها وقتی یک امتحان پیش آمد، می‌بینیم که همه رفتند و فقط چند نفر باقی ماندند! یک سلمان و ابوذر بود و مقداد و عمّار و چند نفر دیگر، همین چند نفر ماندند و بقیّه رفتند در مسجد مدینه نماز جماعت خواندند! همه صف در صف! همین پریروز که پیغمبر نماز می‌خواند و این صف‌ها بسته می‌شد، امروز می‌بینیم یکی دیگر به جای پیغمبر ایستاده و همین صف‌ها را دوباره بسته‌اند! همین افراد، همین زید و عمر و هیچ تغییری نکردند. نه از کره ماه مأموم آوردند و نه از این طرف و آن طرف و از بلاد دیگر افراد را با شتر و الاغ جمع کردند بیاورند تا اینکه تظاهرات کنند و پشت سر بایستند و نماز بخوانند. خیر! این طور نبوده است. خود همین‌هایی که در مدینه بودند، خود همین‌هایی که دیروز پشت سر پیغمبر بودند، همین‌ها آمدند پشت سر ابوبکر نماز خواندند.

دیروز پشت سر پیغمبر ایستادیم و امروز پشت سر یکی دیگر می‌ایستیم، چرا؟ چون حدّ ما این قدر است، میزان ما این مقدار است، باور ما این قدر است، بیش از این نیست، یعنی چه؟ یعنی بین پیغمبر و بین ابی‌بکر فرقی نمی‌گذاریم.

همان‌طور که پیغمبر می‌گفت و حرفش را گوش می‌دادیم، امروز ابی‌بکر هم هر چه بگوید، همان‌طور حرفش را گوش می‌دهیم. همان‌طور که پیغمبر دیروز می‌آمد و الصّلاة الصّلاة می‌گفت و بلال می‌رفت اذان می‌گفت و پشت سرش می‌ایستادیم، همین‌طور هم امروز، بلال نه، یکی دیگر می‌رود بالای مأذنه و اذان می‌گوید و یکی دیگر می‌ایستد جای پیغمبر، ما هم پشت سرش می‌ایستیم، یعنی پیغمبر و ابی‌بکر برای ما یک اندازه هستند!

اگر علی را جلو می‌گذاشتی و پشت سر علی می‌ایستادی، آن وقت مطلب جور دیگری بود و فرق می‌کرد. این جاست که مولانا رضوان الله علیه می‌فرماید:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگریخته‌ای^۱
 پس قدری به خودمان بیاییم، و متوجه شویم که مسئله خیلی مسئله دقیقی
 هست! آن کسی که می‌گوید: چه این باشد و چه آن باشد، در واقع خودش را
 معرفی می‌کند. کسی که می‌گوید چه آقای فلان باشد و چه آقای فلان، هر دو یکی
 است، در واقع باور خودش را بازگو می‌کند.

مادحِ خورشید، مدّاحِ خود است که دو چشمم روشن و نامرمد^۲
 کسی که خورشید را مدح می‌کند، یعنی من دارم خورشید را می‌بینم، نابینا
 نیستم، خورشید که سر جایش هست، تو که از خورشید تعریف می‌کنی، در واقع
 خودت را مدح می‌کنی. تو که از اندازه و نور و گرما و حرارت خورشید سخن
 می‌گویی، یعنی آنچه که خود حس کرده‌ای و دیده‌ای را داری بازگو می‌کنی. آنچه
 که با وجود خود از خورشید دریافتی را بیان می‌کنی.
 پس کسی که امیرالمؤمنین را فقط به قلب دوست داشته باشد، اما به زبان نیاورد،
 مانند چه چیز می‌ماند؟ مانند همان‌هایی که در روز عید غدیر با امیرالمؤمنین بیعت
 کردند و بعد هم به دنبال ابوبکر رفتند. پس این یک مقدار از روایت برای آنهاست.

برخی از خصوصیات‌های حسان بن ثابت‌های زمان

همین طرز تفکر را افراد دیگری نیز دارند. همین عقیده که می‌دانیم امیرالمؤمنین
 حقّ است، ولی به دلیل مصلحت‌هایی که داریم، هر چیزی را نمی‌شود بر زبان آورد!
 درست است که حق است، ولی بالأخره ما هم فامیل داریم، قوم و خویش داریم،

۱. به نقل از روح مجرد، ص ۵۴۹.

۲. یعنی غیر رمّدار، رمّد مرضی است در چشم که با آن ماه را پیوسته با هاله می‌بیند. (تعلیقه)

۳. مشنوی معنوی (طبع آقا میرزا محمود)، اوائل دفتر پنجم، ص ۴۲۹، سطر ۴ و ۵.

همسایه داریم، بالأخره هر چیز حساب و کتاب دارد! با اینکه حق است ولی دلیل ندارد که انسان هر حقی را بگوید و هر مطلبی را به زبان بیاورد! اگر این طور باشد که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، و همه چیز از بین می‌رود؛ پس تقیّه را برای چه وقت گذاشته‌اند؟! همه این مسائل در حالی است که او حق را می‌داند و به آن اعتقاد دارد.

این گونه افراد یک سوّم از ایمان را دارند. البته در اینجا مسئله محبت هم مطرح می‌شود. چون ممکن است انسان اعتقاد به یک شخص داشته باشد، ولی نسبت به او محبت نداشته باشد. آن محبت بالأخره یک راهی را برای او باز می‌کند؛ لذا پیغمبر نمی‌فرماید: یا علی، کسی که تو را به قلبش بشناسد، بلکه می‌گویند کسی که تو را به قلبش دوست داشته باشد. این مسئله مهم است، چون کفّار هم پیغمبر را می‌شناختند: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾؛ «مثل بچه‌هایشان تو را می‌شناسند.» آیا ممکن است یک پدری بچه‌اش را نشناسد؟ آیا ممکن است یک مادری بچه‌اش را نشناسد؟ یعنی از این مثال روشن تر دیگر خدا نمی‌توانست شاهد بیاورد، چراکه بالاترین مرتبه شناخت در میان پدر و مادر و فرزند ایشان وجود دارد. ولی اینها با وجود اینکه پیغمبر را می‌شناختند، ولی نسبت به او محبت نداشتند.

در روز غدیر، پیغمبر می‌خواهد برای افراد یک راهی باز کند. برای همین می‌گوید اگر شما در دل خود امیرالمؤمنین را قبول دارید و به این قبول داشتن و پذیرش تعلق هم دارید، محبت هم دارید! اما غرضه و جرأت ابراز آن را ندارید، و به دلیل رعایت مصالح حق را کتمان می‌کنید، باز هم راه برای شما باز است، و این طور نیست که راه بسته باشد مانند آن کفّار. لذا افرادی که در زمان غدیر بودند و کلام پیغمبر را شنیدند، بعد از مدتی یکی یکی برمی‌گشتند! این طور نبود که تا آخر همان سه یا چهار نفر فقط آنجا باشند، بلکه تقریباً در هر هفته یکی دو نفر می‌آمدند

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶؛ سوره انعام (۶) آیه ۲۰.

و توبه می‌کردند و می‌گفتند: یا علی، ببخشید! شیطان ما را گول زد که از شما حمایت نکردیم. اما این دیگر در وقتی بود که کار از کار گذشته بود. لذا بعد از حدود سی تا چهل روز، تقریباً حدود چهل یا پنجاه نفر از افراد بر حسب مراتب استقامت و میزان ادراک و توفیقی که خدا به آنها داده بود، به دنبال امیرالمؤمنین آمدند و از آن مرام دست برداشتند و توبه کردند؛ و دیگر بودند، البته نه مثل آن چند نفری که در ابتدا بودند، ولی به هر حال اینها هم برگشتند.

خصوصیات افرادی که به دو سوّم ایمان رسیدند

بعد حضرت می‌فرمایند:

«یا علی! کسی که تو را به قلبش و لسانش دوست داشته باشد...»

هم به قلبش دوست داشته باشد و بداند تو کیستی و حق با توست و همه چیز تو هستی و اسوه و پیشوا تو هستی و امام و قابل اقتدا تو هستی، و هم درحالی که این را می‌داند، آن را به زبان آورد و این طرف و آن طرف از تو و از موقعیت تو دفاع کند. اگر خطیب است، در سخن گفتن و اگر نویسنده است، با قلمش این مطالب را بیان می‌کند؛ نه اینکه قلم خود را به سمت و سوی دیگری ببرد و یا در سخن گفتن به مطالب دیگری هم بپردازد. و نه اینکه در جای خود مسئله را بیان کند، اما همین که اتفاق و قضیه‌ای برای او به واسطه این حق‌گویی می‌خواست پیش بیاید، ایستادگی نکند و در همان جا متوقف شود و دیگر بیش از این جلو نیاید!

تو که علی را دوست داری، حالا باید این مقدار از مال خود را انفاق کنی! می‌گوید: نه! فقط به زبان کافی است، إن شاء الله مورد شفاعت ایشان قرار می‌گیریم، آن انفاق باشد برای بعد!

یا اینکه وقتی مسئله‌ای پیش می‌آید و باید بالفور کاری انجام بدهد، می‌گوید: حالا امروز فعلاً قدری کار داریم، این مسائل بماند برای بعد!

چنین محبتی فقط به زبان است.

یا اینکه جریانی مثل جریان کربلا یا جریان صفین یا جریان احد پیش می‌آید که پای خون در میان است، و دیگر مسئله فقط زبان یا اعتقاد و محبت قلبی نیست، بلکه جنگ است و تعارف ندارد. بفرمایید جلو! حالا وقت آن رسیده است که نسبت به اموال و انفس انفاق و اعراض کنی!

آیا اگر ما در شب عاشورا و وقتی که پسر پیغمبر اذن برای خروج داد و فرمود: «هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَالًا»^۱، حضور داشتیم، آیا ما هم از این سیاهی شب استفاده می‌کردیم و یواش پرده خیمه را کنار می‌زدیم و خداحافظ؟ دیگر ایشان بیعت را از ما برداشته است و خودش هم که می‌گوید بروید. پس برویم و به زن و بچه‌مان و دامادمان و عروسمان برسیم، برویم به طلب خود از دیگران برسیم - اما بدهکاری نه! اگر بدهی به دیگران دارد، می‌گوید همین فردا شهید شویم و دیگر امام حسین همه را تسویه می‌کند دیگر! از دست طلب‌کارها هم راحت می‌شویم! - اما اگر خودش طلب‌کار باشد چطور؟ می‌گوید: یا بن رسول الله! اجازه بفرمایید بروم این طلب‌ها را وصول کنم، و آن موقع استخاره می‌کنم تا ببینم تکلیف من برای آمدن و برگشتن به اینجا چه می‌شود. توجه می‌کنید؟

خصوصیات افرادی که به ایمان کامل رسیدند

«بیده» یعنی با دست، یعنی عملاً و در مقام عمل چقدر جلو می‌آید؟ در مقام عمل چقدر پای قضیه می‌ایستد؟ آیا حاضر است یک زندان هم بکشد؟ آیا حاضر است یک تازیانه هم بخورد؟ کسی که دنبال امیرالمؤمنین می‌آید، این مسائل را هم ممکن است در پی داشته باشد. امیرالمؤمنین خود سیلی خورد، ریسمان به گردنش

۱. معاد شناسی ج ۲، ص ۴۱؛ لمعات الحسین، ص ۵۹.

انداختند، زنش را جلویش تگّه تگّه کردند و بچه اش را سقط کردند؛ توجّه می کنید؟

معاویه در نامه خود به مولا می خواهد ایشان را مورد منقصت قرار دهد

معاویه در نامه ای که برای امیرالمؤمنین می فرستد، قصد دارد ایشان را تنقید و تذلیل کند و استهزاء و مسخره کند، ولی حضرت می فرمایند:

تو می خواستی من را تعییب کنی، ولی ندانستی که با این کار افتخاری برای من ایجاد می کنی. تو وقتی در قبال باطل ایستادن من و به آن کیفیت به مسجد کشانده شدن من را می گویی، در واقع از من تعریف کرده ای، چرا که من تا این حد ایستادگی کردم.

اما معاویه تو چه کردی؟ تو فقط خوردی و خوابیدی و بعد هم منتظر شدی که یک بلائی سر عثمان بیاورند، تا بلافاصله ادعای احقاق خون عثمان را بکنی. درست است که با من این طور رفتار کردند و بالأخره این پرونده من است، اما تو چطور؟ غیر از خوردن و شکم بارگی، مردم چه حمایتی از تو در راه اسلام سراغ دارند؟

پس بنابراین، معنای این حدیث، این است که باید خودمان را بسنجیم. امروز روز عید غدیر است، روز بیعت با ولایت است، روزی است که انسان باید خود را در همان فضای هزار و چهارصد سال پیش ببرد و همان موقعیت را احساس کند.

حکایتی از آیه الله طهرانی در حرم امیرالمؤمنین

سال گذشته توفیق پیدا کردیم در روز عید غدیر در نجف باشیم. جمعیت بسیاری از نقاط مختلف آمده بودند، به طوری که دیگر از سیصد یا دویست متری نمی شد جلوتر رفت. بسیار عجیب بود. من کمی در میان جمعیت حرکت کردم،

ولی بعد دیدم دیگر برایم مناسب نیست و حدود یک ربعی ایستادم و آن زیارتنامه معروف روز غدیر را که بسیار مستحب است، خواندم. این زیارتنامه بسیار عجیب است و همه آن را در روز غدیر بخوانند و البته مفصل هم هست و دیگر تمام پرونده انسان را برملا می‌کند و وضعیّت و حال و اوضاع و ارتباط انسان و تمام جریانات گذشته را که در زمان امیرالمؤمنین و بعد از ایشان اتفاق افتاد، و ظلم‌هایی که انجام شد، همه در این زیارتنامه آمده است. بسیار زیارت‌نامه عجیبی است.

جداً وقتی در آنجا ایستادم، یک مرتبه به جریان غدیر رفتم و دیدم که در جریان غدیر واقع هستم، و پیغمبر ایستاده و در حال نصب امیرالمؤمنین است. یعنی واقعاً خود را در همان‌جا مشاهده کردم و بعد از خود پرسیدم که من کجای این قضیه هستم؟ چقدر این کلام پیغمبر را باور کردم؟ الان پیغمبر دست امیرالمؤمنین را گرفته و بالا برده است، اما من چقدر پای کار هستم؟ آیا تنها از روی قلب است؟ یا اینکه با زبان یا پای عمل هم می‌ایستم؟ یعنی همان جریانات و همان افراد و به به چه چه‌ها و تعریف‌ها و تشویق‌ها، مانند فیلم از جلوی چشمانم یک یک رد شد. و مشاهده کردم در همان موقع که پیغمبر این مطالب را می‌فرمود، آن افراد در چه وضعیتی بودند و چقدر کلام پیغمبر را باور داشتند؟ آیا فقط به قیافه پیغمبر نگاه کردند و خوشحال بودند؟ واقعاً چقدر اینها به عمق پیغمبر فرو رفته بودند؟ به عمق مطالب پیغمبر و آن حال و هوا چقدر فرو رفته بودند؟ اگر نرفتند، دلیلش چیست؟

دو ماه بعد بسم الله! درست دو ماه بعد امتحان پیش آمد: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱. تصوّر مردم این است که در روز غدیر سخنی به میان آمد و تمام شد. حال آنکه دو ماه بعد پیغمبر می‌رود، و یکی دیگر به جای ایشان می‌آید و شرائط عوض می‌شود و مسائل تغییر پیدا می‌کند. تنها دو ماه بعد!

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲.

آن صحبت‌ها، آن حرف‌ها، آن مطالب، آن مسائل، جریان اولیاء، جریان عرفاء، جریان بزرگان، همیشه که این‌طور نمی‌ماند. مجالس شب‌های سه‌شنبه مرحوم آقا که همیشه نمی‌ماند. صحبت‌هایشان در عصر جمعه و در شب‌های ماه مبارک رمضان که همیشگی نیست، یک دورانی دارد. در دل خود می‌گوییم که به به عجب آقایی! چه نورانیتی دارد، چه صحبت‌هایی دارد، چه مطالبی دارد، بیاییم صحبت‌هایشان را ضبط کنیم که بماند!

ای بنده خدا! تو باید آنها را در قلب خود ضبط کنی، این دستگاه ضبط که یک مشت سیم و پلاستیک و شیشه است. تو باید ببینی که چقدر صحبت‌ها و مطالب آقا را در قلب خود ضبط کرده‌ای؟! و چقدر از آنها را به کار برده‌ای؟ همین که یک امتحان پیش می‌آید، همان امتحانی که برای همه هست و پیش می‌آید، جریان تغییر می‌کند. پیش آمد دیگر. توجه می‌کنید؟!

مفید نبودن صرف برپایی مجالس بدون عمل به کلام بزرگان

یکی از اشتباهات ما پرداختن به این مطالب و مجلس درست کردن و خطبه خواندن و صحبت کردن و بالای منبر رفتن است. خیال نکنیم اینها جایگاهی دارد. من که الان برای شما صحبت می‌کنم، کسی از باطن من چه خبر دارد؟ آیا من خودم پای کار هستم یا نه؟ من چه مقدار از این حدیث بهره دارم؟ کسی خبر ندارد. فقط خدا می‌داند. ان شاء الله به قلبمان که می‌دانیم دوست داریم. این را دیگر الحمد لله به توفیق خدا انکار نمی‌کنیم که به قلبمان دوست داریم، اما در مقام زبان و در مقام قلم هم پای کار هستم یا نیستم؟ یا اینکه وقتی پای عمل می‌رسد، مصالح را در نظر می‌گیرم؟ صحبتی که بر زبان می‌آورم، چطور؟ آیا در صحبت خود دائماً در حال سنجش مصلحت شخصی هستم تا اینکه اگر حرفی به ضرر خودم است، آن را به شما نگویم؟ اگر بر زبان آورم، آن وقت می‌گویند آقا تو که خودت هم همین هستی،

پس چرا این را می‌گوییم؟ لذا باید مطالب را بسنجیم، و گزینشی مطالب را انتخاب کنم. تعبیرهایی که به کار می‌برم، یک وقت تعبیری نباشد که بعد از دو روز ایراد بگیرند که آقا خودتان بالای منبر داد سخن دادید و چه کردید، ولی خودتان مطالب را بکار نمی‌بندید. لذا باید حواسم باشد هر چیزی را نگویم، گزینشی باشد. اگر این طور باشم، معلوم می‌شود در قسمت لسان و زبان تابع حق نیستم. حالا دیگر قسمت ید و عمل و اینها بماند که کار خیلی خراب است. خلاصه، فقط همین را می‌گوییم که خدایا ما آن قسمت اول را داریم، امیرالمؤمنین را قلباً قبول داریم که حق است، دوست هم داریم که دنباله‌روی او باشیم، ولی خودت کمک کن آن دو قسمت دیگر و مخصوصاً قسمت سوم نصیبمان شود؛ وگرنه خیلی‌ها به دنبال این مطالب و مسائل هستند، درحالی‌که اصلاً خودشان اهل این حرف‌ها نیستند. کتاب می‌نویسند، اما خودشان اصلاً به مطالب کتاب باور ندارند. راجع به عرفان سخن می‌گویند، اما خودشان از هر منافقی منافق‌تر هستند. راجع به مطالب اولیاء خدا قلم می‌زنند، درحالی‌که از همه کذابین کذاب‌تر و دروغ‌گوتر هستند!

امام صادق علیه السلام در آن روایت می‌فرماید:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ خَطِيباً مِصْقَعاً، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنْ
الَّيْلِ الْمُظْلِمِ.^۱

شما گاهی ممکن است یک فرد خطیب و سخن‌وری را پیدا کنید و پیش خود بگویید این فرد دیگر اول شخص معتقد به مسیر اولیاء است. اما غافل از اینکه سخن‌وری یک فن است، سخن گفتن فن است، منبر رفتن فن است، هیچ دلالت بر ایمان نمی‌کند، هیچ دلالت بر صدق نیت نمی‌کند، هیچ دلالت بر تقوا نمی‌کند، در سابق هم سخن‌ورهایی بودند که افراد را مسحور سخن خود می‌کردند؛ سحر کلام

۱. رساله سیر وسلوک، ص ۲۰۶.

خودش یک مطلبی است. و وقتی خوب توجه می‌کنی، درمی‌یابی که این فرد سخن‌ور منافق است و اصلاً اولیاء و بزرگان را قبول ندارد، اهل‌بیت را اصلاً قبول ندارد، امیرالمؤمنین را اصلاً قبول ندارد؛ درست مانند حسّان که آن شعر را بر زبان می‌آورد. حالا تازه آن حسّان در زمان انشاء آن شعر، حال و هوایی پیدا کرده بود که پیغمبر در مورد او فرمودند: «روح الامین به تو کمک کرده است.»

امام صادق یا امام باقر می‌فرمایند:

کسانی را پیدا می‌کنید که یک واو و لام خطا نمی‌گویند، و آن‌قدر بر صحبت و خطابه خود مسلط هستند، که از اوّل صحبت تا آخر صحبت یک حرف تکراری بر زبان نمی‌آورد. الحَظیبُ المَصْقَع، مصقع یعنی کسی که خیلی بلیغ صحبت می‌کند و رسا حرف می‌زند، قلبش از شب ظلمانی تاریک‌تر است.

شب محاق یعنی شب بیست و هشتم یا بیست و نهم ماه که دیگر حتی یک متری خودتان را هم نمی‌بینید. محاق در نیمه شب از شب ظلمانی تاریک‌تر است. یعنی دیگر امام صادق از این روشن‌تر چگونه برای ما مثال بیاورد. یعنی فرد چنان سخن می‌گوید که تصوّر می‌کنی خودش پای کار است، خودش یک رکن قضیه است، اما این‌طور نیست. سخن‌وری صرفاً یک فن است، یک هنر است، مانند سایر هنرهای دیگر، مانند آهنگری، مانند نجاری. وقتی شخص نجار، نجاری می‌کند، هم می‌تواند تخت بسازد و هم وسیله حرامی بسازد. آن کسی که صدای خوب دارد، می‌تواند این صدای خوب را در دین و تبلیغ دین و اهل‌بیت و شعائر اهل‌بیت صرف کند یا اینکه صدای خوب خود را در راه معصیت و مجالس لهو و لعب و عیش و عیاشی صرف کند. صدا صداست و هیچ تفاوتی نمی‌کند. باید دید در این قلب چه خبر است؟! این یک مهنه است، این یک نوع فن است، این یک نوع تخصص است، و همین‌طور در سایر مسائل دیگر. صحبت کردن و بالای منبر آمدن

هم همین‌طور است و هیچ تفاوتی نمی‌کند.

و تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ تَغْيِيرًا عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ؛ «و از آن طرف، بسیار عجیب است که شخص بی سوادى را پیدا می‌کنید که اصلاً نمی‌تواند آنچه در دلش است بر زبان بیاورد»، وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمُصْبَاحُ، «ولى دلش مانند چراغ می‌درخشد.»

مشورت آیه الله میلانی با حاج هادی ابهری در امور مهمه

روزی بنده از یک نفر از بستگان و نزدیکان مرحوم آیه الله حاج سید هادی میلانی رحمة الله عليه که مرد بسیار بزرگ و بی‌هوائی بود و مرحوم آقا هم نسبت به ایشان علاقه داشتند و در تشیيع ایشان شرکت کردند در آن موقع که مشهد بودیم و وقتی که برای عیادت ایشان رفتند فرمودند:

ایشان در روزهای آخر کسالتشان حالت انقطاع خوبی پیدا کرده است. این شخص نقل می‌کرد که مرحوم حاج هادی ابهری - که خدا رحمت کند ایشان را - با مرحوم میلانی صیغه اخوت و برادری خوانده بودند، همان‌طور که مستحب است در روز عید غدیر مؤمنین صیغه برادری با یکدیگر بخوانند، ایشان می‌گفتند که در بعضی از اشکالات و شبهاتی که برای مرحوم آقای میلانی پیش می‌آمد، از مرحوم حاج هادی ابهری استشاره می‌گرفت و مشورت می‌کرد، درحالی‌که مرحوم حاج هادی ابهری اصلاً سواد نداشت، و اسکناس‌های آن موقع را از روی رنگ روی آن تشخیص می‌داد، یعنی در این حد ایشان سواد نداشت و یک مهر هم در جیبش بود که هر جا می‌خواست امضاء کند، این مهر را بیرون می‌آورد و خیس می‌کرد و مهر می‌زد.

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۲.

حال ببینید در مواردی که برای این مرجع بزرگ شبهه پیش می‌آید و نمی‌توانست آن را حل کند، با حاج هادی ابهری مشورت می‌کرد و هر چه او می‌گفت عمل می‌کرد. بعد از حاج هادی می‌پرسید حاجی از کجا می‌فهمی؟ ایشان هم می‌گفت: وقتی که مطلب به من عرضه می‌شود، می‌بینم آن قسمت نور دارد، چرا که مسئله دو طرف دارد دیگر، انجام بدهد یا انجام ندهد و ایشان می‌گفت وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم آن طرف نور دارد و این طرف تاریکی است. حُب این برای چیست؟ به خاطر این است که او صدق نیت داشته است: «قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ» این است که قلب او مانند مصباح می‌درخشد.

ولی از آن طرف، آن شخص بالای منبر می‌رود و یک ساعت راجع به علی حرف می‌زند، اما قلبش مانند شب تاریک و شب ظلمانی است و جز کدورت و ظلمت افاضه‌ای از او نمی‌نماید.

تألیف کتاب امام شناسی برای تعیین مسیر در امروز ما!

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه هجده جلد امام شناسی را راجع به چه نوشت؟ راجع به همین امروز ما نوشت عزیز من! راجع به امروز ما این امام شناسی نوشته شده است. راجع به اینکه امروز چشمان خود را باز کنیم، امروز فهم خود را باز کنیم، و سر به هر جایی نسپریم.

آن کسی که دم از ولایت امیرالمؤمنین می‌زند و بعد بر سر سفره معاویه می‌نشیند و به دربار شام می‌رود، نکند خدای نکرده ما نیز جزء آنها باشیم. آن کسی که می‌آید صحبت با امیرالمؤمنین را درک می‌کند و بعد به واسطه بعضی از اشکالات و بعضی از صعوبات و مسائل به دربار معاویه پناه می‌برد و به شام می‌رود و باعث تأیید جبهه مخالف علی می‌شود، و باعث می‌شود معاویه اینها را به مسجد اموی ببرد و به مردم نشان دهد و بگوید به اینها نگاه کنید که از اصحاب علی هستند و او

را رها کرده و پیش من آمده‌اند. آیا به راستی اینها از اصحاب امیرالمؤمنین بودند؟ آن کسی که دم از ولایت می‌زند، ولی در مجالسی شرکت می‌کند که قطعاً آن مجالس مورد غضب و مورد سخط امیرالمؤمنین است، و با افرادی حشر و نشر دارد که قطعاً می‌داند آن افراد در جبههٔ مقابل با جبههٔ ولایت قرار دارند، به دروغ دم از ولایت می‌زند، و الله العظیم دروغ می‌گوید و به ولایت خیانت می‌کند!

[با گفتن] «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ» [کار] تمام شد؟ «حمد خدایی که ما را از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین قرار داد!» تو کجا تمسک کردی؟! تو که شمشیر به روی علی کشیدی! کجایت تمسک است؟ کجای کار تو تمسک است؟ تو که در فلان مجلس که ضد ولایت است، شرکت می‌کنی، تو به روی علی شمشیر کشیده‌ای! گرچه به حسب ظاهر می‌گویی من متمسک هستم، اما از آن طرف با کسی که در مقابل ولایت ایستاده است، رفاقت می‌کنی! تو شمشیر به روی علی کشیده‌ای! تو در شب نوزدهم بر فرق علی ضربت زدی، تو همان هستی، گرچه می‌گویی که دنباله‌روی علی هستیم!

حقیقت تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

تمسک به چه می‌گویند؟ تمسک یعنی پای را جای پای علی گزاردن. روز غدیر روزی است که ما باید ببینیم علی این زمان کیست؟ علی زمان کیست؟ حسین زمان کیست؟ آن امیرالمؤمنینی که پیغمبر در روز عید غدیر، دستش را بالا برد و به مردم فرمود با این علی بیعت کنید، نه با هر شخصی که اسمش علی است، با آن علی بیعت کنید، آن علی، امروز، امام زمان است، اگر ما حسین زمان داریم آن یک نفر است، اگر ما علی زمان داریم، آن یک نفر است، اگر ما امام سجاد زمان داریم، آن یک نفر است، اگر ما امام صادق زمان داریم، آن یک نفر است، و آن یک نفر حضرت بقیة الله است.

پس امروز روز عید بیعت ما با امام زمان است، ما با امام زمان داریم بیعت می‌کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

ائمه معصومین کیست؟ امام زمان است. باید بگوییم حمد خدایی را که ما را متمسک کرده است و بدانیم معنای تمسک را که یعنی چنگ انداختیم، این را فراموش نکنیم!

دیده‌اید آن کسی که در دریا غرق است، برای او یک طناب می‌اندازند می‌گویند: بگیر! یک‌دفعه چنگ می‌زند، این را می‌گویند تمسک؛ ولی کسی که مثلاً این پرده را کنار می‌زند، نامش دیگر تمسک نیست. آن کسی که چنگ می‌زند، یعنی در حال مردن است، در حال غرق شدن است، در حال هلاکت است و یک دفعه می‌بیند یک ریسمان آمد، و یک دستی برای نجات او آمد، این را می‌گویند تمسک. پس معنای تمسک این است. از خدا بخواهیم این معنا را نصیب ما کند و تمسک به ذیل ولایت امام زمان علیه السلام را خدا توفیق کند که هر چه هست، از ناحیه خداست.

غدیر را شروع سال خود قرار بدهیم!

عید غدیر، روزی است که باید با ولایت تجدید بیعت کنیم. یعنی بگوییم تا حالا هر چه بود گذشت و امسال را سال اول خودمان قرار بدهیم. از روز عید غدیر ببینیم که امامان چه می‌خواهد: در کجا سخن بگوییم و در کجا ساکت باشیم؛ هر جایی هم نباید حرف زد! کجا رضای او هست؟ همان‌جا قدم برداریم و رضای او را بر رضای خود برتری دهیم. آن فضائی را که برای آن زمان بود، برای خود بیاوریم و خود را در آن فضا قرار بدهیم. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت همان منتظری خواهیم

بود که منتظر ظهور حق توسط مهدی موعود و فرزند آن علی علیه السلام خواهیم بود. دیگر در این صورت ما هم در همان راستا حرکت می‌کنیم و در همان جریان غدیر و در همان فضای غدیر قرار می‌گیریم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ
الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّزُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ ، وَتُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ
وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ.»

«اللَّهُمَّ كُنْ لِيُؤَيِّدِكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ
تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.»

فصل سوم

جایگاه عمید غدیر در اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پشتوانه منطقی و عقلانی اعیاد اسلامی: فطر، قربان، جمعه و غدیر

در مقدمه این فصل مناسب است که درباره منطق و فلسفه اعیاد اسلامی مطالبی را که مرحوم علامه طهرانی در کتاب گران قدر / امام شناسی آورده است بیان کنیم تا جایگاه عید غدیر برای خوانندگان محترم روشن تر گردد:^۱

«در نزد هر طائفه و جماعت، و هر ملت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد، به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می کنند، و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می گذرانند و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است، ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می کنند، و نفس و روح خود را از یادبود آن اشراب و متمتع می سازند.

دنیاپرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می گیرند، پادشاهان پس از لشکرکشی و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فلسفه اعیاد اسلامی و تفاوت آنها با سائر اعیاد و جشن های ملل و اقوام به کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام رجوع شود.

خون‌ریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می‌گیرند، و طاق نصرت می‌بندند، و آن خاطره پیروزی را همه‌ساله اعاده می‌کنند.

ایرانیان قدیم نوروز را عید می‌گرفتند، به جهت آنکه سبزه از زمین می‌روید و درخت‌ها سبز می‌شود و فصل خرمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده، و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابدأً با معنویات و روحانیات سر و کار ندارند، و ارزش‌های انسانی را فقط در ماده و سبزه می‌جویند، و در حقیقت با عید بهائم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند، و در مرغزارها و مراتع می‌چرند، و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است، برای آنها بدان شکل، و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سید ابن طاوس در کتاب کشف المحجّة روز تولّد پسرش را عید نمی‌گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف در آمدن او را عید می‌گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوم گوید:

«ای فرزند من: محمد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای همنشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می‌کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سال‌ها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن، و صدقات و خدمات برای خداوند بخشنده عقل و خرد به جای آور، که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است، و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سنّ بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می‌دانستم از احوال او که

خداوند جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آن را در کتاب *الْبَهْجَةُ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ* ذکر کرده‌ام.»

سید ابن طاوس (ره) روز بلوغ فرزند خود را عید می‌گیرد

«فصل صد و چهارم: و اگر خداوند همان‌طور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یکصد و پنجاه دینار تصدق می‌دهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود، اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد، و با این مال من در خدمت خداوند اشتغال ورزم زیرا که مال مال اوست، و من مملوک او هستم و تو هم بنده او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جایی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود.»

ولی ادیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جبّاران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

معنای عید فطر و عید قربان

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. اما در فطر به جهت آنکه در یک ماه تمام مردم دست از زیاده‌روی در شهوات برداشته، روزها روزه، و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایّام همچون انفاق در راه خدا، و تلاوت بیشتری از کلام خدا، و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس آماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته

است، و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است، زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت، و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آماده برکات و نزول موائد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب، و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن، و در روز عید نیز غسل دارد. و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا به‌جای آوردن، و آن را با کیفیتی خاصّ، در دو رکعت و با نه قنوت به‌جای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.

و اما در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی بیت‌الله الحرام ﴿مَنْ كَلَّ فَبَجَّ عَمِيقٍ﴾ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، به‌جای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و

سپس به منی آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جست‌وجو و در تکاپو بوده است. اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانه قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و درعین حال شیرین و لذت‌بخش عید بگیرد، و الحمد لله بگوید، و به مراسم عید که آنهم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او اعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند و بگوید:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى
مَا رَزَقْنَا مِنْ بَيْمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلَانَا.

و نه تنها خود حجاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمائی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است، عید بگیرند، و به دنبال اعمالی که در ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجّه به جای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز جُمعه عید است، چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و به همین جهت اسلام نام آن را جُمعه گذارد، یعنی روز اجتماع و به هم پیوستگی امت مسلمان، و در قبل از اسلام آن را یَوْمُ الْعُرْوَبَةِ می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت و تارک آن را لعنت فرستاد. ولیکن شرط صحّت آن با جماعت و در تحت نظر و إمامت إمام عادل و یا منصوب از ناحیه اوست. در زمان حضور إمام، خودش اقامه می‌کند، و در زمان غیبت بر فقیه عادل جامع الشرائط که به أدله نیابت عامّه، متکفل وظائف إمام است واجب است اقامه کند... و به همین جهت که روز جمعه، روز عید و اجتماع است، و مردم پاک و پاکیزه می‌شوند، و از خطاها و

گناهان یک هفته گذشته بیرون می‌آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعه نیز دارای اهمیت و خصوصیتی برای تَهَيُّوْ و آمادگی وظائف روز می‌شود، که از سایر شب‌ها ممتاز می‌گردد.

عید غدیر، أفضل اعیاد

أَمَّا عیدِ غَدیر، که اشرف و أفضل اعیاد است، به جهت ربط امت با امام، و وحدت دل‌های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه، و روندگان طریق مودت و محبت و ایثار و إنفاق، و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفعات قدسیّه سبحانی، و ارتباط ملک با ملکوت است.

عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حقّ، و خروج از فرعونیت نفس اماره، و انداختن ریسمان ذلّ رقیّت حضرت سبحان است، و إقرار و اعتراف به یگانه خاصّه از خواصّ درگاه با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن، و بدون شائبه و تعارف به حقّ و حقیقت و واقعیت در آمدن، و از زمره بهائم خارج شدن، و به صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قدّوس و سبوح را: به حصر ولایت در قرآن کریم به ﴿أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را به: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» قرار گرفتن، و از نفرین خانمان‌سوز «وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» بیرون شدن، و استقبال از «وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ»، و استدبار از «وَإِخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ» نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مولى الموالى امیرالمؤمنین علیه السلام را بر روی دو دست پیغمبر معظم، در فراز منبر برآمده بر پالان‌های اشتران، در زیر

درختان سمراوات وادی جُحْفَه در غدیر خمّ، و نمایش دادن ولایت را به کافّه مردم، و نزول ملکوت و جبروت در این عالم ملک است که: هان ای دشمنان علی و ای مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت‌هایی که از علی می‌کردید، آزار و اذیت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست، و در خور اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاه‌باز بلند پرواز سیدره‌نشین کاخ عرفان است. او از خودِ شما به جان‌های شما نزدیکتر است، و ولایتش بیشتر است. او تکویناً و تشریحاً سیّد و سالار و سرور و سپهسالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید، تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان مصری نشان داد که ای زنانی که مرا در عشق این جوان، مورد ملامت قرار داده‌اید، و می‌گویید: تو که ملکه عزیز مصر هستی، ملکه و جاهت و زیبایی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بنده شما و زر خرید شماست شده‌ای؟! زلیخا زنان مصر را دعوت کرد، و در یک خانه دو در قرار داد، و به هر یک از آنها یک ترنج و یک کارد داد که: یوسف می‌آید، و از اینجا عبور می‌کند، شرط ادب شما اینست که همین که او را دیدید، با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج خوشبو و معطر ببرید، و به او به رسم هدیه تعارف کنید!

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده، و از در دیگر خارج شد. همین که زنان چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال حضرت حقّ بود افتاد، و خواستند ترنج را ببرند، و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا شناختند، و دست از ترنج شناختند، دست‌های خود را به جای ترنج بردند، و خون جاری شد، و نفهمیدند.

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
یوسف که خارج شد زلیخا زنان مصری را گفت: این چه وضعی است؟ این

چه کیفیتی است؟! چرا لباسهای سپید خود را خونین کرده‌اید؟ چرا دست‌هایتان را بریده‌اید؟

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند، و یک‌باره گفتند:

﴿حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۱؛ «سُبْحَانَ اللَّهِ این جوان نیست مگر

فرشته‌ای بلندپایه!

زلیخا گفت:

﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾^۲؛ «این همان جوان زر خرید و بنده ماست،

که شما مرا درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!»

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد، تا همه مردم ببینند، و بدانند که آن جوانی که از او بدگویی می‌کردند، و بَغْض و کِنِیَه و أَحْقَاد بَدْرِيَّه و حُجْنِيَّه و شَرَف و منزلت عظیم او، از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایثار، و حالات روحی، و جَدَبَات سبْحانی و غیرها به آنها اجازه نمی‌داد، در مقابل او خاضع باشند و اَبْهَت و جَلالَت او را گردن نهند، و حَسَدَهای دیرین، مانع می‌شد که بِنْد طوع او را بر گردن نهند، اینک بر روی دست‌های پیامبر خاتم الأنبياء والمرسلین سَیِّد وُؤْدِ آدَم، شَفِیْع پیغمبران سَلَف و شاهد آنها در پیش‌گاه موقف الهی، ارائه می‌شود، که اسلام و ایمان در او منظوی است، و عملی مقبول نیست مگر به پیروی از او، و از منْهَاج او و سُنَّت او. اوست قَسِیْم بهشت و دوزخ. اوست میزان عدل و نَصِیْفَت. اوست مخزن اَسْرار و گنجینه معرفت. اوست از هر مؤمنی به او اولاتر و نزدیک‌تر. اوست حامل قرآن. اوست فرقان بین حق و باطل. اوست مأمور به جنگ بر تأویل کتاب خدا، هم‌چنان‌که پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن. اوست لوادارِ دَفْع و قَلْع و قَمْع ناکثین و قاسطین و مارقین. اوست شهید در محراب عبادت در بیت خدا همان‌طور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

۱ و ۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۱ و ۳۲.

عید غدیر نمایش‌گر این تجلیات، و بروز و إبراز و ظهور و اظهار این واقعیات است.»^۱

وجه افضلیت غدیر بر سائر اعیاد، غلبه عقل بر احساسات در غدیر

«آنچه که امیرالمؤمنین در روز عید غدیر آورد که در زمان رسول خدا هنوز مطرح نشده بود، مسئله غلبه عقل بر احساسات بود. و فقط به خاطر همین است که افضل اعیاد ائمتی عید غدیر است. پیغمبر چنین فرموده‌اند. مگر پیغمبر مبعث نداشت؟ آن که اول از همه بود، ولی پیغمبر نفرمود مبعث من افضل اعیاد است. پیغمبر نفرمود عید فطر و قربان از همه اعیاد افضل است، با آن همه فضیلتی که دارند، با آن مرتبه‌ای که دارند، با آن همه برکاتی که دارند؛ همه آنها سر جای خود محفوظ.

پیغمبر نفرمود ولادت من افضل اعیاد است، در حالی که ولادت رسول خدا اصل برکت همه عالم وجود است! تمام اینها به خاطر ولادت پیغمبر است، به واسطه بعثت پیغمبر است. ولی پیغمبر می‌فرماید غدیر خم افضل اعیاد است؛ چرا؟ چون تا به حال من رسول خدا با احساسات شما با شما برخورد داشتم، نه با عقل شما! تا حالا مرا به عنوان رسول خدا می‌دیدید، منی که شق القمر کردم، یک اشاره کردم ماه دو نصف شد، مرا دیدید که فلان جنگ را پیش بردم، مرا دیدید که بر کفار غلبه کردم، دیدید که درخت به نبوت و رسالت من شهادت داد، و سایر مسائل. ولی این‌طور فایده ندارد! یک چیز کم است! و آن این است: هنوز عقل شما بر احساسات شما غلبه نکرده است.

شما تا به حال با احساسات با من عمل می‌کردید. رسول خدا آمد، برویم به

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۱-۲۰۷.

استقبال! بچه‌ها می‌رفتند، زن‌ها می‌رفتند، هلله می‌کردند، گوسفند می‌کشتند که رسول خدا از سفر بازگشته یا می‌خواهد به فلان سفر یا به فلان غزوه برود. اما اینها فایده ندارد! اینها نتیجه چندان‌ی ندارد، آن چیزی که نتیجه دارد، و شما را می‌رساند به آن جایی که من هستم، آن چیزی که می‌آید و شیعه علی درست می‌کند و هر کاری که علی بکند او هم می‌تواند انجام بدهد، با این مسائل نیست، با یک چیز دیگر است، آن چیست؟ آن غلبه عقل بر احساسات است! اگر این انجام شد، رسول خدا باشد و نباشد دیگر فرق نمی‌کند!^۱

در روز عید غدیر و روز عید ولایت برای همین مسئله بود که خدا فرمود: ﴿اليوم اكملت﴾، یعنی من امروز راه غلبه عقل بر احساسات را برای شما باز کردم تا بیایید و عقل خود را به کار بیندازید، و احساسات و توهمات را کنار بزنید، بود و نبود امام را کنار بیندازید، و بفهمید که امام همیشه در کنار همه هست، نه غیبتی دارد، و نه پنهانی. و از خود من به من نزدیک‌تر است، وقتی این‌طور باشد، دیگر چه غیبتی دارد؟ خُب این غیبتی که می‌گویند برای عوام است. در روایات هم داریم، و خُب مردم امام را نمی‌بینند و احساس دوری می‌کنند و طبعاً برای حضور ظاهری که مراتب خودش را دارد، انسان باید تلاش کند و باید آن را انتظار بکشد.^۲

عید غدیر، روز نزول جمع خیرات و برکات است

«عید غدیر روزی است که خداوند توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، و به سپاس آن روزه گرفت. و روزی است که خداوند تعالی ابراهیم را از آتش نجات بخشید، و شُکراً لله تعالی روزه گرفت. و روزی است که موسی علیه السلام هارون

۱ و ۲. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۳، قم.

را مقتدا و پیشوا ساخت، و به جهت سپاس خداوند، آن روز را روزه گرفت. و روزی است که عیسی علیه السّلام وصی خود شمعون صفا را معرفی کرد، و شُکراً لله عزّوجلّ، آن روز را روزه گرفت. و آن روز روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را پیشوا و امام مردم قرار داد، و در آن روز رسول خدا وصی خود را معین کرد، و تحقیقاً که آن روز، روز روزه، و قیام نماز، و إطعام، و صلّه برادران دینی است، و در آن روز وسائل رضای خداوند رحمن، و موجبات به خاک مالیده شدن بینی شیطان موجود است.^۱

أئمة شيعه و شيعيان، عيد غدیر را زنده نگه می‌دارند

«و به همین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر شهره آفاق گردد، و در زبان‌ها ساری و جاری شود. و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد، تا حجّتی قائم برای متابعان امام حقّ و مقتدای امت شود. فلهدا پیوسته أئمة طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند، و با مخالفان به آن احتجاج می‌نمودند، و أصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی العزّة والاحترام و علماء سلف، خَلْفاً عن خَلْف در مجالس و محافل، و در مجتمعات با ذکر اشعار و قصائد آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و طریّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

إمامان معصومین سلام الله علیهم أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و إنفاق در این روز نموده، و با عنوان عید، و نام و نشانه عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخص طائفه إمامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهّر

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۴۳.

مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصه آن حضرت است. رجال شیعه از قبائل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند، و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده، و حاوی جمیع کمالات و بیان‌گر همه مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجّت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتی قرآء و قصبّات، روز غدیر، روز عید رسمی است، و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعم از شیعه و سنی، این روز را محترم می‌شمارند، و به آداب عبادی و امور حسبی و قربی مشغول می‌شوند.

سنت عید گرفتن در روز غدیر، به این داستان، خلود و دوام بخشیده است، و متن غدیر را ثابت و محقق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر، و صلّه ارحام و ضعفاء و توسعه بر عیال، و زینت بستن، و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن، و إحسان و برّ و گسترش خیرات و مبرات در این روز، همه و همه از موجبات بقآء این اثر جاوید است، تا مردم به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند، و تفحص و تجسس از اصل قضیه بنمایند، و شاخه‌های ایمان در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان امروزه که در اثر غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملّی باستانی، و عیده‌های مجوسی و زردشتی شده‌اند، و غالباً در ایّام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نو تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده، و عید غدیر را که ستون ایمان است به‌عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن‌ها و سرورها، و تجدید لباس‌های کهنه به لباس‌های نو قرار دهند، تا یک‌سره دیو زشت طبیعت جای خود را به فرشته رحمت دهد، و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی‌حساب و

غافل‌گیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل می‌کند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آن را جاودان می‌کند.

عدم اختصاص عید غدیر به شیعیان

در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

اول آنکه این عید، اختصاص به شیعه ندارد، گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقه خاصی به آنست، اما از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن، سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این روز را محترم می‌شمارند، و عید می‌گیرند، و روی همین اصل است که مسعودی گفته است:

پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در غدیر خم گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ.»^۱ و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بوده است. و غدیر خم نزدیک آبی است که معروف است به خرار در ناحیه جحفه، وَوُلِدُ عَلِيٍّ وَشِيعَتُهُ يُعَظَّمُونَ هَذَا الْيَوْمَ. و اولاد علی و شیعیان او این روز را معظّم می‌دارند.^۱

و محمد بن طلحه شافعی گوید:

ترمذی در صحیح خود، با اسناد خود از زید بن أرقم روایت کرده است که: رسول خدا فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» و با این لفظ فقط ترمذی آورده و چیزی بر آن نیفزوده است. ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت، و موضعی را که در آن بیان کرد آورده‌اند، و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حِجَّةِ الْوَدَاعِ بود، در روز

۱. التَّنْبِيْهِ وَالْإِشْرَافِ، ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲.

هجدهم از ذوالحجّه، و موضع ما بین مکه و مدینه در محلی که به آن خمّ می‌گفتند، در غدیری که آنجا بود. و به همین مناسبت آن را روز را غدیر خمّ نام نهادند. و خود امیرالمؤمنین در شعری که سروده‌اند، و ما در گذشته آوردیم، نام غدیر خمّ را برده‌اند. و این روز عید شد، و موسم و محلّ اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به این منزلت رفیع تخصیص و تشریف داد، و احدی از مردم را در این منزله و مرتبه با علی شریک نگردانید.^۱

عید غدیر، در نزد سائر مسلمین از عامّه

و ابن خلّکان در ترجمه احوال المُسْتَعْلَى پسر المُسْتَنْصِر بالله آورده است که:
 بُويعَ فِي عِيدِ غَدِيرِ خُمٍّ وَ هُوَ الثَّامِنَ عَشْرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةٍ؛^۲ «مُستعلی در روز عید غدیر خمّ، مردم با او به خلافت بیعت کردند، و آن روز روز هجدهم از شهر ذوالحجّه سنه ۴۸۷ از هجرت بود.»

و علامه امینی گوید که:

ابن خلّکان نیز در ترجمه المُسْتَنْصِر بالله عید را آورده است که: او در شب پنجشنبه، دوازده شب مانده به آخر ماه ذوالحجّه سنه ۴۸۷ وفات یافت.
 آن‌گاه ابن خلّکان گوید:

این شب همان شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحجّه، و آن غدیر، غدیر خمّ است (با ضمّ خاء و تشدید میم) و من جماعت کثیری را دیده‌ام که می‌پرسند: این شب در چه موقع از ذوالحجّه بوده

۱. مطالب السؤل، ص ۱۶.

۲. وفيات الأعيان (طبع بیروت)، ج ۱ ص ۱۸۰.

است؟ و این مکان بین مکه و مدینه است، و در آنجا غدیر آبی (برکه و آبگیر) است و گفته می‌شود که در آنجا نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه شَرَفَهَا اللهُ تعالی در سال حجّة الوداع باز می‌گشتند، و به این مکان رسیدند، بین خود و علی بن ابی طالب عقد برادری بستند و گفتند: عَلِيُّ مِنِّي كَهَارُونَ مِن مَّوْسَى. اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مِنْ نَصْرَهُ، وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

و شیعیان به این روز تعلق و وابستگی بزرگ دارند. و حازمی گوید: غدیر خم یک وادی است بین مکه و مدینه در جحفه که در آنجا غدیری است، و پیامبر در آنجا خطبه خواندند، و آن وادی معروف است به شدت و خامت و ترس، و زیادی حرارت. الخ کلام ابن خلکان.

و ثعلبی در ثمار القلوب بعد از آنکه شب غدیر را از شب‌های مشهوره و معروفه در نزد امت شمرده است، گوید:

و آن شب شبی است که فردای آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصْرَهُ، وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. و شیعه این شب را بزرگ می‌دارد، و به قیام و عبادت تا به صبح می‌گذرانند.^۱

و از مؤیدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و أمّهات المؤمنین (زن‌های رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند. و معلوم است که تهنیت از خواص عید و ایّام سرور است.

دوم: آنکه تاریخ زمان این عید، به زمانی دوردست برمی‌گردد، که همین

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۸ و ص ۲۶۹.

طور متّصلاً تواریخ نشان می‌دهد، تا می‌رسد به زمان و عصر رسول خدا که ابتدایش همان روز عید غدیر سنه دهم از هجرت بعد از حجّة الوداع است، که رسول خدا برای برپا کردن این مراسم در بیابان وسیع، و در حضور جماعات معظم از مسلمین، مقرر و مستقرّ حکومت خود را بعد از خود، از جهت و وجه دنیویّه و دینیّه معین کرد، و برای حضار از آنها مستوای شامخ و ممشای واضح را جیلاً بعد جیل و نسلاً بعد نسل مشخص نمود، و فرمود: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» باید حضار به غائبین برسانند، و این مشهد عظیم را بعد از ورود خود در اوطان بازگو کنند، و علی هذا آن روز موسم عظیم و روز مشهودی بود، که هر شخص متحل و متعلق به اسلام را در برابر چنین بنیانگذاری متین برای امامت و خلافت مسلمانان سرور و فرحمند می‌ساخت، و بدین موهبت کبری، مبتهج و خوشحال می‌نمود، که راه شریعت و انوار احکام آن ادامه می‌یافت، به طوری که آراء فاسده و أهواء کاسده نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح شائق به وصول معنویات بتوانند با این منهج تا روز بازپسین در مسیر خود حرکت کنند، و به کمال نفسانی و تمامیت خود از قوه و استعداد به فعلیت نائل آیند.

شاهان باید به عوض تاج‌گذاری، عید غدیر را عید کنند

و کدام روزی در خور آن است که از غدیر، أعظم و اکبر و أشرف باشد؟ با آنکه اِکمال دین و اِتمام نعمت، و بیان شاهراه طریق، و تمسک به عُرْوَة الوَثْقای حق، در این روز مقرر شد. پس عیدی أعظم است که قرآن کریم به توسط جبرائیل، حامل امین وحی الهی با زبان و ارشاد و خطابه و امر و انشاء حضرت رسول الهی، آن را پایه‌ریزی کرده، و بر این اساس متین، استوار ساخته است.

اگر چه امروزه شاهان به خطا و زلّت، و جفا و غفلت، روز قرار بر آریکه سلطنت و بر عریشه حکومت خود را عید می‌گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و

حبور، و چراغانی و نقل پاشی، و إلقاء خطبه‌ها و سرودن قصائد و شعرها، و گسترده شدن سفره‌های رنگین طعام، تشکیل می‌دهند و در بین اقوام و اجداد این روئے مرسوم است، و لیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریات بردارند، و از این مجازها عبور کنند، و همگی مجتمعاً و متفقاً کلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و امارت انصاف، و روز پیشوایی حقّ و ولایت عظمای خداوندی است عید بگیرند، و مردم و امت را به این راه و روش دعوت کنند. فَنِعْمَ الْمَنْهَجُ الْقَوِيمُ!

برخی از اعمال و آداب در عید غدیر خم

در آن روزی که نصّ از جانب رسول خدا که: ﴿مَا يُطِئُقُ عَنِ الْهُوَىٰ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ می‌باشد، آمد که عید بگیرند، و به تمام معنی کلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند، و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، در زیادی کارهای مقربّ إلى الله از روزه، و نماز، و دعا، و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت گفتن خودداری نکنند، و کف دست راست خود را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده، مصافحه کنند، و با شکر و سپاس حضرت ایزد منان به پاس چنین موهبتی بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ «حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد که ما را از

تمسک‌کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه‌علیهم‌السلام قرار داد.»

و هم‌چنین از انواع وجوه برّ و إحسان، از قبیل اعطاء انگشتی و خلعت و لباس، و هدیه عطر و عود و عبیر و إطعام برادران مؤمن بالأخصّ ضعفاء و فقرا و ارحام و أهل علم و طلابّ توأم با عمل، و سلاک راه خدا از شوریدگان و عاشقان موالی الموالی علیه‌السلام به نحو اتمّ و اکمل، به جای آورند.

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه، حضرت رسول خدا امر کردند

برای امیرالمؤمنین چادری و خیمه‌ای افراشتند و امر کردند که مؤمنین بیایند، و به خود آن حضرت تبریک و تهنیت گویند، بر اثر تَمَاتِیْتِ نَعْمَت، و کَمَالِیْتِ دین که با پیوند ولایت به نبوتِ ثمر بخشیده، و میوه تر و تازه حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ انصار و مهاجرین و سرشناسان آنها بیایند، و به امیرالمؤمنین علیه السّلام تهنیت گویند و به‌عنوان اِمَارَتِ مؤمنین به لفظ «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» سلام کنند، و اِمَارَتِ و ولایت او را گردن نهند، هم‌چنان که به شیخین: أبو بکر و عُمَرُ و زوجات خود امر کردند که: بر امیرالمؤمنین وارد شوند، و تهنیت گویند، و سلام به اِمَامَتِ و حکومت بنمایند، در برابر این مقام عظیمی که حائز شده است، و مصدر امر و نهی در اداره امور مسلمانان به‌عنوان خلافت رسول الله قرار گرفته است.

مصافقه و بیعت با مردم با امیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر

علامه امینی گوید: مُحَمَّد بن جَبْرِی طَبْرِی در کتاب *الوَلَایَةِ*، حدیثی را با اسناد خود از زید بن أرقم تخریح کرده است که مقداری از آن را بیان کردیم، و در آخرش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا: أَعْطَيْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ عَهْدًا عَن أَنْفُسِنَا وَ مِيثَاقًا بِالسِّتِنَا وَصَفَقَةً بِأَيْدِينَا، نُؤَدِّيهِ إِلَى أَوْلَادِنَا وَ أَهَالِينَا، لَا نَبْغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْنَا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ! وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ! أَوْ قُولُوا: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَائِنَةَ كُلِّ نَفْسٍ. ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ قُولُوا مَا

يُرِضِي اللَّهُ عَنْكُمْ فَاِنْ تَكَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ»^۱.

«ای جماعت مردم! بگویید: ما از جانب نفوس خودمان، عهد و پیمان دادیم، و با زبان‌های خود میثاق نهادیم، و با دست‌های خود مصافحه به بیعت و پذیرش، با تو ای پیغمبر داده‌ایم که: این ولایت علی را به اولادمان و به اهل و عشیره‌مان برسانیم و اداء حق کنیم که هیچ‌گاه به جای ولایت علی، بدک و عوضی نجوییم، و بر این عهد استوار باشیم! و تو ای پروردگار، شاهد و گواه بر ما هستی! و کافی است که خداوند شهید و حاضر و گواه باشد.

آنچه را که من به شما گفتم، بگویید! و بر علی به‌عنوان امیر و پیشوای مؤمنین سلام کنید، و بگویید:

سپاس و حمد مختص خداوندی است که ما را بدین‌جا و بدین‌امر ولایت هدایت کرد، و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، هیچ‌گاه ما چنان نبودیم که بتوانیم هدایت شویم.

خداوند از هر سر و صدائی خبر دارد، و هر نفس خائن را می‌شناسد، پس هر کس که این عهد و میثاق را بشکند، شکست بر نفس خودش وارد ساخته است، و هر کس که وفا کند به آنچه که خداوند با او پیمان نهاده است، پس خداوند البته به او اجر و پاداش عظیمی عنایت می‌کند. بگویید، آنچه را که خداوند را از شما راضی می‌کند، و اگر کفران نمایید، پس خداوند از شما بی‌نیاز است!»

زید بن ارقم گوید:

در اینجا مردم مبادرت کردند به گفتار سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا «شنیدیم، و با جان‌هایمان امر خدا و رسولش را پذیرفتیم و گردن نهادیم.»

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۷.

و اولین کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله مصافقه کرد (دست داد به عنوان بیعت و پذیرفتن پیمان) ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و زبیر، و سپس باقی مهاجران و انصار بودند، و سپس باقی مردم پیوسته بیعت می‌کردند، تا نماز ظهر و عصر را با هم در یک زمان به جای آوردند، و این مصافقه و بیعت مردم به طول انجامید، تا آنکه پیامبر نماز مغرب و عشاء را با هم در یک زمان به جای آوردند، و تا ثلث از شب که سپری شد پیوسته به طور پی‌درپی بیعت و مصافقه صورت می‌گرفت.^۱

فلسفه شکر گزاری از خداوند در روز غدیر

«باید خدا را به واسطه منتی که بر ما گذارده است، شکر کرد. آن منت، منت هدایت و منت وصول به حریم اوست، منت وصول به مقام معرفت اوست، منت وصول به مقام فلاح و رستگاری و سعادت ابدی است. باید خدا را شکر کرد. چنانچه خود پروردگار در قرآن به این مسئله اشاره دارد که: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۲ یعنی با آوردن این شخص، و با رسالت این شخص، و با بعثت این شخص من بر شما منت گذاشتم، و برای شما راهی باز کردم که تا به حال برای هیچ‌یک از امم سالفه این راه را باز نکرده بودم. و برای هیچ‌کدام از آنها این مرتبه از معرفت و این مرتبه از فعلیت و کمال را قرار نداده

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۱۰.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۴: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۰: «به تحقیق و حقا که خداوند بر مؤمنین منت نهاد و پیامبری از میانشان برانگیخت که آیات خود را بر آنان بخواند و آنها را پاک و تزکیه نماید و کتاب و حکمت بیاموزد، درحالی که آنها در گمراهی و ضلالت آشکار قرار داشتند.»

بودم. چنانکه خود رسول اکرم فرمود:

بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَّكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۱ من مبعوث شدم تا اینکه تمام مراتب وجودی معرفت و تمام مراتب وجودی کمال انسانی را به آخرین مرتبه خود برسانم؛ یعنی دیگر بالاتر از آن مرتبه وجود ندارد.

یعنی در زمان حضرت موسی بالاتری فرض می‌شد، اما نبود؛ در زمان حضرت عیسی بالاتری برای مراتب انسانی فرض می‌شد، اما نبود؛ در زمان حضرت نوح، در زمان حضرت ادریس و سایر انبیاء همه اینها مراتبی داشتند، مراتب معرفتی داشتند که این خود دارای بحث مفصلی است که چطور مرتبه امت رسول خدا از نقطه نظر مرتبه وجودی از امام گذشته بالاتر است و ملت رسول خدا به مرتبه معرفت مقام الله اکبر می‌رسد، مقامی که حتی از مقام لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم بالاتر است، و مقام جمعیت بین هو هویت و بین واحدیت است.

این مسئله خیلی مهمی است. به همین جهت است که در بعضی از مجامع روایی از رسول خدا نقل شده است که فرموده‌اند: «عِلْمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلِ»^۲ که البته در کتب اهل سنت این مسئله آمده است. علماء امت من از انبیاء بنی اسرائیل بالاترند. این به همین جهت است که آن مرتبه از معرفت و کمالی که رسول خدا باز کرده است، آن مرتبه در امت‌های گذشته نبوده و میزان معرفت آنها و میزان سعه وجودی آنها، و میزان اطلاع آنها بر مراتب اسماء و صفات اطلاقی

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۹۲. ترجمه: «علت و غایت بعثت و رسالت من، به کمال و انتهای درآوردن جمیع ارزش‌های اخلاقی و کمالات معنوی است.»
 ۲. جهت اطلاع بیشتر بر بحث سندی این روایت، رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۳. هم چنین جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیات و روایات باب علم و علماء، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۶۶-۲۱۶.

و لامتناهی حق، محدود است؛ اگرچه پیغمبر و نبی باشند. همان‌طور که در میان خود آنها هم مراتب اختلاف وجود دارد:

﴿تلك الرسول فضلنا بعضهم على بعض﴾^۱؛ «ما بعضی از آنها را

از نقطه نظر سعه وجودی و مقام معرفتی بر دیگری تفضیل دادیم.»

مقام معرفت و آن مرتبه کمالی برای افراد مختلف است، و درعین حال که به

همه آنها وحی می‌شد، ولی دارای مراتب مختلفی^۲ بودند.^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون «تشکیکی بودن موضوع وحی» به مقدمه کتاب *افق وحی رجوع* شود.

۳. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۳ ق.م.

فضیلت عید غدیر در روایات معصومین علیهم السّلام

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در جلد نهم از کتاب شریف و گران قدر / امام شناسی، صفحه ۲۳۶ الی ۲۶۴، درباره فضیلت عید غدیر مطالب بسیار جامعی را ذکر فرموده که ما بخشی از آن مطالب را به جهت رعایت اختصار در اینجا می آوریم:

«مرحوم سید ابن طاوس گوید: مُصَنَّفُ كِتَابِ النَّسْرِ وَالطَّيِّ غَوِيْدُ: أَبُو سَعِيْدِ خُدْرِيٍّ كَقَت: مَا بَا رَسُوْلُ خُدَا اَزْ غَدِيْرِ خَمِّ بِيْرُوْنِ نِيَاْمَدَهٗ بُوْدِيْمُ كِهْ اِيْنِ اَيَّهٗ نَاْزَلُ شُد: ﴿اَيُّوْمٌ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا﴾^۱.

و بر اثر این آیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كَمٰلِ الدِّيْنِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسٰلَتِيْ وَ وَّلَايَةِ عَلِيٍّ

بِنِ اَبِيْ طَالِبٍ.»

و این آیه نازل شد:

﴿اَيُّوْمَ يَّسَّ الدِّيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾^۲.

صاحب کتاب نشر و طی می گوید: حضرت صادق علیه السّلام گفته اند:

يَّسَّ الْكُفْرَةَ وَ طَمَعَ الظُّلْمَةَ؛ «کافران مأیوس شدند، و ظالمان طمع

بستند».

و من می گویم: مُسْلِمٌ دَرِ صَحِيْحِ خُوْدِ بَا اِسْنَادِشْ بَهٗ طَارِقُ بِنِ شَهَابِ رُوَايَتِ

می کند که: جماعت یهود به عمر گفتند: اگر بر جماعت یهود این آیه نازل می شد:

۱ و ۲. سوره مائده (۵) آیه ۳.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ آن روزی که نازل شده بود، علامت و تاریخ می‌گذاریم، و آن روز را عید می‌گرفتیم.^۱ و نزول این آیه را در روز غدیر جماعتی از مخالفین (سنّی‌ها) روایت کرده‌اند، و ما در کتاب *طرائف* ذکر کرده‌ایم. و مصنف کتاب *نشر و طیّ* گوید: و روایت شده است که:

خداوند در روز مباحله، علی را بر دشمنان عرضه کرد، همه از عداوت برگشتند، و در روز غدیر او را بر دوستان عرضه کرده همه دشمن شدند، چقدر ما بین این دو مرحله تفاوت است!^۲

باری تمام این مزایا و خصوصیات و نزول آیات، به روز غدیر اهمیت و جلالی می‌بخشد که رسول اکرم صاحب الرّسالة الخاتمیّه، و ائمّه طاهرین: خلفای به حقّ او را، و به دنبال آنها مؤمنان را مسرور و شاد می‌نماید، و این همان حقیقت و معنائی است که ما از عید در نظر داریم.

فُرّات بن ابراهیم کوفی از محمّد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی، از حضرت امام جعفر صادق از پدرش، از پدران‌ش علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَني اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ، وَ أَتَمَّ عَلَيَّ فِيهِ النُّعْمَةَ وَ رَضِيَ هُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛^۳

۱. این روایت طارق بن شهاب را همان‌طور که در تیسیر الوصول، ص ۲۲۲ آورده است، مُسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و مالک در کتب خود آورده‌اند.

۲. *اقبال الأعمال*، ص ۴۵۸.

۳. *تفسیر فرات بن ابراهیم*.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: روز غدیر خمّ بافضیلت‌ترین عیدهای امت من است، و آن روزی است که خداوند تعالی ذکره، مرا امر کرد به نصب برادرم علی بن ابی‌طالب را شاخص و پیشوا برای امتّم، تا به او پس از من هدایت یابند. و آن روزی است که خداوند در آن دین را کامل نمود، و نعمت را بر امت من تمام کرد، و پسندید و راضی شد که اسلام دین آنها باشد».

روز غدیر در نزد رسول خدا و جمیع امامان علیهم السّلام، عید است

و بر اساس همین عید و معنای عید است که رسول خدا فرمود: «هَنْتُونِي!» هَنْتُونِي! به من تبریک بگویید، به من تهنیت بگویید!» زیرا تهنیت و تبریک از مختصات عید است، آنهم چنین عیدی.

أَبُو سَعِيدٍ خِرْغُوشِي نِشَابُورِي بِإِسْنَادِ خُودِ أَزْ بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ أَزْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ وَ أَزْ أَبُوسَعِيدِ خُدْرِي رَوَايَتُ كَرَدَهْ اسْتَكْه:

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَنْتُونِي! هَنْتُونِي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبُوءَةِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ.
فَلَقِيَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: طُوبَى لَكَ يَا أَبَا حَسَنِ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.^۱

«و پس از بیان خطبه پیامبر فرمود: به من تهنیت گوید! به من تبریک گوید! زیرا که حقاً خداوند تعالی، مرا به نبوت اختصاص داده است، و اهل بیت مرا به ولایت اختصاص داده است. و به دنبال آن عمر بن خطاب با امیرالمؤمنین دیدار کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای ابوالحسن! صبح کردی درحالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمن و

۱. شرف المصطفی.

هر زن مؤمنه‌ای هستی!»

و به پیروی از رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام روز غدیر را عید گرفتند، هم‌چنان‌که در خطبه آن حضرت که از کتاب *مصباح المتهجد* نقل شد، یافتیم، و ائمه طاهرین علیهم السلام این روز را شناختند، و آن را عید نام نهادند، و تمام مسلمین را امر کردند که عید بگیرند، و فضائل آن روز را منتشر کنند، و ثواب‌هایی که برای اعمال برّ و حسنات و خیرات در آن روز به‌طور اضعاف مضاعف است، برای مردم بازگو کنند.

فرات بن ابراهیم نیز با سند متصل خود، از فرات بن احنف، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

به آن حضرت گفتم: فدایت گردم! برای مسلمانان عیدی هست که از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه، افضل باشد؟! حضرت فرمود: «آری افضل اعیاد و أعظم اعیاد و أشرف اعیاد، در نزد خداوند از جهت قدر و منزلت، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل نمود، و بر پیامبرش محمد این آیه را فرستاد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.»

من گفتم: آن روز، چه روزی است؟ حضرت فرمود: «انبياء بنی اسرائیل رویه‌شان این‌طور بود که: چون می‌خواست یکی از آنها عقد وصیت و امامت را برای کسی بعد از خودش ببندد، و این کار را انجام می‌داد، آن روز را عید می‌گرفتند.

و بنابراین افضل اعیاد، روزی است که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به‌عنوان شاخص و امام نصب کرد، و در آن روز نازل کرد آنچه را نازل کرد، و در آن روز دین کامل شد، و نعمت بر مؤمنان تمام شد.»

من گفتم: کدام روزی است آن روز در سال؟!

حضرت فرمود: «روزها جلو و عقب می‌روند، و چه بسا روز شنبه است و یکشنبه و دوشنبه تا آخر ایام هفته.»

من گفتم: بنابراین چه کاری سزاوار است که ما در آن روز به‌جا بیاوریم؟! حضرت فرمود: «آن روز عبادت، و نماز و شکر و حمد خداوند است، و روز سرور است، به جهت آنکه خداوند به‌واسطه ولایت ما بر شما منت گذاشته و احسان نموده است، و بنابراین من دوست دارم که شما در آن روز، روزه بگیرید!»^۱

روایات وارده در افضلیت عید غدیر

محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که او گوید:

به حضرت گفتم: فدایت شوم! آیا مسلمانان عیدی غیر از عیدین (فطر و اضحی) دارند؟! گفت: «آری ای حسن! عیدی است که از آن دو عید، اعظم و اشرف است!»

گفتم: کدام روز است آن عید؟! گفت: «روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن، به‌عنوان علم و شاخص و امام برای مردم نصب شد!»

گفتم: فدایت شوم! چه کاری سزاوار است که ما در آن روز انجام دهیم؟! گفت: «ای حسن! در آن روز، روزه بگیر، و بر محمد و آل محمد بسیار صلوات بفرست، و به‌سوی خداوند از آن کسانی که به آنها ستم نموده‌اند، براثت و بیزاری بجوی! چون پیغمبران علیهم السلام

۱. تفسیر فرات بن ابراهیم؛ سوره مائده؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۱۵.

سنتشان این بوده است که به اوصیای خود امر می‌کرده‌اند که: روزی را که در آن، وصی به مقام وصایت نصب می‌شود، عید بگیرند. «گفتم: پاداش کسی که در آن روز، روزه بدارد چیست؟! گفت: «ثواب روزه شصت ماه! و تو روزه روز بیست و هفتم از شهر رجب را نیز وامگذار! زیرا که آن روزی است که نبوت برای مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، و ثواب آن مثل روزه شصت ماه است برای شما.»^۱

و هم‌چنین کَلْبِنِیّ، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا برای مسلمین، عیدی غیر از جمعه و اضحی و فطر، هست؟! گفت: «آری! از جهت احترام عیدی هست که از آنها اعظم است!» گفتم: فدایت شوم! آن عید، کدام عید است؟! گفت: «روزی است که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن روز امیر المؤمنین علیه السّلام را نصب نمود، و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»^۲ گفتم: آن روز چه روزی است؟! گفت: «چکار داری به روزش؟ چون سال پیوسته در گردش است.»^۲

۱. *فروع کافی* (طبع مطبوعه حیدری)، کتاب صیام، باب صیام الترغیب، ج ۲، ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹، و این روایت را سید ابن طاوس در *إقبال* از روایت علی بن حسن فضال در کتاب صیام از حسن بن راشد روایت کرده است، و در آن وارد است که آن روز روز هجدهم ذوالحجّه است و مستحب است انسان در آن روز روزه بگیرد و به انواع اعمال خیر به‌سوی خداوند عزّوجلّ تقرّب جوید. (ص ۴۶۵) و دیگر در *مصباح المتهجد*، شیخ طوسی روایت کرده است ص ۵۱۲ و ص ۵۱۳. و دیگر در *بحار الأنوار*، ج ۹، ص ۲۱۵ وارد است. (تعلیقه)

۲. در اینجا چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماه‌های شمسی بداند، حضرت

لیکن روز هجدهم از ماه ذوالحجّه است.»

گفتم: چه کاری سزاوار است که ما در آن روز بجای آوریم؟! گفت: «ذکر خداوند عَزَّ ذِكْرُهُ را بنمایید، با روزه و عبادت، و ذکر محمد و آل محمد! چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین علیه السّلام را وصیت کرد که: این روز را عید بگیرد، و هم‌چنین انبیاء علیهم السّلام این کار را می‌کردند که به اوصیای خود سفارش می‌کردند که عید بگیرند، و لهذا اوصیای انبیاء نیز روز عید غدیر را عید می‌گرفتند.»^۱

ثواب عمل خیر در روز غدیر معادل ثواب هشتاد ماه است

سید ابن طاوس بعد از نقل این دو روایتی که ما از کافی نقل کردیم گوید:

او را منع می‌کنند، و می‌گویند: مناطِ حساب و تعیین روزها و اعیاد و غیرها، با شهر قمریه است نه شمسیه و عید غدیر روز هجدهم ذوالحجّه است و لیکن به حسب شهر شمسیه روز مشخصی نیست، زیرا پیوسته روزها در گردش است، و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند، یک روز عید غدیر مثلاً در بهار و ماه حَمَل است و یک روز در جَوْزَا و یکروز در تابستان است و ماه سَرَطَان، و هکذا، و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهر قمریه است دانستن و تطبیق آن با شهر شمسیه فائده‌ای ندارد و لهذا به سائل گفتند: وَ مَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ إِنَّ السَّنَةَ تَدَوَّرُ؟ و این روایت و هم‌چنین روایتی را که اخیراً از فرات بن ابراهیم نقل کردیم که حضرت در آن می‌فرماید: روزها جلو می‌افتد و عقب می‌افتد دلیل است بر عدم جواز استناد به شهر شمسیه، زیرا در آن روایت نیز سائل می‌گوید: قلت: وَ أَيْ يَوْمٌ هُوَ فِي السَّنَةِ فَقَالَ لِي: إِنَّ الْأَيَّامَ تَتَقَدَّمُ وَ تَتَأَخَّرُ وَ رَبِّهَا كَانَتْ فِي السَّبْتِ الْخ. و ما در ج ۶ از امام شناسی در مجلس ۸۳ تا ۹۰ ص ۱۴۷ تا ۲۱۵، و نیز در رساله مستقّلی به‌عنوان رساله نوین در بناء اسلام بر سال و ماه قمری به‌طور کافی در این موضوع بحث کرده‌ایم. (تعلیق)

۱. فروع کافی (طبع حیدری)، ج ۲، ص ۱۴۹، و کتاب اقبال، ص ۴۶۵. و مصباح المتعجب، ص ۵۱۲. و بحار الأنوار، ج ۹ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶.

از جمله کسانی که در فضل غدیر روایت کرده‌اند: شُبُوحُ مَعْظُمُونَ: أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبَاوِيَه، وَ مُفِيدُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ، وَ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ طُوسِي هَسْتَنْدَ كَهْ جَمِيعًا بِإِسْنَادِشَانِ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَه‌اَنْدَ كَهْ:

إِنَّ الْعَمَلَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ: ثَامِنَ عَشَرَ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ الْعَمَلُ فِي ثَمَانِينَ شَهْرًا! «تحقیقاً که عمل در روز غدیر که هجدهم ماه ذی‌حجه است، معادل با عمل در هشتاد ماه است.»

و در حدیث دیگری همگی ایشان با اسنادشان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که:

صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةً؛^۲ «روزه گرفتن در روز غدیر خم، كفاره گناهان شصت ساله است.»

و از جمله راویان در فضیلت غدیر، مصنف کتاب النسر و الطی می‌باشد که، با اسناد خود از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أعيَادِ أُمَّتِي، هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنيَ اللَّهُ فِيهِ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِيهِ عَلَمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ بَعْدِي. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَ أَتَمَّ عَلَيَّ أُمَّتِي فِيهِ النِّعْمَةَ وَ رَضِيَ هُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ «پیامبر فرمود: روز غدیر افضل عیدهای

۱. اقبال، ص ۴۶۵.

۲. اقبال، ص ۴۴۶ و در مصباح المتعجب، ص ۵۱۲، از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده است. (تعلیقه)

امت من است، و آن روزی است که خدا مرا امر کرد که در آن روز علی بن ابی طالب را شاخص و مقتدای امت قرار دهم، و نصب کنم، تا پس از من به واسطه او هدایت یابند. و آن روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد، و نعمت را بر امت من تمام نمود، و راضی شد که برای آنها اسلام، دین باشد.»

و سپس فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَ هُوَ بَعْدِي يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ سُنَّتِي. وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ زَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَبُو الْأَيْمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ؛**^۱

«ای جماعت مردم! علی از من است، و من از علی هستم، از سرشت من آفریده شده است، و او پس از من در آنچه از سنت من اختلاف کنند، سنت مرا مبین می‌کند و روشن می‌سازد و حقّ و واقع را واضح می‌نماید. و اوست امیر و سالار مؤمنان، و پیشوای وضو سازندگان سفید پیشانی که آثار نورانیت مسح بر ناصیه، و پاهایشان مشهود است (و یا پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه‌های بهشت) و رئیس مؤمنان، و بهترین اوصیای پیامبران، و شوهر سیده زنان عالمیان، و پدر امامان راه یافتگان.»

و از جمله روایان فضیلت غدیر، محمد بن علی بن محمد طرازی در کتاب خودش است که با اسناد متصل خود روایت می‌کند از مُفَضَّل بن عُمَر از حضرت صادق علیه السلام که:

چون روز قیامت شود، چهار روز را به سوی خداوند عزّ و جلّ هدیه می‌برند، هم‌چنان‌که عروس را به سوی حجله خود می‌برند: روز فطر و

۱. اقبال، ص ۴۶۶.

روز اضحی و روز جمعه و روز غدیر خم. و روز غدیر خم در بین روز فطر و اضحی و روز جمعه، مانند ماه است در بین ستارگان. و خداوند به غدیر خم می‌گمارد فرشتگان مقرب خود را که رئیس آنها در آن روز جبرئیل علیه السلام است. و می‌گمارد پیامبران خود را که رئیس آنها در آن روز مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است. و می‌گمارد اوصیای انتخاب شده خود را که رئیس آنها در آن روز امیرالمؤمنین است. و می‌گمارد اولیای خدا را که رؤسای آنها در آن روز سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار هستند. و اینها غدیر را به بهشت وارد می‌کنند، هم‌چنان‌که چوپان گوسپندان خود را به آب و گیاه وارد می‌کند. مُفَضَّل می‌گوید: من گفتم: ای آقای من! تو مرا امر می‌کنی که در آن روز، روزه بگیرم؟ حضرت به من گفت: **إِي وَاللَّهِ! إِي وَاللَّهِ! إِي وَاللَّهِ!**

عظمت روز غدیر و ثواب روزه آن

و شیخ طوسی در مصباح‌المتهجد از داود بن کثیر رقی، از ابی هارون: عمار بن حریر عبدی روایت کرده است که گفت: وارد شدم در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بر حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت روزه بود، فلذا به من گفت: **هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ عَظَّمَ اللهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَكْمَلَ لَهُمْ فِيهِ الدِّينَ، وَ تَمَّمَ عَلَيْهِمُ النِّعْمَةَ وَ جَدَّدَ لَهُمْ مَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ؛** «این روز عظیمی است که خداوند احترامش را بزرگ شمرده است بر مؤمنین، و دین را برای آنها کامل کرده است، و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی را که از آنها گرفته است، در این روز تجدید کرده است.»

در آن مجلس از آن حضرت پرسیده شد: ثواب روزه، در این روز چیست؟!

حضرت فرمود:

يَوْمُ عِيدٍ وَ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ، وَ يَوْمٌ صَوْمٍ شُكْرًا لِلَّهِ؛ «روز عید و سرور و شادمانی، و روز روزه گرفتن است به شکرانه آن برای خداوند» و روزه در این روز، معادل شصت ماه روزه از ماه‌های حرام است. و هر کس دو رکعت نماز بخواند در این روز، هر وقت که بخواهد، و افضل آن نزدیک زوال و ظهر است و این ساعت، همان موقعی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم، امام و پیشوای مردم شد، و این به جهت آن بود که در آن ساعت نزدیک به منزل بودند، پس هر کس نماز گزارد در این وقت دو رکعت، و پس از آن سجده کند، و صد مرتبه شُكْرًا لِلَّهِ بگوید، و به دنبال آن، دعائی را که خواهد آمد بخواند^۱ بعد از آنکه سر از سجده برداشت، و سپس سجده کند و صد بار حمد خدا را به جای آورد، و شکر خدا را به جای آورد، و این حمد و شکر را در سجده انجام دهد؛ کسی که این اعمال را انجام دهد، مانند کسی است که در روز غدیر حاضر بوده، و با رسول خدا بر ولایت امیرالمؤمنین بیعت کرده است، و مقام و درجه او مثل کسی است که از به صادقین بوده باشد، آنان که در موالات مولایشان، با خدا و رسول او به صدق رفتار کردند در آن روز غدیر، و مثل کسی است که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و با امیرالمؤمنین علیه السلام و با حسن و حسین علیهما السلام، به مقام شهادت رسیده است، و مثل کسی است که در چادر و خیمه حضرت قائم علیه السلام از نجباء و نقباء بوده، و در تحت لوای آن حضرت باشد.^۲

۱. این روایت را تا اینجا در *مصباح المتهجد*، ص ۵۱۳ آورده است. (تعلیقه)

۲. این تتمه را در *إقبال* در ص ۴۷۳ و ص ۴۷۴، آورده است. (تعلیقه)

عظمت روز غدیر، و ثواب روزه در آن عید

و شیخ صدوق با سند متصل خود، از حسن بن راشد، از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده است که: او گفت:

از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مسلمانان چند عید دارند؟! گفت: چهار عید.

گفتم: من عیدین (فطر و اضحی) و جمعه را می‌دانم.

حضرت گفت: أعظم و أشرف از این اعیاد، روز هجدهم از ذوالحجّه است، و آن روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، امیرالمؤمنین علیه السّلام را به عنوان مقتدا و پیشوا و شاخص برای مردم نصب کرد.

من گفتم: در آن روز بر ما چه لازم است که انجام دهیم؟ حضرت گفت: لازم است بر شما که روزه بگیرید، شُكْرًا لِلَّهِ وَ حَمْدًا لِلَّهِ با آنکه خداوند در هر ساعت سزاوار شکر است. و هم‌چنین انبیاء به اوصیای خود امر می‌کردند که: روزی را که در آن وصی به وصایت منصوب می‌شود، عید بگیرند. و کسی که روزه بدارد، أفضل است از عمل شصت سال.^۱

روایت حمیری در عظمت عید غدیر، و نماز وارد در آن

سید در اقبال آورده است از محمد بن علی طرازی در کتاب خود با اسنادش به عبدالله بن جعفر حمیری که او گفت: روایت کرد برای ما هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیثی از ابوعبدالله جعفر بن محمد علیهما السّلام که به حضار خود، از موالیان و شیعیان خود گفت:

۱. *خصال* (طبع مطبعه حیدری)، باب الأربعة، ص ۲۶۴. (تعلیقه)

آیا می‌شناسید روزی را که خداوند اسلام را به آن مشید نمود، و علائم و آیات دین را بدان ظاهر کرد، و آن روز را عید برای ما و موالی و شیعه ما قرار داد؟!

گفتند: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. آیا روز فطر است آن روز، ای آقای ما؟! گفت: نه.

گفتند: آیا روز عید قربان است؟!

حضرت گفت: نه! آن دو روز، بزرگ و شریف هستند، و لیکن روز امناء دین از آن دو روز اشرف است، و آن روز هجدهم ذوالحجه است. رسول خدا چون از حجة الوداع فارغ شد، و به غدیر خم رسید، خداوند عز و جل جبرائیل را امر نمود، تا در آستان قرب ظهر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز فرود آید، و او را امر کند تا قیام به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بنماید، و او را به عنوان رئیس و سید قوم برای مردم پس از خود منصوب کند، و او را بعد از خود خلیفه و جانشین خود قرار دهد.

جبرائیل به نزد پیامبر آمد، و به او گفت: یا حبیبی! خداوند تو را سلام می‌رساند، و می‌گوید: امروز باید قیام کنی به ولایت علی علیه السلام، برای آنکه پس از خودت برای امت سید و رئیس باشد، تا مردم به عنوان شاخص در امور خود به او رجوع کنند، و به منزله خود تو، نسبت به امت بوده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا حبیبی جبرائیل! من می‌ترسم از دگرگونی اصحاب خودم، که به او ظلم و ستم کنند، و او را به مهلکه و شدت بیفکنند، و آنچه را که از بغض و کینه و حسد، از او در دل پنهان دارند ظاهر سازند!

جبرائیل عروج کرد، و درنگی نکرد که به امر خدا هبوط نمود، و گفت:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ!﴾

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی وحشت و ترس و دهشت (ذَعْرًا مَرْعُوبًا خَائِفًا) برخاست در حالی که ریگ‌های بیابان به شدت داغ بود، و دو قدم مبارک از حرارت آفتاب سوخته بود، و امر کرد تا آن مکان را نظیف کنند، و آنچه از خار در زیر چند درخت است پاک کنند، و این کار انجام شد.

پس از این ندا داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ مسلمین مجتمع شدند، و در ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر مهاجر و أنصار هم بودند، و به خطبه برخاست، و داستان ولایت را ذکر کرد، و همه مسلمین را در پذیرش آن ملزم ساخت، و به آنها اعلام نمود که: خداوند او را به چنین قیامی و اقدامی امر کرده است.

جماعتی گفتند با خود آنچه را که گفتند، و با خود به رازگویی و نجوی پرداختند.

نماز و دعای وارد در روز عید غدیر

چون صبح روز عید غدیر شود، لازم است که ابتدای روز (صَدْرِ نَهَارِ) غسل کرد، و اینکه مؤمن نظیف‌ترین لباس‌های خود را بپوشد، و فاخرترین آنها را در بر کند، و عطر و طیب استعمال کند، و دست به دعا بگشاید و بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ وَلِيِّكَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَرْتَنَا بِمَوَالِيهِ وَطَاعَتِهِ وَأَنْ نَتَمَسَّكَ بِمَا يُقَرِّبُنَا إِلَيْكَ وَ يُزِلُّنَا لَدَيْكَ أَمْرُهُ وَ مَهْيُهُ!

اللَّهُمَّ قَدْ قَبِلْنَا أَمْرَكَ وَ مَهْيَكَ وَ أَطَعْنَا لِنَبِيِّكَ وَ سَلَمْنَا وَ رَضِينَا فَتَحْنُ مَوَالِي عَلِيٍّ

عليه السلام و أوليائه كما أمرت نواليه، و نَعَادِي مَن يُعَادِيهِ، وَ نَبْرًا مِّن يَبْرَأُ
 مِنْهُ وَ نُبْغِضُ مَن أَبْغَضَهُ، وَ نُحِبُّ مَن أَحَبَّهُ، وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا
 قُلْتِ وَ إِمَامُنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَا أَمَرْتِ.^۱

و چون وقت ظهر فرا رسید، با بصیرت و سکون و وقار و هیبت و خشوع،

در جای خود قرار گیر و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا فَضَّلْنَا فِي دِينِهِ عَلَيَّ مَن جَحَدَ وَ عَدَدَ وَ فِي نَعِيمِ الدُّنْيَا
 مِمَّنْ عَمَدَ وَ هَدَانَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ شَرَّفَنَا بِوَصِيِّهِ وَ
 خَلِيفَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَمَاتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَبِيَّنَا كَمَا أَمَرْتِ وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا
 أَقَمْتِ وَ نَحْنُ مَوَالِيهِ وَ أَوْلِيَائُهُ؛^۲

۱. «بار پروردگارا! امروز روزی است که تو ما را به ولایت ولی خودت، علی علیه السلام مشرف کردی! و او را امیر مؤمنان قرار دادی! و تو ما را به موالات و اطاعت او امر نمودی! و به ما امر کردی که به آنچه ما را بتو نزدیک می کند، و امر و نهی علی ما را مقرب درگاه تو می سازد، تمسک کنیم! بار پروردگارا! ما امر تو را و نهی تو را پذیرفتیم! و اطاعت از پیغمبر تو کردیم! و تسلیم شدیم و راضی گشتیم! پس ما از موالیان علی علیه السلام هستیم، و از موالیان اولیاء او هستیم همان طور که به ما امر فرمودی تا ولایت او را داشته باشیم، و با کسی که با او دشمنی می کند دشمن باشیم، و بیزار و متنفر باشیم از آن کسی که از او بیزار است، و مبعوض داشته باشیم کسی را که علی را مبعوض دارد و دوست داشته باشم آن کس را که علی را دوست دارد. و علی علیه السلام هم چنان که تو گفتی مولای ماست، و هم چنان که امر کردی بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله امام ماست.» (تعلیقه)

۲. «حمد و سپاس مختص خداوندی است که ما را در دین خودش، برتری و فضیلت بخشید، بر آن کسی که انکار کرده و از جاده حق انحراف ورزیده است، و در نعمت های دنیوی بر بسیاری از آن کسانی که آنان را مبتلا به رنج و تعب و درد ساخته است، و ما را به محمد پیامبر خود که درود بر او و آل او باد هدایت بخشیده است، و ما را به وصی او و خلیفه او در زمان حیات و مماتش امیرالمؤمنین علیه السلام رهبری نموده است. بار پروردگارا! محمد صلی الله علیه و آله همان

و پس از آن برخیز و دو رکعت برای خدا نماز شکر بجای آور: در رکعت اول حمد و سوره قدر، و در رکعت دوم حمد و سوره توحید را بخوان، و قنوت بگیر و رکوع بنما و نماز را تمام کن و سلام بده، و پس از نماز خود را به سجده بیفکن و در حال سجده بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نُوجِّهُ وُجُوهَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوِلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ عَلَيْكَ تَتَوَكَّلُ، وَبِكَ نَسْتَعِينُ فِي أُمُورِنَا.

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدتْ وُجُوهُنَا، وَ أَشْعَارُنَا، وَ أَبْشَارُنَا، وَ جُلُودُنَا، وَ عُرُوقُنَا، وَ أَعْضَابُنَا، وَ عُصَابُنَا، وَ دِمَائُنَا. اللَّهُمَّ يَا كَ تَعْبُدُ، وَ لَكَ نَخْضَعُ، وَ لَكَ نَسْجُدُ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ، وَ وَلايَةِ عَلِيٍّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، حُتَفَاءَ مُسْلِمِينَ، وَ مَا نَحْنُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ لَا مِنَ الْجَاهِلِينَ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَاهِلِينَ الْمُعَانِدِينَ الْمَخَالِفِينَ لِأَمْرِكَ وَ أَمْرِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْمُبْغِضِينَ هُمْ لَعْنَا كَثِيرًا لَا يَنْقَطِعُ أَوَّلُهُ وَ لَا يَنْفَدُ آخِرُهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ثَبِّتْنَا عَلَى مَوالاتِكَ، وَ مَوالاتِ رَسُولِكَ وَ آلِ رَسُولِكَ وَ مَوالاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ أَحْسِنِ مُنْقَلَبَنَا يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا.^۱

طوری که تو امر کردی پیغمبر ماست، و علی علیه السلام همان طور که تو او را اقامه نمودی و به پا داشتی، مولای ماست، و ما از موالیان و اولیاء او می‌باشیم.» (تعلیقه)

۱. «بار پروردگارا! ما در این روز عیدمان که تو ما را به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شرف بخشیدی، چهره‌ها و صورت‌های خود را متوجه تو می‌کنیم، و به تو توکل می‌نماییم، و در امور خود از تو یاری می‌طلبیم! بار پروردگارا برای تو سجده کرده است چهره‌های ما، و موهای ما، و پوست‌های ما، و رگ‌های ما، و استخوان‌های ما، و اعصاب ما، و

و سپس بخور و بیاشام و اظهار سرور و شادمانی کن، و برادرانت را
 إطعام کن، و در برّ و إحسان به آنها زیاده‌روی کن! و به جهت إعظام و
 بزرگداشت این روزت، در برآوردن حاجات برادرانت اقدام کن! و به
 جهت خلاف با آنان که در این روز، اظهار غمّ و حُزن و أندوه کردند،
 ضَاعَفَ اللَّهُ حُزْمَهُمْ وَ غَمَّهُمْ، تو به برادرانت پیوند، و در قضاء حوائج
 آنها کوشا باش!^۱

و علامه امینی آورده است: با إسناد کلینی، از حسین بن حسن حسینی، از
 محمّد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی، که
 او گفت از حضرت أباعبدالله علیه السّلام شنیدم که می‌گفت:

صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ فِي كُلِّ عَامٍ مِائَةَ حِجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ مُبْرُورَاتٍ
 مُتَقَبَّلَاتٍ، وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ... الحديث؛^۲

«حضرت صادق علیه السّلام می‌گفت: روزه گرفتن در روز غدیر خمّ،
 معادل است در هر سالی که انجام داده شده، در نزد خداوند، با صد حجّ

گوشت‌های ما، و خون‌های ما. بار پروردگارا! ما فقط تو را می‌پرستیم، و برای تو خضوع داریم و
 برای تو سجده می‌نماییم بر ملت ابراهیم و دین محمّد و ولایت علی که درود تو بر تمام آنها باد!
 ما پیوسته از باطل به سوی حق می‌گراییم و از تسلیم‌شدگان اسلام آوران می‌باشیم، و از مشرکان و
 منکران نمی‌باشیم! بار پروردگارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای منکران و
 متجاوزان و مخالفان امرت و امر رسولت صلّی الله علیه و آله. بار پروردگارا! دور باش نفرت و
 لعنت خود را بفرست برای دشمنان و بغض‌داران ایشان، لعنت بسیاری که اوّل و آخر نداشته
 باشد. بار پروردگارا! درود خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست و ما را بر موالات خودت و بر
 موالات رسولت و آل رسولت و موالات امیرالمؤمنین علیه السّلام ثابت بدار. بار پروردگارا! در
 دنیا بما حسنه عنایت بفرما و در آخرت به ما حسنه عنایت بفرما و آینده ما را نیکو بگردان ای
 آقای ما، و ای مولای ما.» (تعلیقہ)

۱. اقبال، ص ۴۷۴ و ص ۴۷۵.

۲. الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۶ و ص ۲۸۷.

مَبْرور و با صد عمره مَبْروره پذیرفته و قبول شده، و آن روز بزرگترین عید خداوند است»

... و از جمله اعمال عید غدیر، روزه داشتن است که: در طی مطالب این بحث بسیاری از روایات خاصه و عامه در فضیلت روزه این روز، گذشت، و ثواب شصت ماه روزه، و هشتاد ماه روزه، و شصت سال روزه، و شصت ماه روزه در ماههای محرم، در آنها ذکر شده بود.

اینک روایتی نقل می‌کنیم از ابن طاوس از کتاب محمد بن علی طرازی از ابوالحسن عبد القاهر که دربان حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام بوده است که او می‌گوید: حدیث کرد برای من ابو الحسن: علی بن حَسَّان واسِطی، در شهر واسط، در سنه سیصد، و او می‌گوید: حدیث کرد برای من علی بن حسن عبدلی، و او گفت: شنیدم از اَبَاعَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ بر او و بر پدران و پسران او درود باد که می‌گفت:

صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمَرِ الدُّنْيَا لَوْ عَاشَ إِنْسَانٌ عُمَرَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَوْ صَامَ مَا عُمِّرَتِ الدُّنْيَا لَكَانَ لَهُ ثَوَابٌ ذَلِكَ. وَ صِيَامُهُ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ حَجَّةٍ وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ.

وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَ تَعَيَّدَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ عَرَفَ حُرْمَتَهُ وَ اسْمَهُ فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَ فِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُوذِ وَ الْجَمْعِ الْمَشْهُودِ... الحديث^۱.

«روزه داشتن در روز غدیر خم معادل است با روزه داشتن عمر دنیا، اگر فرضاً انسانی بقدر عمر دنیا، عمر کند، و به اندازه عمر دنیا روزه بگیرد، در این صورت ثواب این روزه‌ها برای او خواهد بود.

۱. اقبال، ص ۴۷۶، و بحار الأنوار (طبع کمپانی)، ج ۲۰، ص ۳۱۴.

روزه داشتن در روز غدیر، در نزد خداوند عزوجلّ به قدر ثواب صد حجّ و صد غمّره است، و در روز غدیر بزرگ‌ترین عید است. و خداوند عزوجلّ پیغمبری را مبعوث نکرده است، مگر آنکه در این روز مراسم عید گرفتن را بپا داشته است، و حرمت این روز را شناخته است. اسم روز غدیر در آسمان روز عَهْدِ مَعْهُود است و در زمین روز میثاق مأخوذ و روز جَمَع مَشْهُود است.»

ثواب افطار دادن، در روز عید غدیر

و از جمله مَثُوبَات و قُرْبَات، در روز غدیر، افطار دادن مؤمنین است که در آن تأکید شده است.

سید ابن طاووس از کتاب النَّشْر و الطَّيِّ روایت مفصّلی را در فضیلت روز غدیر ذکر می‌کند، که از جمله فقرات آن، این است که حضرت رضا علیه السّلام می‌فرماید:

وَ يَوْمَ تَنْطِيرِ الصَّائِمِينَ، فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِمًا مَوْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فِئَامًا ۱ وَ فِئَامًا إِلَى أَنْ عَدَّ عَشْرًا. ثُمَّ قَالَ: أَوْلْتَدْرِي مَا الْفِئَامُ؟! قَالَ: لَا! قَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ وَ هُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ يُهْنِي بَعْضُكُمْ بَعْضًا؛ ۲

«روز غدیر روز افطار دادن روزه‌داران است. پس کسی که در آن روز یک روزه‌دار را که مؤمن باشد، افطار دهد، مانند آن است که یک فِئَام، و یک فِئَام دیگر، تا آنکه آن حضرت ده فِئَام را شمردند، اطعام کرده باشد. و پس از این سخن حضرت فرمود: می‌دانی یک فِئَام چیست؟!»

۱. فِئَام در لغت به معنای جماعت از مردم است و در اینجا به خصوص حضرت می‌فرماید که: این جماعت از مردم را که ثواب روزه دادن دارد، منظور یکصد هزار نفر است. (تعلیقه)
۲. اِقْبَال، ص ۴۶۴.

گفتم: نه! حضرت فرمود: یک فئام، صد هزار نفر است. و روز عید غدیر، روز تهنیت و مبارک باد گفتن است، و از شما بعضی بعض دیگر را تهنیت می‌گوید!»

باری بر اساس آنچه را که در معاد شناسی آورده‌ایم^۱ که ثواب و پاداش عمل بر حقیقت و باطن عمل است، و بر نیت و درجه خلوص و ربطی که عمل با خدا پیدا می‌کند، و رفع حجاب و پرده می‌نماید، و تقرّب واقعی به خدا می‌آورد، روشن می‌شود که: چگونه این مَثوبات عظیم و جزاهای گران‌قدر بر اعمال روز غدیر مترتب می‌گردد، زیرا تا عمل از روی إخلاص نباشد، و شائبه ریا و سُمعه و سایر أغراض باشد، ارزشی ندارد. پس حقیقت صِحّت اعمال منوط و مربوط به عدم إنکار خدا، و پیامبر خدا، و از جمله ولایت است، که چون طبق خط مشی الهی در صراط مستقیم قرب، راه را می‌پیماید، مورد قبول واقع می‌شود. و به هر اندازه که عمل از چاشنی محبّت و خلوص و صفا و وفا و واقعیت بیشتر إشراب شده باشد، قیمتش افزون‌تر می‌شود.

روز غدیر که روز تمایز حقّ از باطل، و روز تشکیل صفوف جنود الهی، در برابر تشکیل جنود شیطانی است، روز امتحان و بلاء عظیم است، و روز جدا شدن ظاهر و صورت، از حقیقت و واقع و معنی و باطن است.

روز غدیر که روز محاربه و لشکرکشی شیطان با خداست، و روز تجلّی ولایت است، هر کس در صفّ مؤمنین قرار گیرد، و فرمایش رسول خدا را صحّه بگذارد، و آیات نازلّه در قرآن را بپذیرد، و ولایت علی را طوعاً و رَغَبَةً بدون إکراه و إجبار بر طوق گردن نهد، و طوع و تبعیت را به جان و دل در آغوش روان و روح خود بگیرد، معلوم می‌شود که چقدر ارزش و بها دارد. و بنابراین روز غدیر روز

۱. در مجلس نهم و دهم از جلد اوّل، و در مجلس شصت و سوم از جلد نهم. (تعلیقہ)

امتحان نهائی است، روز قبول شدن و مردود شدن است. و همه می‌دانند که زحمات یک سال، و یا یک دوره، و یا یک عمر، عمر محصل، در یک روز امتحان تجلی می‌کند. پس هر ساعتی از روز امتحان ارزش ساعت‌ها را دارد، و شاگرد مدرسه اگر در اوقات عادی یک هفته و یا بیشتر هم اگر أحياناً به مدرسه نرود، قابل جبران است، ولی تعطیل یک ساعت در روز امتحان مساوق و مساوی با خطّ باطل کشیدن بر روی تمام رنجها و تعب‌ها و تحمّل مشکلات سالانه است.

حالا اگر کسی روز غدیر را محترم بدارد، کلام خدا و رسول خدا و خلیفه خدا را محترم داشته است. پس یک روز غدیر معادل با عمر دهر، و یک ساعت آن معادل با روزها و ماه‌ها، و یک دقیقه و لحظه آن مساوی با روزهای دیگر است و هَلُمَّ جَرّاً.

و علی‌هذا اگر کسی بدون إلزام و إکراه، یک روز غدیر را با روزه مستحبی به مهر علی و به محبت ولایت، و به پاسخ مثبت دادن به ندای حق، لبیک گوید، هر لحظه از تشنگی و گرسنگی را که می‌برد، مساوق با روزها و ماه‌ها از سایر آیام است و لذا هیچ تعجّبی که ندارد هیچ، بلکه طبق موازین عقلیه و فطریّه، این پاداش‌های عظیم برای عاملان، در روز عید غدیر که بدون شک ناشی از پذیرش ولایت و ربط با آن حضرت است، صحیح و ثابت است.

ذهبی و ابن کثیر، ثواب روزه عید غدیر را منکرند

این است مکتب شیعه، و این است سعه و گشایش و واقعیت و أوج محبت و مودّت و ایثار و حقیقتی که از آن موج می‌زند، و همچون فواره فوران دارد. أمّا بیچاره و مسکین مکتب عامّه است که خشک و بدون محتوی، چون برسند به روایتی صحیح که از رسول خدا رسیده است بر آنکه: روزه در روز غدیر معادل با شصت ماه روزه است، خود را گم می‌کنند، و می‌گویند: چطور می‌شود روزه یک

روز آن‌هم مستحب نه واجب، ثواب شصت ماه روزه را داشته باشد؟!»^۱
 مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه بعد از بحث مستوفی درباره سند روایات، در جواب آن استبعاد از مقدار ثواب روزه عید غدیر می‌فرماید:
 «باید به او گفت: چرا روزه غدیر، معادل شصت ماه نباشد؟ جواب می‌دهد: چون روزه مستحبی است، و از روزه ماه رمضان که واجب است مهم‌تر نیست، و ثواب یک ماه رمضان ثواب ده ماه است. در همین امسال که به حج مشرف بودیم شبی در مسجدالحرام با یکی از علمای وهابیه بحث به میان آمد، و درباره روزه غدیر عین کلام ابن کثیر را دیکته شده، حفظ کرده بود، و گفت: چون این روایت روزه یک روز را پاداش شصت ماه می‌دهد، و این نامعقول است، پس این روایت حجیت ندارد.

یک جوان شیعه از اهل بحرین در پهلوی ما نشسته بود به او گفت: این سقا‌هایی که تو اینک می‌بینی در مسجدالحرام می‌گردند، و با این رنج و زحمت، ظرف‌های سنگین آب را به نقاط مختلف مسجد می‌رسانند، در هر ماه حقوقشان چقدر است؟! گفت: حداکثر پانصد ریال سعودی!

جوان گفت: اگر یک روز ملک (پادشاه سعودی) برای زیارت و طواف در مسجد آید، و یک نفر از این سقا‌ها، ظرف تمیزی را آب کند، و مقداری گلاب در آن بزند، و با یک شاخه گل، و یا یک برگ سبزی با کمال احترام و ادب به او تقدیم کند، و ملک یک اسکناس هزار ریالی به او بدهد، آیا ملک کار زشتی کرده است؟
 گفت: نه! جوان گفت: مطلب از این قرار است که: اجرت ماهیانه و شهریه سقا که به حسب توزیع بر روزها، هر روز بیست و شش ریال و کسری می‌افتد، و اجرت او در تمام مدت یکساعتی که ملک در مسجد است، دو سه ریال بیشتر

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۳۶ - ۲۶۴.

نمی‌شود، و آن را هم اتفاقاً روی شهریه عمومی خود می‌گیرد، چطور عطای یک هزار ریال بلاعوض در قبال کار غیر واجب او صحیح است، و ممدوح عُقْلَاء؛ همین‌طور است روزه غدیر که موهبتی از طرف مالک و مَلِک الملوک و ربّ الأرباب است، نسبت به بنده مخلص و مؤمنی که به محبّت و ولایت علی علیه السّلام، در این آستان خواسته است با یک روز روزه، عرض ادب کند. آن مرد وهّابی هیچ پاسخی نداشت که بگوید، و به سکوت فرو رفت. ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾^۱.

تفاوت حالات اولیای الهی در روز عید غدیر با همه اعیاد اسلامی

«اولیاء و عرفای الهی چون به حقیقت ولایت امیرالمؤمنین رسیدند، و به آن معنا وقوف پیدا کردند، لذا جریان عید غدیر در نزد این بزرگان با سایر اعیاد تفاوت دارد.

آن حال و هوایی که در چهره مرحوم آقا و بزرگان و اولیاء و اساتید ایشان که به یاد می‌آورم، مشهود بود، در روز عید غدیر با سایر اعیاد متفاوت بود. خیلی هم تفاوت می‌کرد و همین‌طور آنچه را که راجع به اولیای ماقبل مثل مرحوم قاضی و آخوند ملاحسینقلی همدانی نقل شده است، همین مسئله را تأیید می‌کند.

بنده در همان سال‌های زمان حیات ایشان، هیچ عیدی را ندیدم و هیچ خوشی و بهجتی را که برای مؤمنین دست می‌دهد، مانند آن بهجت و ابتهاج و سرور و تبدل حالی که در روز عید غدیر برای ایشان پیش می‌آمد، ندیدم. به طور کلی حال و هوای ایشان از صبح تغییر می‌کرد و تا شب هم ادامه پیدا می‌کرد. حتی در روز میلاد امام زمان علیه السّلام هم این‌طور نبود. در روز مبعث هم این‌طور

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸: «پس مات و مبهوت شد کسی که کفر ورزیده است.»

۲. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۶۴ (با مقداری حذفیات).

نبود. در روز ولادت خود امیرالمؤمنین هم به این کیفیت نبود. حالا اینها چه درک می‌کردند، و چه شعور و ادراکی از این مسئله داشتند، دیگر در طاقت فهم و افق فکری و ذهنی ما نیست. متهمی ما باید خودمان را به این افق نزدیک کنیم و همین‌طور صرفاً به شرکت در مجالس مسئله را نگذرانیم. اینها خودشان را نزدیک کردند، خودشان را جلو آوردند.^۱

۱. متن سخنرانی سال ۱۴۳۲ ص ۲.

فصل چهارم

وظایف شیعیان در قبال عید غدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله الحكيم:

﴿وَقَفُّهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ﴾^۱ «و در موقف حساب ایشان را متوقف کنید! چراکه باید بازپرسی شده و مورد سؤال و بازخواست قرار گیرند، که به چه علت شما در راه معرفت و توحید و إحياء دین با همدیگر یاری نکردید؟! آری آنان همگی در آن روز سخت به حالت تسلیم و سرافکندگی و بیچارگی در می آیند.»

روایت حضرت امام رضا علیه السلام در مورد معنای نعیم

در مجامع روایی آمده است که منظور از سؤال در آیه مبارکه ﴿وَقَفُّهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُلُونَ﴾، ولایت است.

۱. سوره صافات (۳۷) آیات ۲۴ تا ۲۶.

هم‌چنین در آیه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱ در روایات زیادی نعیم به ولایت تفسیر شده است. مرحوم علامه طهرانی در معاد شناسی روایتی را از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه چنین نقل می‌کند:

«در عیون أخبار الرضا علیه السلام، مرحوم صدوق، با إسنادش از ابراهیم بن عباس صولی چنین روایت می‌کند که او می‌گوید:

روزی در محضر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم؛ و آن حضرت گفتند: «در دنیا نعیم حقیقی نیست.»

بعضی از فقهای که در محضر بودند، چنین گفتند که: خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. و البته منظور همین نعیم در دنیا است، و آن آب خوش‌گوار است.

حضرت رضا علیه السلام در حالی که صدای خود را بلند کردند، گفتند: شما این‌طور تفسیر می‌کنید! و آن را به اقسامی تقسیم می‌نمایید، به نحوی که بعضی می‌گویند: آب خنک است، و بعضی می‌گویند: غذای لذیذ است؛ و بعضی می‌گویند: خواب راحت است!

اما پدر من روایت کرد برای من، از پدرش حضرت اَبی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که چون این اقوال شما در محضر او بیان شد، درباره تفسیر آیه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾، خشمگین شد و گفت: خداوند عزوجل، از تفضلی که به بندگان خود نموده است پرسش نمی‌کند، و بر این منت نمی‌گذارد، و منت گذاردن در مقابل نعمتی که مخلوقان خدا می‌دهند قبیح است، تا چه رسد به اینکه به

۱. سوره تکوین (۱۰۲) آیه ۸.

خدای عزّ و جلّ نسبت داده شود، و چگونه میتوان نسبت به خدا داد چیزی را که خداوند برای مخلوقان خود نمی‌پسندد؟

و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات ماست که خداوند بعد از سؤال از توحید و نبوت از آن سؤال می‌نماید؛ زیرا چون بنده خدا به این مهم وفا کند؛ او را به بهشت و سعادت که زائل شدنی نیست می‌رساند.^۱

حالا که معلوم شد که همه ما در قبال مسئله ولایت مسؤولیت داریم، و در قبال زحماتی که اولیاء دین برای رساندن انسان به کمال، آن زحمت‌ها و رنج‌ها و مرارت‌ها را به جان و دل خریدند و تا نهایت درجه از مال و جان و آبروی خود مایه گذاشتند، طبعاً این مسؤولیت و ظایفی را برای ما به دنبال خواهد داشت.

حضرت آیه الله طهرانی بارها از مرحوم والد خود حضرت علامه رضوان الله علیهما بدین مضمون نقل می‌کردند که:

اگر سیدالشهداء در روز قیامت بدن قطعه‌قطعه علی‌اکبر را بیاورد و بگوید من برای هدایت شما این کار را کردم! شما برای هدایت و فلاح و رستگاری خود چه کردید؟! و چه قدمی برداشتید؟! چه پاسخی خواهیم داد؟!!

اهتمام بلیغ علامه طهرانی در رساندن معارف اهل بیت به مردم

از این رو مرحوم حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در ضمن توضیح مسؤولیت‌های عالم دینی، درباره مرحوم والد خود می‌فرمودند:

«مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند:

۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۵۶.

علّت اینکه ما به مشهد آمدیم برای این بود که اولاً زمینه فراغتی برای خود پیدا کنیم تا آن دینی را که مردم برای آن خون دادند، معرفی کنیم. وقتی شما آمدی خون دادی، بنده هم باید به وظیفه‌ام عمل کنم. این کتاب امام‌شناسی است که امام را معرفی می‌کند. این کتاب معادشناسی است که معاد را معرفی می‌کند. این کتاب *الله‌شناسی* است که خدا را معرفی می‌کند. این کتاب‌های دیگر که اخلاق و روش و روایات را برای مردم معرفی می‌کند.

لذا ایشان می‌فرمودند:

اگر تمام بدن مرا قطعه‌قطعه کنند، از یک کلمه این کتاب‌هایی که گفتم، دست بر نمی‌دارم.

چرا چنین است؟ چون مطلب حق است، مسئله همین است. خواندن این مطالب و تأمل در این مطالب به نفع ماست. رفقا نگذاریم یک روزی بیاید و دست حسرت بر سر بزنیم و بگوییم ما از این مطالب عقب بودیم! تا دیر نشده است این کتاب‌ها را مطالعه کنیم و به کار ببندیم. و وقتی یک پاراگراف را می‌خوانیم، روی آن فکر کنیم.»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۲۹.

مهم‌ترین وظایف شیعیان در قبال نعمت ولایت

بنابراین با توجه به این مطلب، مسئولیتی که خداوند متعال در قبال نعمت ولایت بر عهده ما گذاشته شده است وظایفی را برای ما به دنبال دارد که در اینجا به پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. تبلیغ همگانی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

مسئولیت تبلیغ غدیر به نحو و جواب بر همه مسلمانان

هنگامی که در روز غدیر خم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه طولانی که درباره خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد فرمودند، در پایان خطبه خود، درباره تبلیغ واقعه غدیر، همه حاضرین را مسؤول معرفی کردند و وظیفه تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به نحو و جواب بر عهده همگان تعیین کردند.

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب /امام شناسی به نقل از کتب معتبر تاریخ چنین می‌نویسند:

«ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!»

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَد!

«و سپس فرمود: پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان
 بندگان خدا بوده باشید، و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد، و
 تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید!
 من در میان شما دو چیز را به ودیعت می‌گذارم که اگر به آنها تمسک
 کردید هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا، و دیگری عترت من
 که اهل بیت من می‌باشند. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!
 گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!»
 ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ؛^۱

۱. تاریخ یعقوبی (طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه)، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ۲۱۲. و این خطبه را با
 مختصر اختلافی در عبارت در تفسیر الدر المنثور، ج ۳ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن
 حنبل و باوردی و ابن مردویه از ابو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناچه
 رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفته بوده است، روایت کرده است. و اصل این روایت در مسند
 أحمد حنبل، در ج ۵ در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در بحار الأنوار (طبع کمپانی)، ج
 ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از کافی روایت کرده است. و در سیره ابن هشام، ج ۴ از ص ۱۰۲۲ تا ص
 ۱۰۲۴ آورده است، ولی در عبارت «کتاب الله و عتره نبیه» تحریفی به عمل آمده و به عبارت:
 «کتاب الله و سنة نبیه» آورده است. و همچنین در البداية و النهاية، ج ۵ با چند سند از ص ۱۹۴ تا
 ص ۲۰۱ آورده است، و نیز بیهقی در سنن، ج ۵ کتاب الحج، ص ۱۴۰ آورده است، و نیز
 ابن جوزی در کتاب الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز
 ابن سعد در طبقات، ج ۲ از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضة الصفا» ج ۲، باب حجة
 الوداع. و تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ از ص
 ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است.

و هم‌چنین طبری در تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳ از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ و جاحظ در البيان و
 التبيين (طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷)، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است. (تعلیقه)

«و در آخر فرمود: حَقًّا هَمَّةٌ شَمَا مَسْئُولٌ وَ مَوْرِدٌ پَرَشِشٌ قَرَارٌ خَوَاهِدُ
گرفت، و بنابراین واجب است که هر کدام از شما که در اینجا حضور
داشتید این مطالب را به غائبین برسانید.»^۱
همچنین آمده است که پیغمبر در پایان خطبه چنین فرمودند:

يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! هَذَا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!؛ «ای گروه
مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین
بگویند؛ و مطلب را برسانند!»^۲

وجوب تبلیغ غدیر بر همه افراد تا روز قیامت در روایت امام باقر علیه السلام

مرحوم طبرسی در کتاب الإحتجاج^۳، روایت مفصّلی را از امام محمد باقر
علیه السلام در مورد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و کیفیت ابلاغ آن توسط
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم، نقل می کند و در قسمتی از آن
روایت چنین آمده است:

قَدْ بَلَّغْتُ مَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَ غَائِبٍ وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ
شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ وَ لِدًا أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۴۵.

۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۹۳.

۳. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۵۶.

«به تحقیق که من آنچه را که مأمور به تبلیغ آن بودم به ابلاغ رساندم، تا اینکه حجّتی باشد بر هر حاضر و غائبی و بر همه افراد چه آن کس که در اینجا حضور دارد و چه آن کس که حضور ندارد و چه آن که متولد شده است و یا اینکه هنوز به دنیا نیامده است؛ پس واجب است که حاضرین به غائبین و پدران به فرزندان خود مسئله ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام را تا روز قیامت ابلاغ کنند!»

۲. تفقه در دین و نشر مبانی و پیام‌های مکتب غدیر

یکی دیگر از وظایف شیعیان در قبال مکتب اهل بیت علیهم السّلام، مسئله تفقه و کسب معارف و علوم حقّه است. و با مراجعه به مجامع روایی و آموزه‌های دینی، اهمیّت این مسئله در سیره معصومین و اولیاء الهی و عرفاء بالله، از مسلمات خواهد بود.

بیان اولین مصداق از روایت: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»

شیخ صدوق در کتاب *عیون أخبار الرضا* علیه السّلام روایت می‌کند:

عبد السّلام بن صالح الهرویّ قال: سمعتُ أبا الحسنِ علیّ بنِ موسی الرّضا علیهما السّلام یقول: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا!
فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛
«عبد السّلام بن صالح هروی می‌گوید: از حضرت ابی‌الحسن علی بن

۱. *عیون أخبار الرضا* علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

موسی الرضا علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند رحمت بنده‌ای را که امر ما را احیاء کند!

گفتم: چگونه امر شما را احیاء کند؟ فرمودند: علوم ما را بیاموزد و به مردم یاد بدهد؛ همانا اگر مردم از زیبایی کلام ما علم و اطلاع داشتند، قطعاً از ما تبعیت می کردند!»

در اینجا سخن بسیار است و روایاتی که تأکید بر طلب علم می کند از حدّ احصاء خارج است؛ ولی تذکر این نکته در اینجا بسیار به جا است که فائده علم در مرتبه اول برای خود طالب علم است و مسیری که می خواهد طی کند، از این رو در سیره اولیاء الهی مشاهده می شود که نسبت به تحصیل علوم دینی و اجتهاد به شاگردان خود توصیه و تأکید می کردند تا جایی که مرحوم آیه الله الحقّ و العرفان حاج سیّد علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه یکی از شرائط پذیرش عموم شاگردان خود را اجتهاد قرار داده بودند.

حضرت آیه الله طهرانی قدّس الله نفسه الزکیة در کتاب *نفحات انس* درباره علّت تأکید مرحوم قاضی رضوان الله علیه را بر مسئله اجتهاد، مطالب مهمّی را چنین ایراد فرموده‌اند:

«راه سلوک إلى الله و عبور از نفس و مهالک نفس، راه بسیار مشکلی است و اشکالش هم ناشی از این مسئله می شود که علی کلّ حال نفس یک پدیده بسیار پیچیده‌ای است که به واسطه تعلّقات به دنیا و به زخارف دنیا و حجاب‌هایی که به دور خود انداخته است از مبدأ خودش دور شده، و این تعلّقات و حجاب‌ها او را از مسئله تجرّد و مسئله قرب دور کرده است. برای برطرف کردن این مسئله و کنار زدن اینها انسان باید اهتمام بلیغ داشته باشد، باید نسبت به مطالبی که برای او مهم و حیاتی است توجّه کامل داشته باشد، و باید از مهالک و موبقات و قاطعین طریق

برحذر باشد و طبعاً باید اوّل آنها را بشناسد و نسبت به آنها معرفت داشته باشد؛ همان‌طوری که امام سجّاد علیه السّلام به اَبی حمزه ثمالی می‌فرماید:

چطور تو اگر بخواهی به راهی از همین راه‌های دنیوی بروی برای خودت دلیلی می‌طلبی، درحالتی که تو به راه‌های آسمان اَجْهَل هستی و نادانیت بیشتر است؛ پس برای راه‌های آسمان هم باید به دنبال دلیل و راهنما بگردی.^۱

اینجاست که معرفت انسان هرچه نسبت به قوانین و لوازم طریق و شئون آن بیشتر باشد، بهتر می‌تواند راه را طی کند و بهتر می‌تواند از خطرات محفوظ باشد. در بسیاری از موارد استاد همراه انسان نیست؛ استاد در یک کشور و یا شهر دیگری است. در زمان خود ائمه علیهم السّلام امام در مدینه تشریف داشتند، درحالتی که اصحاب آنها در ری، قم، کاشان، خراسان و... بودند، و اینها همیشه به امام دسترسی نداشتند. در بسیاری از موارد ائمه علیهم السّلام در حصر بودند و ارتباط با آنها ممنوع بود. سال‌ها موسی بن جعفر علیهما السّلام در زندان بودند؛ در زمان عسکریین علیهما السّلام آنها محصور بودند و ارتباط با آنها بسیار مشکل بود.

تأکید بزرگان بر لزوم اطلاع و آگاهی سالک نسبت به راه و مسیر سلوک

لذا مشاهده می‌شود بزرگان که می‌فرمایند:

انسان و سالک خودش باید نسبت به راه آشنایی داشته باشد و باید

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۹۵.

نسبت به مسائل دینی وارد باشد و مطالب را بداند.^۱

برای همین نکته است که بسیاری از خطراتی که ممکن است برای افراد عامّی پیش بیاید، به واسطه تقلید کورکورانه و به واسطه این است که تحت تأثیر القائات و وسوسه خناسان و تبلیغات سوء و نشر مجازات و تخیلات و توهمات قرار می‌گیرند.^۲ ما می‌بینیم که مردم از این امور متأثر می‌شوند و با آن ذهنیت بسیط و ساذج و عدم ادراک کافی، بسیاری از مطالب خلاف را می‌پذیرند.^۳ حالا تا کی از این مطلب خلاف بیرون بیایند و کشف واقع بشود، خدا می‌داند! ممکن است سال‌ها بگذرد و اینها همین‌طور در آن وادی جهل، پیرو و به دنبال آن مطالب خلاف باشند و ببینند که عجب، ده سال یا پانزده سال گذشت و اینها مسئله را نفهمیدند!

توسّع معنای اجتهاد در دیدگاه مرحوم قاضی به همه مبانی شریعت، و عدم انحصار آن در مسائل فقهی

اگر مسئله غرض‌ورزی و عناد و دخالت نفس را در حقایق کنار بگذاریم، آن فردی که نسبت به مسائل دینی و مسائل فقهی و شرعی اطلاع کافی دارد، خیلی کمتر می‌تواند به این اوهام و تخیلات گرفتار بشود. و مسئله فقط مسئله اجتهاد نیست و منظور مرحوم قاضی فقط اجتهاد نسبت به مسائل فقهی نیست؛ مجتهد یعنی کسی که بتواند از نقطه نظر ادراک حقایق تشریحی و فقهی اصطلاحی و

۱. رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۶۹.

۲. رجوع شود به *مهر فروزان*، ص ۵۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۸۳ - ۱۱۶؛ *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ۱۹۵؛ *اجماع از منظر نقد و نظر*، ص ۱۸ - ۲۷.

همین‌طور نسبت به کلّ مبانی اعتقادی خود را از تقلید بیرون بیاورد، نسبت به مسائل فلسفی مجتهد باشد و پیرو نباشد، نسبت به مسائل تاریخی مجتهد باشد، نسبت به مسائل تفسیر مجتهد باشد، نسبت به مسائل فقهی باید مجتهد باشد!^۱

در بسیاری از موارد مشاهده می‌کنیم افرادی که مجتهد نیستند، ممکن است از نقطه نظر کیفیت انجام عبادات و همین‌طور نسبت به رفتار شخصی، با آن مطالبی که استاد مطرح می‌کند در تعارض قرار بگیرند؛ و ما حتّی این مطلب را در خود زمان مرحوم پدرمان نسبت به بعضی از تلامذه ایشان که مقلّد بعضی از آقایان بودند مشاهده می‌کردیم. چون از مرحوم والد رضوان الله علیه در تمام مدّت عمرشان شنیده نشد که بگویند: «باید از من تقلید کنید!» حتّی به خود ما یک چنین مطلبی را نگفتند؛ با اینکه ما با ملاکات و برداشتی که خودمان داریم، ایشان را در آن زمان و حتّی الآن هم، نسبت به تمام افرادی که در آن موقع بودند، أعلم می‌دانیم.

ایشان از نقطه نظر ظاهر، فردی بود که علمای نجف در همان موقع اذعان داشتند که اگر ایشان در نجف بماند، مرجعیّت شیعه منحصر به ایشان خواهد شد و از ایشان تقاضا کرده بودند که در نجف بمانند و به مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی این مطلب را گفته بودند؛^۲ ولیکن چون دستور استاد ایشان، مرحوم آقای حدّاد بود،^۳ لذا ایشان نسبت به این قضیه بنای دیگری داشتند و جور دیگری به مسئله نگاه می‌کردند.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شاخص‌های اجتهاد و استنباط از منظر عرفای الهی، رجوع شود به *اجتهاد و تقلید*، بخش خاتمه، فصل اوّل، شاخص‌های اجتهاد و استنباط.

۲. *مهر فروزان*، ص ۵۳؛ *افق وحی*، ص ۵۳۶.

۳. *روح مجرد*، ص ۳۶.

عَلَّتْ تَأْكِيدَ اَوْلِيَايِ الْهَيْ بِرِ اتْقَانِ دَرِ خَوَانْدَنِ دَرُوسِ طَلْبِغِي

روی این جهت، نه تنها مرحوم قاضی رضوان الله علیه بلکه تمام اولیای الهی این واقعیت را متذکر شده‌اند. حتی اولیای الهی که اصلاً در زیّ روحانیت هم نبودند، همچون مرحوم آقای حدّاد، همان‌طور که عرض شد، آن نکته‌ای که در تمام آن سه جلسه خصوصاً که با بنده داشتند روی آن تأکید می‌کردند این بود که می‌فرمودند:

سید محسن! روی درس‌هایی که می‌خوانی اتقان داشته باش! اتقان داشته باش! اتقان داشته باش!

خُب آقای حدّاد که اهل این حرف‌ها نبودند، پس چرا ایشان چنین حرفی می‌زدند؟ آیا مصلحتی از این مصالح ظاهری در نظرشان است؟! یا می‌خواهد - خدای نکرده - از همین تعارفات و این‌گونه امور عقب نیفتند؟! یا اینکه نه، ولیّ الهی، حق و واقعیت را می‌بیند، همان‌طور که من شما را می‌بینم و شما هم من را می‌بینید. الآن که من شما را می‌بینم، آیا تصوّر می‌کنم که خواب است و چشمم اشتباه می‌بیند؟! شما که این مطالب ما را استماع می‌کنید، آیا در تصوّرتان هست که الآن شما را خواب فراگرفته است؟! این یک واقعیت ملموس است.

تفاوت میان اولیاء و عرفای الهی با سایر افراد

اولیای الهی براساس تقلید و بر اساس گمانه‌زنی و براساس شیوع و انتشار بعضی از جریانات که خیلی از افراد مسحور آن قرار می‌گیرند و مقلّد آن جریانات می‌شوند، مطلبی نمی‌گفتند؛ این کار ما و امثال ما است. ما وقتی ببینیم جریانی رشد پیدا می‌کند به طرف آن تمایل پیدا می‌کنیم؛ و وقتی دیدیم آن جریان، آن ظهور و

بروز واقعی را از خود نشان نداد، عقب می‌کشیم. این مربوط به افراد عادی است، اما ولیّ الهی حقیقت مطلب را کماهی‌هی ادراک و مشاهده می‌کند و می‌بیند و می‌گوید بکن یا نکن! این فرق اوست! لذا بنده عرض کردم که بیان احوال این اولیای الهی تعیین کننده است.

ما مطالب را - درست یا غلط - در کتاب‌ها می‌خوانیم و چیزی به ذهنمان می‌رسد و برای مردم می‌گوییم. خیلی بتوانیم کار انجام بدهیم، هنر ما همین قدر است که در ادای یافته‌های خود خیانت نکنیم. اما آیا یافته‌های ما صحیح و مطابق با واقع است، آن دیگر بر عهده ما نیست. مسئله این است! اما ولیّ الهی، حق را مشاهده می‌کند و می‌گوید این کار را بکن!

آقای حدّاد که در این سه جلسه به من فرمودند: «سید محسن، در درست اتقان داشته باش!» این واقعیت و حقیقت را لمس می‌کردند و مشهود ایشان بود که من با وجود اینکه پسر فلان عالم هستم و با وجود اینکه پدرم این‌طور است و با وجود اینکه در آن بیت هستم و با وجود اینکه مطالب ایشان را می‌شنوم، ولی اینها کافی نیست؛ خودم باید به یک نقطه از ادراک و اجتهاد و فهم برسم تا در آن مواردی که ممکن است به واسطه تخیلات و توهمات دیگران، بقیه دست‌خوش نابسامانی‌هایی بشوند، این علم و دانش و این اندوخته مرا نجات بدهد. و من این مسئله را بالعیان بارها در زندگی خودم تجربه کرده‌ام که این مسئله واقعیت دارد. و لذا مرحوم آقای حدّاد هم به شاگردانشان - آنهایی که قابلیت برای فراگیری این علوم را داشتند - توصیه می‌کردند و می‌فرمودند که: «به بهترین نحو و بهترین وجه باید انجام بدهید.» مسئله این است!

عالم دینی فقط باید امام صادق علیه السلام را در مقابل خود قرار دهد و به او پاسخ گو باشد

طلبه‌ای که وارد مکتب امام صادق علیه السلام می‌شود، غیر از امام صادق علیه السلام نباید کس دیگری را بشناسد، هر کسی که می‌خواهد باشد؛ می‌خواهد شیخ طوسی یا ابن بابویه یا علامه حلی باشد، هر کسی می‌خواهد باشد. یک عالم دینی فقط باید امام صادق علیه السلام را در مقابل خودش قرار بدهد و به او پاسخ گو باشد!^۱

بده بستان‌های دنیوی، داد و ستدهای دنیوی، مصالح و منافع دنیوی، رعایت مصالح و جوّ و اشاعات و شایعات، در مکتب امام صادق علیه السلام راهی ندارد؛ این مسئله است! طلبه‌ای که می‌خواهد وارد مسیر علوم اسلامی بشود، باید از اوّل که می‌خواهد کتاب را باز کند فقط به این فکر کند که او باید به امام زمان علیه السلام پاسخ گو باشد، همین! و نه به هیچ کس دیگر. همه باید این کار را انجام بدهند تا موفق باشند. اما ما تا وقتی که همه چیز را در نظر بیاوریم و از این نکته غفلت کنیم، نمی‌توانیم یک مبلغ واقعی و یک راهنما و مرشد به سوی حقیقت و ولایت و توحید و مکتب ائمه علیهم السلام باشیم. این نکته آن چیزی بود که مرحوم قاضی نسبت به آن تأکید داشتند.^۲

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۲۰.

۲. تفحّات انس، ص: ۳۷ - ۴۰.

نکات و رموز موفقیت طلاب علوم دینی در توصیه‌های آیه الله طهرانی

سیره آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مجالس نیمه شعبان و عید غدیر که طلاب علوم دینی به دست مبارک ایشان مفتخر به تلبس و عمامه گذاری می‌شدند، این بود که مطالبی را قبل از مراسم عمامه گذاری در مورد راه و روش موفقیت طالب علم بیان می‌کردند.

از جمله توصیه‌ها و نکاتی که مطرح می‌کردند مطالب ذیل بود:

نکته اول: هدف و مقصد، امام زمان علیه السلام است و بس!

طلبه باید فقط برای خدا و فقط برای امام زمان علیه السلام بایستی راه برود، فکر کند، مطالعه کند، درس بخواند، هدف و مقصد داشته باشد. هدف و مقصد طلبه امام زمان باید باشد و بس. ماسوای امام زمان صفر صفر صفر است. یک سر سوزن اگر بیایم غیر از امام زمان را داخل کنیم، زندگیمان را باخته‌ایم، تمام شد، نگوئید یک مقدار را خدا می‌بخشد، نه آقا جان!

یکی از دوستان می‌گفت در جایی بودیم و دیدیم یک شخصی صحبت می‌کند. خیلی تعجب کردم و به او گفتم: فلانی، آخر تو هم بله؟ تو را که ما جور دیگر می‌شناختیم! گفت: چه کنیم دیگر! زن و بچه و زندگی باید بگذرد! خب این هم یک قسم است! در این صورت فرق بین ما و آنهایی که سقیفه راه انداختند، چه بود؟! آنها هم می‌خواستند زندگیشان بگذرد دیگر. یا فرق میان ما

و آنهایی که کربلا آمدند، چه بود؟ آنها هم می خواستند زندگیشان بگذرد. عمر سعد شب عاشورا چه گفت؟ گفت: اگر نیایم، ابن زیاد ملک و باغم را تصاحب می کند! حضرت فرمود: باغ به تو می دهم. گفت: سلطنت و حکومت ری را می خواهد به من بدهد. حضرت فرمودند: بسیار خوب! حالا که همه چیز را به تو گفتیم و رد کردی و دست بر نمی داری، برو!

ما اسماً شیعه هستیم، ولی رسماً چه هستیم؟ چقدر خود را در تحت ولایت امیرالمؤمنین در آوردیم؟! تا چه میزان به ندای «أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي؟» امیرالمؤمنین لبیک گفتیم؟ چند درصد؟

پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود «أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي؟» و امیرالمؤمنین به ما می فرماید: «أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي؟» شما چقدر آمدید؟ شما چقدر ایستادید؟

طلبه وقتی درس می خواند، فقط باید خدا را در نظر داشته باشد، و هر روز این مسئله را باید در قلب خود مرور بدهد، و غیر از خدا را از قلب خود بیرون کند! هر که می خواهد باشد، هر شخصیتی می خواهد باشد، هر موقعیتی می خواهد داشته باشد، هر جاذبه ای می خواهد داشته باشد، آن را دور بریزد! اگر چنین شد، آنگاه ملائکه می آیند و او را کمک می کنند. اگر این طور شد، آنگاه آنچه را که می فهمد، درست می فهمد. ملائکه می آیند دور و بر او را می گیرند و مطلب صحیح را به دل او می اندازند و فهمش را باز می کنند. ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ غیر از خدا از هیچ چیز نمی ترسند، و فقط به دنبال کشف مطلب و رسیدن به حق هستند، آن وقت است که انسان می تواند بگوید دنباله روی آن ولایت است.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

نکته دوّم: لَبّیک‌گویی اهل علم به امیرالمؤمنین با استقامت و صبر بر

ناملایمات

اینهایی که امروز می‌خواهند ملبّس به لباس علم و تقوا بشوند، بیکار نبودند، از خانه فرار نکرده بودند، استعداد اینها اگر بیشتر از استعداد بقیّه نباشد، کمتر نیست. موقعیّت ایشان اگر بهتر از بقیّه نباشد، کمتر نیست. پس برای چه آمدند؟ به خاطر این آمدند که به این ندا لَبّیک بگویند. بگویند در این روزگار وانفسا که دیگر دوران برگشته است و دیگر زمانه تغییر پیدا کرده است و دیگر بماند که بماند که بماند، در این روزگار، ما با وجود تمام این ناملایمات و ناهنجاری‌ها و حملات و هجمه‌ها و با وجود نگرشهای سوء نسبت به این طیف و نسبت به این صنف که صنف مبلّغ مکتب تشیع است، آمده‌ایم پا روی خواست نفس خود بگذاریم!

آقایان می‌فرمایند: ما عمامه برمی‌داریم که بهتر بتوانیم تبلیغ کنیم! چه کسی را گول می‌زنی؟! تو می‌خواهی راحت باشی یا می‌خواهی تبلیغ کنی؟ تو می‌خواهی شب در خیابان راحت بگردی! می‌خواهی تبلیغ کنی؟ تبلیغتان را هم دیدیم!

زمانی بود که در دوران صفویّه، حرمسرای سلاطین صفویّه می‌آمدند و لباس طلبه‌ها را می‌بردند و می‌شستند. اما در این زمان هنر است! الآن آمدن و با این ناملایمات و با مسائلی که ناخواسته و ناخودآگاه تحمیل شده است، دست و پنجه نرم کردن، هنر است. گفت:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

حال در این شرایط که شخص می‌تواند خیلی خوب پول در بیاورد، و خیلی خوب زندگیش را بگرداند، و دست به تجارت بزند، و در دانشگاه برود و به همین علومی که فعلاً هست و خیلی‌ها به آنها می‌پردازند، پردازد، به جای آن بیاید و طلبه

شود، این کم ارزش نیست، اینها حساب دارد، اینها را در پرونده می نویسند، بی خود نیست که رسول خدا فرمود:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْتِئَحَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ؛^۱ «ملائکه بالهای خود را زیر پای طالب علم می گسترانند، و او را تأیید می کنند.»

چرا؟ چون ملائکه می فهمند، چون در عالم قدس و نورانیت هستند، لذا می فهمند که این شخص که در طلب عمل است، ره بدان جا می برد. این که الآن مطالعه می کند، به آن سو دارد حرکت می دهد. فیزیک و شیمی و فرمول و قاعده ریاضی که به آن سو حرکت نمی دهد. نمی گویم که آنها بد است، نه، خوب است، اما برای این دنیا و گذران آن خوب است. و کسی که از آنها قصد قربت داشته باشد، ثواب هم می برد. ولی آن علمی که پایه و اساسش از آن اول، حرکت نفس به عالم قرب است، آن چه علمی است؟ آن علم عقاید است. آن علم احکام است. آن علم مبانی است. آن علم فلسفه است. آن علم تفسیر است. آن علم عرفان است. اینها علومی هستند که انسان را به آن سو می کشانند و دلها را به آن سو متوجه می کنند و از این منجلاب بیرون می آورند.

و لذا ملائکه می آیند کمک می کنند، تأیید می کنند. اگر یک مشکلی در ذهن بیاید، یک دفعه می بیند حل شد. این حل شد از کجاست؟ از آنجا آمده است؟ خیلی اتفاق می افتد، گاهی برای انسان یک مبهمی، مطلبی، مشکلی، چیزی پیش می آید و یک دفعه می بیند که حل شد. یک دفعه در بحث می بیند قضیه روشن شد. معنای یک کلام آن حقیقت خودش را برای انسان نشان می دهد. اینها همه تأییدات

۱. الکافی، ج ۱، باب ثواب العالم؛ بحار الأنوار، ج ۱ باب ۱.

رَبَّانی است که برای این دسته و این طائفه می‌آید.

نکته سوّم: توقع امام زمان از طلاب این است که ایّتام آل‌محمد را

دستگیری کنند

روی همین جهت، اهل علم مسئولیت بسیار سختی دارند. اینها باید بدانند که پا در جایی گذاشته‌اند که ولی نعمتشان از آنها توقع دارد تا بیایند و ایّتام آل‌محمد را سرپرستی کنند و آنها را تعلیم کنند و طبق آنچه که مورد نظر ولی نعمت است، به مردم بگویند، نه طبق مصلحت!! ولی نعمت الآن چه می‌خواهد؟ ولی نعمت می‌گوید: الآن حرف بزن، بزن! ولی نعمت می‌گوید: الآن ساکت شو، ساکت بشود! در وقتی که می‌گوید ساکت شو، نباید حرف زد! سخن گفتن خلاف است.

امام صادق علیه السّلام به هشام پیغام می‌دهند که برای چه تو این قدر به مجالس می‌روی؟! مگر نمی‌دانی الآن موقعیت فرق می‌کند؟ اگر تو می‌خواهی برای من تبلیغ کنی، می‌گویم ساکت باش!

موسی بن جعفر به معلی بن خنیس پیغام می‌دهند که چرا این قدر هم جان خودت و هم جان شیعیان را به خطر می‌اندازی؟ برای چه این قدر مسائل را بی‌پرده و به‌طور صریح مطرح می‌کنی؟ برای چه؟ تو اگر برای امام کاری می‌کنی، امام این دستور را می‌دهد.

پس اگر ما برای امام کار انجام می‌دهیم، برای امام درس می‌خوانیم، برای امام قدم برمی‌داریم، باید ببینیم اماممان چه می‌فرماید؟ امام صادقمان باید ببینیم چه دستوری به ما می‌دهد؟ امام باقر چه می‌فرماید؟ امام رضا چه می‌فرماید؟ امام زمانمان چه می‌فرماید؟ اما اگر برای خود و دنیای خودمان است، آن وقت مطلب

صورت دیگری دارد.

نکته چهارم: ضرورت اتقان در دروس و مجهّز شدن به منطق و برهان

پس بنابراین، طلبه باید خوب درس بخواند، خوب مطالعه کند، خوب مباحثه کند، وقتش را به این طرف و آن طرف نگذرانند، به گعده‌ها نباید بگذرانند. هر دقیقه آن باید روی حساب باشد. خود را به علوم باید مجهّز کند، از تمام اوقاتش باید استفاده کند، و در قبال هجمه مخالفین باید دارای برهان و منطق باشد.

نکته پنجم: قیّم نپنداشتن خود برای دین!

و باید این را هم بدانیم که ما ولیّ دین نیستیم، ما وکیل دین نیستیم، بلکه ولی و صاحب دین یک نفر است و بس، و آن حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه است و همه ما ابزار و وسائط هستیم که بر حسب سعه فکری و سعه وجودی خود قدم برمی‌داریم.

اگر مطلبی به نظر صحیح می‌آید، باید آن مطلب گفته شود و توجّهی نشود که مردم از آن مطلب بدشان می‌آید یا خوششان می‌آید. این به ما ارتباط ندارد. می‌گویند: آقا رجم در اسلام نیست!! نخیر، رجم در اسلام هست، و باید رجم شود، و حکم رجم هم باید انجام شود. اسلام می‌خواهد با این عقوبت جلوی خلاف را بگیرد. اگر با این عقوبت نگیرد، وضع ارتباطات همین می‌شود که می‌شنوید. ولی اگر دو نفر را رجم کردند، آن وقت خواهید دید که چه اثراتی بر این مسئله بار می‌شود. اگر دست دزد بریده شود، جلوی دزدی گرفته می‌شود. نه اینکه دزد را به زندان ببرند و یک گوسفند هم جلوی او بکشند و طاق نصرت برای او

ببندند! اگر این‌طور باشد، دزدی رو به تزاید می‌گذارد!

اگر کسی کس دیگری را می‌کشد، باید قصاص شود. احکام اسلام باید مو به مو اجرا شود. حال مردم دنیا بد می‌گویند، بگویند! مگر شما برای مردم دنیا تا به حال زندگی می‌کردید که بد می‌گویند یا نگویند؟ مردم دنیا چه کسانی هستند؟ مردم دنیا آنهایی هستند که در خیابان لخت مادر زاد می‌آیند و از جلوی زن و بچه و کودک می‌گذرند و دیگران هم می‌ایستند و تماشا می‌کنند. آیا ما باید نگران بد آمدن یا خوش آمدن اینها باشیم، یا نگران آنچه را که خدا گفته است؟! رجم در اسلام هست، سنگسار هست، قصاص هست و سایر احکام و تعزیرات هست و باید اینها را گفت و باید به همه دنیا اعلام کرد، منتهی به صورت پسندیده و به صورت عقلانی و به صورت صحیح. با روشن شدن مطلب و روشن کردن مسائل.

نکته ششم: پرهیز از خیانت به مکتب ائمه علیهم السلام

پس بدانیم ما قیم دین نیستیم! اگر مطلبی را بدانیم و به مردم بگوییم نمی‌دانیم، و یا وقتی مطلبی را نمی‌دانیم، بیاییم توجیه کنیم، در این صورت به مکتب خیانت کرده‌ایم! قرار نیست که ما علممان مانند علم امام زمان و امام صادق باشد! چه کسی چنین گفته است؟ صدسال که هیچ، صد میلیارد سال هم اگر بگذرد، ناخن امام صادق هم نخواهیم شد. مگر قرار بر این است که ما در همان مرتبه باشیم؟! نخیر، خدا از ما همین قدر می‌خواهد و بیش از این هم نمی‌خواهد. منتهی در انجام وظیفه خود کوتاهی نباید بکنیم، به‌طور صحیح باید به دنبال منبع برویم، به دنبال مدرک برویم.

در این مسیر، ادبیات را خیلی خوب بخوانید. صرف و نحو را خیلی خوب

بخوانید. فلسفه و عرفان را خیلی خوب بخوانید. فقه را خیلی خوب بخوانید. تفسیر، تاریخ و اصول و سایر مبانی را باید کاملاً از عهده آنها برآید. دیگر بقیّه به ما ارتباط ندارد. ولیّ دین کس دیگری است و ما فقط سخن گو هستیم. اگر بلد باشیم می‌گوییم، بلد نباشیم نمی‌گوییم، تمام شد!

نکته هفتم: افراد فهیم جامعه در پی طلبه حرّ و آزاد می‌گردند، نه طلبه در

بند پست و مقام

در این شرایط باید عرض کنم که چشم مردم فهیم و متعقل و چشم آنهایی که به دنبال گمشده هستند و نمی‌توانند فطریّات خود را زیر پا بگذارند و نمی‌توانند یافته‌های خود را به دست مصالح بسپارند، به آنهایی است که برای آزاد شدن آنها آمده‌اند، نه برای پست و مقام و ریاست و امثال ذلک. برای رها شدن از تعلّقات و برای رها شدن از بندگی آمده‌اند.

الحمد لله این مسئله رو به گسترش است و این‌گونه افراد روز به روز زیاد می‌شوند و جای خوش‌وقتی است. قشری که آن قشر وجودش برای اعتلای جامعه حیاتی است، آن افراد الآن به دنبال این افراد می‌گردند.»^۱

نکته هشتم: ابلاغ پیام غدیر به عهده علماء و اهل علم

«در این روز عید غدیر خدمت برادرانم عرض می‌کنم که ابلاغ پیام غدیر بر عهده شماست. دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است، جور

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

دیگری برداشت کرده و می‌کند. مردم و حتی در میان خود ما جور دیگری برداشت می‌کنند، باید پیام غدیر به همه جا برسد.

پیام‌های غدیر، پیام‌هایی است که باید به گوش دنیای تشنه امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده است، برسد و این وظیفه آن کسانی است که خداوند توفیق فهم این پیام‌ها و مبانی را نصیبشان کرده است؛ اینها باید آن را برسانند، دیگران در فضاهای دیگری هستند، دیگران برداشت‌های دیگری دارند، آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها سپرده شده است، آنها وظیفه دارند، وظیفه‌ای بسیار سخت و وظیفه‌ای بسیار سنگین!»^۱

نکته نهم: عمامه‌گذاری طلاب علوم دینی از منظر علامه طهرانی

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مجلس روز عید غدیر خم درباره عمامه‌گذاری می‌فرمودند:

«خوشا به حال این دوستان و رفقا که در روز عید غدیر که همان روزی است که رسول خدا عمامه بر سر ابن عمّش و دامادش و صاحب مقام ولایت کبری، امیرالمومنین علیه السلام بست، اینها هم در روز عید غدیر خود را به ذیّ لباس پیغمبر و به ذیّ تلبّس و ظهور به آنچه که مورد رضای رسول خداست، به آن ذیّ خودشان را درمی‌آورند و در نتیجه سعادت و سلامت و عافیت دنیا و آخرت را برای خود کسب می‌کنند.»^۲

و هم‌چنین می‌فرمودند:

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۶، قم.

۲. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۲۲، قم.

«به شما این مطلب را بگویم که واقعاً سعادت‌ی بالاتر از این پیدا نخواهید کرد که در وضعیتی قرار می‌گیرید که خواهی‌نخواهی احساس می‌کنید در آن فضای غدیر واقع شده‌اید.

من در آن زمان که مرحوم آقا مجالس داشتند و به مناسبت‌هایی عمامه می‌گذاشتند، و گاهی خودشان هم صحبت می‌کردند، هنوز آن حرف‌ها در یادم است که ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌کردند، اصلاً بهجت و سرور و انبساط از چهره ایشان وقتی که می‌خواستند عمامه‌ای بگذارند، پیدا بود. انگار واقعاً به آن حقیقت رسالت پیغمبر واقف بودند. مخصوصاً در عید غدیر که روز نصب ولایت است و ولادت امام زمان علیه السلام که امام حی هستند، عمامه می‌گذاشتند، و رفقا و دوستانی که در آن موقع موفق می‌شدند به این مسئله، یک حالی و یک بهجت و ابتهاجی من در ایشان می‌دیدم.

نه اینکه فقط یک مسئله‌ای باشد مانند حالا که ما تماشا می‌کنیم عمامه می‌گذارند و خب به به! إن شاء الله که مبارک است! نه! واقعاً با تمام وجود می‌دیدند چه توفیقی نصیب این فرد در این لحظه می‌شود، چه فضائی الآن برای این فرد باز می‌شود، چه موقعیتی برای این قرار می‌گیرد، این را کاملاً احساس می‌کردند و همان احساس بود که ایشان را به وجد می‌آورد و حالشان را تغییر می‌داد، رنگشان برافروخته می‌شد، هنوز آن «خوشا به حالی» که از زبانشان نسبت به آن فرد درمی‌آمد، در گوش من است، که خوشا به حال آقای فلان، اسم می‌بردند یا آقای فلان که امروز معمم می‌شود. خب آنها می‌فهمیدند که این مسئله از چه قرار است.»^۱

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۶، قم.

نیز در آخرین مجلس عمامه‌گذاری طلاب و اهل علم در شهر مشهد مقدس رضوی علی مشرفه آلاف التحية والسلام بیان فرمودند که:

«من در همان زمان سابق زمان مرحوم آقا وقتی ایشان عمامه می‌گذاشتند، یادم است احساس می‌کردم انگار احساس ایشان این بود که یک حلقه جدیدی وصل شده، و یک ربط جدیدی آمده است، و انگار یک مسئله جدیدی با این تلبس اینها پیدا کرده‌اند و خُب واقعیت هم همین بود!»^۱

۳. تعظیم شعائر مکتب تشیع

وجوب تعظیم شعائر مکتب تشیع همچون عید غدیر خم

حضرت آقا روحی فداه در کتاب گرانقدر اربعین در فرهنگ شیعه می‌فرمایند:

«بر هر فرد شیعه لازم و واجب است که شعار تشیع و شاخصه‌های گهربار این مکتب حیات‌بخش را هرچه بیشتر و بهتر آشکار نماید. مثلاً واقعه غدیر را که روز تاج‌گذاری امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام به تاج ولایت و امامت است، ارج بگذارد و در اعلان و اظهار و تبلیغ و تشکیل محافل و مجالس سرور و وعظ و ارشاد و تقدیم هدایا و تحف برای خویشان و دوستان کوتاهی نکند، و به یک روز و یک شب بسنده ننماید بلکه چند روز را به این موضوع مهم اختصاص دهد؛ و یا نسبت به برگزاری موالید و ایام شهادت حضرات معصومین

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۹، مشهد.

علیهم السّلام جهّد بلیغ داشته باشد و از هر فرصتی برای احیاء ذکر و تبلیغ مرام و تجدید یاد و ذکر آن بزرگواران استفاده ببرد.^۱

سیره حضرت آیه الله طهرانی در برپایی مجالس غدیریه

حضرت آیه الحقّ و العرفان مرحوم حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه، نسبت به تعظیم غدیر و احیاء ذکر امیرالمؤمنین علیه السّلام اهتمام بلیغی داشته و در هر سال به مناسبت عید غدیر مجالسی را برقرار می نمودند که شروع آن از عید قربان (دهم ذی الحجّه) و ختم آن در روز عید غدیر (هیجدهم ذی الحجّه) می باشد.

محور اصلی این مجالس بر نشر معارف امامت و ولایت و مبانی اخلاق و سلوک ائمه اطهار علیهم السّلام می باشد.

ایشان بیش از آن مقدار که به انعقاد خود مجالس اهمیّت می دادند، به کیفیت و محتوای مجالس تأکید داشته و هر چقدر که عوامل اجرائی مجالس، نسبت به این مطلب اهتمام می ورزیدند، مورد تشویق ایشان قرار می گرفتند و در مقابل مجالسی را که از نظر محتوای و معارف تهی بود و یا به صورت کلیشه ای برقرار می شد و صرفاً به جشن و سرور و پذیرایی حضار می گذشت را تأیید نمی کردند.

ایشان در یکی از جلساتی که با گروه اجرائی و برنامه ریزی مجالس غدیر داشتند، چنین فرمودند:

«الحمد لله در این سال های اخیر مسائل و مطالب کارهای شما ملموس است؛ امسال اگر از آن مبانی یک قضیه درآورده شود و با سؤال، فیلم،

۱. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۲۳.

پررنگ‌تر شود، بهتر است؛ مسائلی همچون: دنبال حق رفتن، اقرار به اشتباه کردن و استقامت در مسیر صحیح و اینکه انسان را از آن مطلب باز نداشتن، از آن پیگیری مسئله صحیح باز نداشتن و هم‌چنین جریاناتی که در زمان سایر ائمه در ارتباط با افراد و مسائل مختلف، مطالب اخلاقی، به چشم می‌خورد!

برجسته کردن این مبانی به این کیفیت باعث دگرذیسی و تغییر محتوای مجالس از یک حالت نمادگونه و صرفاً برگزاری مجلس، به مجالسی بر اساس پایه‌گذاری افکار و فهم و مبانی صحیح خواهد شد. هم‌چنان‌که مرحوم والد حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه به دنبال تحقق این مسئله بودند.

به یاد می‌آورم وقتی که منبر می‌رفتم، ایشان به من می‌گفتند: «شما یک بار گفتی! دو بار گفتی! تکرار یک واقعه چه فایده دارد؟! بیا آن مبانی و نتایجی که از این قضایا هست را توضیح بده! بیا این جریانی که در تاریخ بوده، این قضایایی که در آن زمان بوده، اینها را برای این زمان ایجاد کن! به وجود بیاور! بار بیاور! آن جهت و حالت و خصوصیات آنها را تفسیر کن و توضیح بده!»

و از جمله مسائلی که آیه الله طهرانی قدس الله نفسه الزکیه تأکید می‌نمودند، رعایت مسائل و مبانی اخلاقی مخصوصاً در بین کودکان و نوجوانان بود و هم‌چنین می‌فرمودند:

«ما باید از این جریان غدیر در راستای تحقق مفهوم و ماهیت غدیر استفاده کنیم.»^۱

۱. مجلس غدیریّه.

بیان دوّمین مصداق از روایت: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»

«احیاء ذکر امام علیه السّلام واجب است و این احیاء به صور مختلفی می‌تواند تحقّق پیدا بکند. انسان مطالبی را بگوید، بنویسد، صحبت‌هایی داشته باشد، برنامه‌هایی داشته باشد و یکی از آنها طبعاً مجالسی است که در آن ذکر امام می‌شود و به واسطه ذکر امام، انسان در فضای ولائی آن امام قرار می‌گیرد و علاوه بر اینکه از آن نفحات و برکات معنوی و انوار ساطع و از نفس آن امام بهره‌مند می‌شود، نسبت به آن مبانی و قضایا و حقایقی که باید به آنها ملتزم باشد، اطلاع پیدا می‌کند و این یک مطلبی است که باید بیشتر به آن توجه کرد.»^۱

یکی دیگر از مصداق روایت «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»، برقراری مجالس اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام می‌باشد، هم‌چنان‌که روایاتی هم در این زمینه وارد شده است. شیخ حرّ عاملی رحمة الله علیه در کتاب *وسائل الشیعة*، نقل می‌کند که :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِلْفُضَيْلِ: مَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا فَرَحِمَ اللهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛^۲

«امام صادق علیه السّلام به فضیل می‌فرماید: آیا با هم می‌نشینید و از احادیث ما برای هم صحبت می‌کنید؟ فضیل پاسخ داد: بله! حضرت فرمودند: من آن مجالس را دوست دارم! پس شما امر ما را زنده کنید و خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند.»

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۲۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص: ۵۰۱.

مطالبی مهم در آداب مجالس معصومین علیهم السلام

در توضیح این روایت مناسب است مطالبی را که بزرگان در بیان کیفیت مجالس معصومین علیهم السلام بیان کرده اند اشاره گردد.

مطلب اوّل: برقراری مجالس با محوریت مسئله توحید

«مجالس و محافل ما باید براساس توحید باشد، قرآن خوانده شود؛ ذکر و فضائل ائمه علیهم السلام باید در مسیر توحید و معرفت الهی قرار گیرد؛ نه آنکه خدا را فراموش کنیم و از ایشان یاد کنیم. ذکر آنها بدون عنوان مراتبت، شکل استقلال به خود می‌گیرد و سر از غلو و ارتفاع بیرون می‌آورد. هر چه را که ما از امام بخواهیم و در آن حال از خدا غافل باشیم، امام را پرستیده‌ایم. امام راه است، و مقصد و مطلوب خداست. نباید راه و طریق با هدف و مقصد خلط شود که در آن صورت از صبغه توحید خارج می‌گردد.»^۱

مطلب دوّم: ضرورت رعایت آرامش و پرهیز از هیاهو در مجالس

درباره کیفیت استفاده از مجالس اهل بیت علیهم السلام می‌فرمودند:
«از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشهداء باید نزدیک شد. اگر این‌طور باشد،

۱. روح مجرد، ص ۴۴۱.

آن وقت مشمول ادعیه، مشمول خطاب‌ها، مشمول این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.

لذا برای اینکه این مسائل و این مطالب بهتر در ذهن قرار بگیرد و نفس نسبت به این مطالب انفعال بیشتری داشته باشد و تأثیر بهتری داشته باشد، باید به عین آنچه که در این حوادث اتفاق افتاده، پرداخت. از خودمان نباید زیاد و کم بکنیم. مجلس را نباید شلوغ بکنیم. دیده‌اید بعضی‌ها به‌خاطر اینکه شور را بیشتر کنند، صدا را بالا می‌برند، داد می‌زنند، و خیال می‌کنند با داد زدن اشک از چشم افراد می‌آید. نیازی به این حرف‌ها نیست! شما همان واقعه را بیان بکنید، همان قضایا را بیان بکنید، همان حادثه را بیان بکنید، گریه خودش می‌آید. نیازی به داد زدن و میکروفون را به لب‌ها چسباندن و در دندان‌ها فرو کردن ندارد؛ نه، همین که آن قضایایی را که در کتب صحیح و مستند است، انسان بیان کند، حالت انکسار و تأثر خودش پیدا می‌شود. و از پرداختن به این امور و ظواهری که متأسفانه امروزه این طرف و آن طرف مشاهده می‌شود و این مجالس را تبدیل به یک نوع تئاتر می‌کند، باید پرهیز بشود.

بعضی تصور می‌کنند که یک زائدی باید انجام بشود، تحرّک باید بیشتر بشود، برای اینکه آن سینه‌زدن تأثیر بیشتری بگذارد، باید شدید بشود، داد و بی‌داد بشود. نه! نیازی به اینها نیست، آرام هم انسان سینه بزند، آن اثر خودش را می‌گذارد و بیشتر هم می‌گذارد. انسان باید از هیاهو و داد و بی‌داد در این گونه مجالس احتراز کند. این مسائل نمی‌گذارد آن‌چنان که باید و شاید فضا با آن جنبه ملکوتی خودش تطبیق پیدا کند. ملائکه در سکون هستند، شیاطین در غوغا و در اضطراب و در تحرّک هستند. و در این مجالس نیازی به این داد و بی‌دادها نیست، نیازی به این

اطوار نیست. این مجالس، مجالسی است که در تحت ولایت و اشراف مقام ولایت قرار دارد و باید در همان مسیر و به همان کیفیت انجام بشود تا تأثیر بگذارد. و الاً تأثیر جزئی خواهد بود؛ نه اینکه بگوییم اثر ندارد، بلکه اثرش کم است. آن اثری که باید باشد، نیست.

واقعاً مجالس ذکر سیدالشهداء مجالس احیاءکننده است، انسان را زیر و رو می‌کند؛ یعنی حال و هوای مجلس، قلب را برمی‌گرداند، نفس را برمی‌گرداند، دل را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. این برای چیست؟ این برای جنود ملائکه است دیگر. جنود ملائکه وقتی می‌آید، در قلب نفوذ می‌کند، قلب را برمی‌گرداند. لذا بزرگان نسبت به رعایت این مطالب تذکراتی می‌دادند.^۱

مطلب سوّم: تناسب موضوع سخنرانی با مجلس امام علیه السلام

«مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: در مجالس باید از آن حال و هوا و مطالب آن امام صحبت کنید. دیده می‌شود که بعضی‌ها وقتی راجع به یک قضیه‌ای صحبت می‌کنند، یک مسئله‌ای را مطرح می‌کنند و بعد هم می‌گویند امروز روز شهادت فلان امام است و همین! نه ذکر مصیبت و نه هیچ مطلبی از آن امام نقل نمی‌شود. این صحیح نیست، باید آن مجلسی که مربوط به آن امام است، راجع به همان امام صحبت شود. مثلاً اگر مربوط به امام باقر علیه السلام است، راجع به صحبت‌های امام باقر و مطالب و روایاتی که از ایشان بدست ما رسیده است و همین‌طور مسائل مختلف، و وضعیت ایشان، و کیفیت ارتباط ایشان با افراد صحبت

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۳.

شود و هر کدام از ائمه ما یک دریایی از معارف دارند. مطالب مختلف دیگر را اگرچه مفید و خوب و صحیح نیز باشد، می‌تواند در مناسبت‌های دیگر هم بگوید؛ اما آنچه را که مربوط به امام علیه السلام است، خوب است انسان در همان حال و هوا صحبت کند تا اینکه استفاده بیشتری از این مطلب داشته باشد.^۱

مطلب چهارم: استفاده از مجلس برای شکوفایی استعدادهای کمال، نه تکرار مکررات

«ما دارای عقل و قلب و وجدان و بصیرت هستیم. خدای متعال ظرف وجودی ما را ظرف قبول قرار داده و استعداد برای شکوفا نمودن این آمادگی‌ها قرار داده است، ظرف وجودی ما را مستعداً برای این مسئله قرار داده است. آن وقت ما از آن شاکله اصلی خود فاصله می‌گیریم و خود را به یک ضبط صوت تبدیل می‌کنیم. مدام حرف بشنویم، مدام در جلسات شرکت بکنیم، مدام این طرف و آن طرف برویم. درحالی‌که مسئله از این قرار نیست؛ مسئله صرف شرکت در جلسات نیست. امام صادق علیه السلام، ائمه علیهم السلام که این همه تأکید کردند بر احیاء ذکر خدا، بر احیاء ذکر ائمه:

رحم الله من یحیی ذکرنا؛^۲ «خدا پدر و مادر آن کسی را بیامرزد که ذکر ما را زنده کند!»

یاد ما را زنده کند، نه اینکه بنشینند حسین حسین بگویند، نه اینکه بنشینند تو

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۲۸.

۲. میزان الحکمة، ج ۸، ح ۱۳۷۹۷: «الامام الرضا علیه السلام: "رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا."»

سر خود بزند، نه اینکه پرچم آویزان بکند. اینها احیای ذکر نیست، اینها صورتی است، تظاهری است! احیاء ذکر یعنی: رهنمود، نشان دادن، آگاه کردن، خط دادن، متوجه کردن افراد به آنچه که مورد رضای امام علیه السلام است. این را می‌گویند احیاء ذکر.

اعلام مواضع تشیع و معتقداتی که از ناحیه ائمه علیهم السلام به دست ما می‌رسد و ما با تذکر این مسائل و قبول این مطالب افراد را در مسیر امام علیه السلام قرار می‌دهیم؛ اگر این کار را انجام بدهیم، این می‌شود احیاء ذکر؛ یعنی مجلسی تشکیل شود که در آن از کیفیت متابعت یک شیعه از امام علیه السلام، از مکتب امام، از مکتب ائمه علیهم السلام سخن به میان آورده شود. حالا در آن مجلس دو نفر باشد یا صد نفر باشد یا یک میلیون نفر باشد، دیگر تفاوتی ندارد! این می‌شود احیاء ذکر. اما نشستن و شعر خواندن، و مصیبت خواندن، و دست زدن و گریه کردن، چه در اعیاد و موالید و چه در وفیات، به این صورت، نتیجه و فایده‌ای ندارد!

آن مجلسی، مجلس محیی ذکر است که در آن مجلس خطّ و خطوط مشخص بشود، در آن مجلس معتقدات تصحیح بشود، در آن مجلس متابعت از امام معصوم علیه السلام ترسیم بشود. نه اینکه یک مشت الفاظ تکراری و من درآوردی گفته شود، حالا چه برسد به اینکه گفته‌های اعتباری و توهمی و حرام؛ مجلس امام تشکیل می‌دهیم، آن وقت از فلان آقا تعریف می‌کنیم. مجلس ذکر مصیبت امام تشکیل می‌دهیم، آن وقت برای فلان آقا دعا می‌کنیم. مجلس اعیاد برای ائمه تشکیل می‌دهیم، برای اینکه خودمان را در میان مردم جلوه بدهیم!»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۶.

هم‌چنین می‌فرمودند:

«وظیفه عالم این است که آنچه مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است، بیاید و بگوید. اوّل خوب مطلب را بفهمد و بعد بیاید برای مردم بگوید. نگوئیم از این حرف‌هایی که می‌زنیم چند نفر استفاده می‌کنند. به ما چه مربوط است؟! شاید یک نفر مستعد باشد، همان کافی است! پیغمبر از مکه تا طائف رفت یک نفر را هدایت کرد. کافی بود. کافی بود. کافی بود!»

وظیفه ما آن است که بیاییم و آن ولیّ حقیقی و امام واقعی و حجّت الهی را برای مردم تبیین کنیم. یعنی بگوئیم پدرش کیست؟ خب این را که همه می‌دانند کیست. مادرش را همه می‌شناسند! نه، از آنچه که مورد نظر او است و از آن مبانی و امور راهبردی و راهکاری که باید در زندگی و در ارتباطات اجتماعی خودمان و ارتباطات شخصی عملی کنیم، سخن بگوئیم.^۱

مطلب پنجم: ذکر روایات معرفتی و عدم اکتفاء به ذکر معاجز

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در کتاب *نفحات انس* از مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه نقل می‌کند که می‌فرمودند:

«چرا باید مجالس ما به ذکر معجزات ائمه بگذرد؟ بلکه باید مجالس ما به ذکر روایاتی که می‌تواند ما را زیر و رو کند بگذرد، به روایات توحیدی از امیرالمؤمنین و امام رضا بگذرد، به بیان حقایق و مکارم اخلاق و کیفیت سلوک ائمه و کیفیت معاشرت آنها با مردم بگذرد، به بیانات آنها و کیفیت شناخت ولایت و حقیقت ولایت و توضیح و تفسیر روایاتی که حقیقت

۱. سخنرانی نیمه شعبان، سنه ۱۴۳۲، قم.

ائمه را بیان می‌کند و این تفسیر و توجیه ما را به آن حقیقت نزدیک می‌کند، بگذرد.

فرض کنید که بنده بنشینم بگویم که: امام باقر در فلان روز، فلان معجزه را کرد، فلان حیوان با امام باقر صحبت کرد، فلان گرگ از بیابان با امام باقر حرف زد. اینها برای عوام خوب است و اگر ما در منبرها دوتا از این حرف‌ها نزنیم مردم چرتشان می‌برد و خوابشان می‌گیرد. بالأخره باید از این صحبت‌ها گفت، اما واقعاً صحبت در این است که: ما روایات اخلاقی و توحیدی و اعتقادی امام باقر و امام صادق را رها کرده و بیاییم در این مورد که امام صادق در فلان جا آب نداشت و دعا کرد آب از چاه بالا آمد را طرح کنیم؟! چرا ما باید این قدر فکر خودمان را نسبت به امام پایین بیاوریم که مثلاً امام موسی بن جعفر در راه حج که می‌رفت، فلان کرامت را انجام داد؟ چرا نباید بیاییم آن روایات عجیب را که امام صادق راجع به حقیقت امام و حقیقت توحید و راجع به معرفت و خصوصیات امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیان کرده است که: «بعد از ایشان کسی [امام رضا علیه السلام] خواهد آمد که علم هذه الأمة و نورها است»^۱، توضیح بدهیم و تفسیر کنیم و اینها را از معدنش طلب کنیم؟!^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴؛ روح مجرد، ص ۲۳۵: «يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ غَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا وَ عِلْمَهَا وَ فَهْمَهَا وَ حَكْمَهَا؛ خداوند عزوجل بیرون می‌آورد از او غوث این امت را و غیاثش را و علمش را و نورش را و فهمش را و حکمش را.»

۲. نفحات انس، ص ۱۵۶.

مطلب ششم: پرهیز از طرح مسائل اعتباری و توهمی و تعظیم شخصیت

افراد

«این زنده نگه داشتن مجالس که این همه ائمه راجع به آن تاکید می‌کنند که:

رحم الله من یحیی ذکرنا! «خدا پدر و مادر آن کسی را بیمارزد که این

مجالس را به پا بدارد!»

چه معنایی دارد؟ آیا زنده نگه داشتن فقط بیان مصیبت یا شرح حال ولادت است؟ خُب هر کدام از ائمه از این نقطه نظر صورت خاصی داشتند. به این دنیا آمدند و بر حسب تقدیر الهی، کم یا زیاد، عمر کردند و وظیفه‌شان را انجام دادند و به تکلیف خودشان عمل کردند و رفتند. خُب این چه اثری برای ما دارد؟ با همین صحبت‌ها سرگرم بودن چه اثری دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ این مجالسی که تشکیل می‌شود و هر مجلس منتسب به یک نفر است، به یک عنوانی هست و هر کسی برای خودش یک مجلسی دارد، و در آن مجلس همه چیز هست، غیر از ذکر امام، از اعتبارات و تعینات و توهّمات و لقب‌ها و عناوین و تعریف‌ها و تمجیدها، اینها چه فایده‌ای دارد؟ چه نتیجه‌ای دارد؟

این معنای احیای ذکر است؟ این معنای به پا داشتن یاد و خاطره است؟ یا اینکه مقصود امام علیه السلام از احیای ذکر معنای دیگری است؟ احیای ذکر امام علیه السلام و ائمه و مبانی، به معنای احضار نفس و روح و مکتب امام علیه السلام است در مجلس و به دنبال این مطلب، پایبندی و تطبیق و انقیاد در برابر حضور امام. این معنای احیای ذکر است.

۱. مصادقة الإخوان، ص ۳۴: «عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: "رحم الله عبداً أحيا ذكرنا."»

وقتی برای امام باقر علیه السلام مجلس تشکیل می‌دهیم، بدن امام را که نمی‌توانیم به مجلس بیاوریم، آن بدن در قبرستان بقیع است و قابل انتقال نیست، پس چه کنیم؟ در این صورت با برپایی این مجلس می‌خواهیم روح امام علیه السلام و آن جنبه جبروتی و ملکوتی و لاهوتی امام را که همان ولایت امام است، به این مجلس بیاوریم. این معنا، معنای احیاء ذکر است و وقتی امام باقر علیه السلام در این مجلس تشریف آوردند، آن وقت دیگر این مجلس متعلق به ایشان است، نه متعلق به من طهرانی و نه متعلق به کسانی که در اینجا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، این مجلس متعلق به امام باقر علیه السلام است و بس! دیگر در این مجلس تعریف از چه کسی باید بشود؟ تمجید از چه کسی باید بشود؟ حالا دیگر معنا دارد برای سلامتی فلان آقا دعا خوانده شود؟ اگر امام باقر علیه السلام در این مجلس حضور داشتند، ما جرأت یک‌هم‌چنین غلط‌هایی می‌کردیم؟ اگر سیدالشهداء در این مجلس حضور داشتند، ما جرأت می‌کردیم از این تعریف و تمجیدهای متداول بکنیم؟ پس به دروغ می‌گوییم که مجلس، متعلق به سیدالشهداست، دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام سجاد است، دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام صادق است! خیر! بلکه مجلس خود ماست! منتهی ما خودمان عرضه نداریم که مردم را به سوی خود دعوت کنیم، پای ائمه را وسط می‌کشیم و آنها را به‌عنوان کمک و مددکار امیال و تخیلات خود به‌کار می‌گیریم، و از آنها استفاده ابزاری می‌کنیم.»

روز غدیر یعنی تجدید بیعت با ولایت

وقتی در روز غدیر، به یکدیگر می‌رسیم و می‌گوییم: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولاية أمير المؤمنين و الأئمة المعصومين عليهم السلام» و بیعت

می‌کنیم؛ یعنی تجدید بیعت می‌کنیم، تجدید حیات می‌کنیم، منظور این است. البته نمی‌خواهم بگویم که هر کس این‌طور نبود، راه به جایی نمی‌برد. انسان است و اشتباه می‌کند، اشتباه خصلت آدمی است و خدا می‌بخشد. اشتباه را خدا می‌بخشد. مهم این است که عمد در کار نباشد، کله خود را هم در برف نکنیم، اشتباه را همه می‌کنند و خدا هم به اشتباه ما کاری ندارد. معصومین فقط چهارده نفر هستند، تمام شد. در غیر این‌صورت اشتباه اشکالی ندارد، خطا اشکالی ندارد، إن شاء الله گریه است، نباشد، چرا که از ما به میزان فهمی که داریم حساب می‌کشند. و اینکه چقدر به آن فهم و به حرفی که می‌شنویم، ترتیب اثر می‌دهیم. این وظیفه اهل علم و سروران ما و طلاب ذوی‌العزّه و الإحترام است و اینهاست که خیلی وظیفه ایشان را بالا می‌برد.^۱

نام‌گذاری اولاد امام حسین به نام علی، برای احیاء ذکر امیرالمؤمنین

«امام حسین اولاد متعدّدی دارند، ولی اسم همه آنها علی است، یکی از آنها علی اکبر است، یکی از آنها علی بن الحسین امام سجّاد علیه السّلام است، یکی از آنها علی اصغر است. بعضی‌ها می‌گفتند که خب حضرت چون به اسم علی خیلی علاقه داشت، اسم همه فرزندان را علی گذاشته است!

بله امام حسین علیه السّلام نسبت به نام علی خیلی علاقه داشت، ولی مسئله فقط این نبود. در واقع حضرت می‌خواستند در یک‌هم‌چنین جوّی و فضائی، اسم علی را در میان مردم گسترش بدهند؛ چرا که حکومت معاویه به هر نحوی می‌خواست از این اسم جلوگیری کند؛ از انتشار این اسم جلوگیری کند، و به انحاء وسایل می‌خواست

۱. سخنرانی عید غدیر خم، سنه ۱۴۳۱، قم.

اسم و اثری از افرادی که منتسب به امیرالمؤمنین و منتسب به اهل بیت بودند، نباشد! چون وقتی که اسم نیست، طبعاً آن مسمی هم به دست فراموشی سپرده می‌شود.

دیدید چطور برای اینکه بخواهند یک قضیه را در میان مردم زنده نگه دارند، هر سال یاد آن را تجدید می‌کنند و به مناسبت‌های مختلف از آن قضیه اسمی به میان می‌آورند؛ حال یک شخص یا یک جریان باشد. اگر دو روز اسم آن را نیاورند، طبعاً از بین می‌رود، ولی دائماً به بهانه‌های مختلف یک نامی از آن می‌آورند تا این اسم بماند.

معاویه می‌خواست اسم علی نباشد، اصلاً اسم امیرالمؤمنین علیه السلام وجود نداشته باشد. از آن طرف، امام حسین علیه السلام، به‌عنوان یک حرکت سیاسی آمد و عمداً اسم تمام فرزندانش را علی گذاشت؛ طبعاً بچه است دیگر، در خیابان که راه می‌رود، صدا می‌زنند علی، در کوچه که راه می‌رود، مردم و بچه‌ها او را صدا می‌زنند، می‌گویند حسین بن علی. و الاً معنا ندارد که یک نفر، اسم دو تا از بچه‌هایش را یکی بگذارد، اصلاً این یک امر غیرمتعارف است، حالا هرچه هم که آن اسم را دوست داشته باشد. ولی سیدالشهداء علیه السلام به خاطر این قضیه آمد و این کار را انجام داد.

شیعیان امیرالمؤمنین هم باید تأسی کنند. نمی‌شود ما اسممان را شیعه علی بگذاریم و اقدامی در اینجا نکنیم، کاری انجام ندهیم و آنچه لازمه وفا و لازمه مروّت و لازمه فداکاری هست، انسان انجام ندهد؛ این خلاف مروّت است. انسان نسبت به موالیان نعمت خود و آن کسانی که نسبت به او حقّ حیات دارند، باید قدردان باشد. چرا که زندگی دنیوی و اخروی انسان به دست ائمه علیهم السلام است، و نباید نسبت به آنها بی‌تفاوت باشد و همین‌طور مطلب را سرسری بگذرانند.^۱

۱. جلسات پرسش و پاسخ (تهران)، جلسه ۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۱۹).

۴. حفظ حریم امام علیه السّلام

امام علیه السّلام یگانه ناموس عالم تکوین و تشریح

«امام علیه السّلام ناموس عالم خلق است و مردم باید به این دید به او بنگرند و کلام او را نصب العین خویش قرار دهند، و او را به عنوان مظهر اتمّ پروردگار در روی زمین بلکه در جمیع عوالم وجود به حساب آورند، و سخن او را از این منظر و افق، مطیع و منقاد گردند. مبدا ما پای از گلیم خود بیرون بگذاریم و جای پای او قرار دهیم! این الثّری من الثّریا؟ ذره را با آفتاب عالم تاب چه کار؟ و بنده را با ربّ الأرباب چه نسبت و چه میزان؟»^۱

عزم راسخ حضرت علامه در حفظ حریم ولایت و تبلیغ شعائر دینی

حضرت آیه الله طهرانی در کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام به تبیین شخصیت مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیهما پرداخته و می فرماید:

«از معدود افراد شاخص و مبرّز این مکتب به شمار می آید که همچون سایر اعظم و فحول عرصه معرفت و توحید با اهتمامی بلیغ و جدّیتی تحسین آمیز و عزمی راسخ، قدم راستین در میان نهاد و دامن همت بر میان بست، و علاوه بر طیّ مدارج کمالیه علوم و فنون ظاهری و متعارف و وصول به ذروه متألّئی عرفان و بصیرت و فقاقت متعارف و مصطلح، از مراتب فعلیت تجرّد و توحید حظّی وافر و نصیبی اوفیّ به دست آورد و مشام جانش با نفحات عالم قدس، معطرّ و سویدای ضمیرش از

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۴.

شریعه ماء معین شرع انور سیراب گردید و با حقایق و رموز عالم احکام آشنا گردید و بر اسرار و لطایف اوامر و نواهی اشراف یافت و به اشارات و ظرایف مبانی اسلام مطلع گشت. بدین لحاظ، کلام او حاوی اسرار نهفته، و تعبیرش سرشار از رموز ناشکفته، و در بیاناتش اشارات و تلمیحات به ملاکات و علل و اسباب مخفیّه بود.

این جانب در طول زمان مصاحبت و معاشرت با آن بزرگ، مواردی را یافتیم که نسبت به آنها از حسّاسیّت خاصی برخوردار بودند و برای اثبات یا نفی آنها جدّیّت و اهتمام بلیغی مبذول می‌داشتند، که از جمله آنها: حفظ حریم امامت و ولایت و عدم استفاده از اسامی و الفاظ و عناوین مختصّه به امام معصوم علیه السّلام در افراد عادی، هرچند بزرگ و عالی مقام باشند.

حسّاسیّت ایشان در این مورد به حدّی بود که جلد هجدهم کتاب / امام شناسی را در همین راستا، در عدم جواز استعمال لفظ امام در غیر از امام معصوم علیه السّلام به رشته تحریر درآوردند. کتابی که سالیان سال از نشر و پخش آن جلوگیری به عمل آمد و اخیراً در میان کتاب‌فروشی‌ها و معارض مشاهده گردیده است.^۱

لزوم داشتن غیرت بر حریم امام علیه السّلام

«امام ناموس عالم وجود است، و انسان نسبت به ناموسش غیرت دارد. اگر یکی بیاید و بگوید که: آقا خانم شما فلان حرف را زده و خلاف کرده است؛ شما رنگتان قرمز می‌شود، سرخ می‌شود، برافروخته می‌شوید، متعزّض می‌شوید که

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۴۶.

یعنی چه، خجالت بکشید، این حرف‌ها چیست که می‌زنید!

حالا اگر بگویند آقا فلان کس نسبت به یک خانمی در یک شهری این‌طور کرد، خیلی تفاوتی نمی‌کند! خُب این حرف را زده که زده، به ما چه؟ چرا ما بیاییم اخلاق خودمان را خراب کنیم، و خون خودمان را کثیف کنیم. آن هم راجع به یک بنده خدایی که کاری هم به ما ندارد، حالا چرا ما به او کار داشته باشیم! چرا؟ چون در درون ما قرار ندارد، شخصیت او در درون ما قرار ندارد، او ناموس ما نیست، ناموس دیگری است. می‌گوییم: خودش برود دفاع کند، شوهرش برود دفاع کند، پسرش برود دفاع کند، حرفی زدند برود دفاع کند، به من چه مربوط است!

امام علیه السلام و راه امام ناموس انسان است. یعنی خطرترین و حساس‌ترین و باورمندترین و معتقدترین و یقین‌ترین حقیقتی که می‌توان تصور کرد، آن حقیقت ولایت امام علیه السلام است. خُب مسئله چیست؟ یعنی اگر قرار باشد مسئله دائر باشد بین اینکه به انسان بد بگویند یا به امام بد بگویند، انسان کدام را باید انتخاب کند؟ به ما بد بگویند، چرا به امام بد بگویند؟ به انسان تعرض بشود یا به امام تعرض بشود؟ به ما تعرض بشود.

دفاع از امام علیه السلام واجب است. یعنی اگر جان امام در معرض خطر بود، حکم فقهی است که واجب است انسان دفاع کند، ولو کشته شود. این یک مسئله عادی است! هنری هم نکردیم. مگر مادر خودش را فدای فرزند نمی‌کند؟ مگر یک شخصی که عاشق یکی هست، خودش را فدای معشوق نمی‌کند؟ هنری نیست، این چیزها عادی است.

اگر قرار باشد که به شخصیت امام اهانت بشود یا به شخصیت انسان؛ انسان باید این را به جان بخرد. اگر قرار باشد تعرضی بشود، انسان باید به خود بگردد.

هرچه دارد و ندارد، این ملک طلق امام علیه السلام است و انسان صفرالکف، هیچ در دست نباید داشته باشد و همه چیز باید او باشد. تازه این مسئله اوّل راه است، تازه این قضیه شروع مطلب هست. البتّه مسائل دیگری هم هست که جای خودش را دارد!

لذا وقتی که انسان خودش را در مسیر امام قرار داد، خود به خود باید به تمام آنچه که احساس می‌کند برای تثبیت موقعیت خودش لازم است، جامه عمل بپوشاند.»^۱

خطر دست آویز قرار دادن امام زمان، برای دست یابی به مسائل دنیوی

و هم‌چنین می‌فرمودند:

«وای بر ما! وای بر ما! و وای بر ما که بنخواهیم امام زمان خودمان را دست‌آویز مسائل دنیوی خود قرار بدهیم. امام عصمت خدا و ناموس خداست. با ناموس خدا شوخی نکن که خدا با تو در می‌افتد! هر کاری می‌خواهید بکنید، کاری به امام زمان نداشته باشید، از او مایه نگذارید، سراغ او نروید. خودمان خلاف کنیم، ولی پای او را وسط نکشیم. توجّه کردید؟! امام ناموس پروردگار است، ناموس عالم وجود است، عصمت خدا را به بازی نگیر، این دُم شیر است به بازی نگیر. لذا ما باید راه خودمان را مشخص کنیم. راه ما پیروی از امام علیه السلام است، در عین اعتراف به قصور و در عین اعتراف به خطا و در عین اعتراف به زلالت و لغزش‌هایی که لازمه بشری است؛ اما هدف باید پا گذاشتن جای

۱. سخنرانی ۲۳ ذی‌قعدة ۱۴۳۵، مشهد (جلسه آقایان).

پای این مکتب باشد و به حرف این و آن هم توجه نکنیم! به خرده‌گیری‌ها توجه نکنیم! این خرده‌گیری‌ها همیشه بوده است، این طعنه‌ها و مسائل همیشه بوده است، این توجیهاات و تأویل‌ها همیشه بوده است!»^۱

بطلان نظریه تقدیم حفظ نظام اسلامی در دوران امر بین حفظ امام زمان و حفظ اسلام

«مسئله ارزش‌ها هم بر مبانی فلسفی متکی است، یعنی همین مبنای فلسفی است که می‌آید و ارزش درست می‌کند و مسائل اخلاقی و آنچه را که روابط اجتماعی و اخلاقی نسبت به این قضیه اقتضاء می‌کند را در زیر مجموعه خودش قرار می‌دهد.

امام علیه السلام روح عالم وجود است و آن جنبه صوری در نفس امام به حد تکامل مطلق رسیده است، لذا نتیجه عالم وجود می‌شود امام علیه السلام و آن نتیجه و چکیده عالم وجود است که جنبه مادی او به واسطه جنبه صوری او به مرحله تکامل عالی رسیده است؛ لذا بر مکلف واجب است که از این جنبه مادی که جسمیت اوست، حفاظت کند و جان امام را نگه دارد و اگر دشمنی امام علیه السلام را تهدید کرد، واجب است بر انسان که ولو به کشته شدن خود او، از امام دفاع کند؛ این وظیفه و تکلیف است.

و این تکلیف به این جهت است که الان نفس او به واسطه جنبه صوری به مرتبه تکامل مطلق رسیده است و ماده او را به واسطه آن جنبه صوری ارزش داده است، این ارزش به واسطه جنبه صوری امام علیه السلام است، لذا هیچ چیز از بقای

۱. سخنرانی عید نیمه شعبان، سنه ۱۴۳۴، قم.

امام علیه السّلام اولیٰ نیست و اینکه گفته می‌شود که:

”اگر امر دایر باشد بین اینکه یک قضیه‌ای که مربوط به اجتماع باشد و

قضیه‌ای که مربوط به اسلام باشد، آنجا امام باید فدا بشود!“

اینها همه مزخرفاتی است که شنیده می‌شود! اسلام یعنی امام علیه السّلام. دین یعنی امام علیه السّلام! مکتب یعنی امام علیه السّلام! تشیع یعنی امام علیه السّلام! اسلام منهای امام علیه السّلام گبر بودن و زرتشتی بودن است، کمونیست بودن است، الحاد است. اسلام منهای امام علیه السّلام، بی‌خدایی و شرک و کفر و جاهلیت و الحاد است. امام علیه السّلام است که به مکتب، صورت متکامله نوعیه می‌بخشد و بدون امام، مکتب فقط به ماده بودن خودش برمی‌گردد، ماده‌ای بدون صورت، و ماده بدون صورت هم که به اندازه یک ده‌شاهی سابق ارزش ندارد.

حقیقت امام علیه السّلام که صورت عالم وجود است، از جهات مختلف، مولّد اخلاق و مولّد احکام تکلیفی است، یعنی وجود امام علیه السّلام، بقائش اوجب از واجبات است و همین‌طور بر همان مبنا، حفظ حریم امام علیه السّلام نیز از اوجب واجبات است و هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجودی و اخلاقی به مرتبه امام علیه السّلام نمی‌رسد؛ پس امام سرّ عالم وجود است و اینکه گفته می‌شود: امام علیه السّلام ناموس خلقت است، به‌خاطر همین جهت است. یعنی نتیجه عالم خلقت در وجود امام علیه السّلام نهفته است و به همین جهت، این صورت فصلیه امام است که اقتضای این خصوصیات و شرایط را برای امام می‌کند. اگر امام علیه السّلام مانند بقیه افراد بود که این مزایا را نداشت. اگر امام فقط علمش بیشتر بود، یا تقوایش بیشتر بود، دیگر این مزایا نبود. خیلی‌ها هستند که علمشان کم است، زیاد است، متفاوت است، کم و زیاد دارند؛ اگر امام تقوایش زیاد بود،

خیلی‌ها هم هستند تقوا دارند، پرهیز دارند، به مستحبات عمل می‌کنند و از کراهت‌ها اجتناب می‌ورزند!»^۱

حرمت استعمال لفظ امام به صورت مطلق، بر غیر از امام معصوم

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب شریف / امام شناسی می‌فرماید: «در روایات وارده از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، اطلاق لفظ امام برای خصوص دوازده امام است، به خلاف امام مضاف مثل امام جماعت و امام جیش که در آن اصطلاحی نیست و به همان معنی لغوی باقی است. ما بسیاری از الفاظی داریم که در اصطلاح از معنی لغوی عدول کرده و استعمالش در غیر معنی اصطلاحی، مُحَرَّم است همچون لفظ «امیرالمؤمنین» که از جهت لغت می‌توان به هر کس که بر مؤمنین امارت داشته باشد امیرالمؤمنین گفت، اما اصطلاحاً (اصطلاحی که بنیاد گذارنده‌اش خود رسول الله است) به هیچ‌یک از ائمه طاهرین حتی بر حضرت بقیة الله تعالی فی الارضین استعمال این کلمه حرام است. و فقط از القاب خاصه «علی بن ابی طالب» است علیه افضل الصلاة والسلام. و همچون لفظ بقیة الله، و المهدی، و صاحب الزمان که لغتاً استعمالشان برای افراد متّصف به این اوصاف بلامانع است، اما در اصطلاح امامیه و شیعه‌ای که مذهبش را از امامان اخذ کرده است جایز نیست.

در مجلّات / امام شناسی بالأخصّ در مجلّد اوّل مقداری و در مجلّد چهاردهم، به طور تفصیل در این موضوع بحث شده است. ما خدای ناکرده نباید

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۳۰۰.

حقایق را فدای اهواء و آراء شخصیّه بنماییم و گرنه مفت باخته‌ایم و مکتب را فروخته‌ایم؛ «كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ عَن حَدِّهِ انْعَكَسَ اِلَى ضِدِّهِ».

مکتب شیعه امامیه اثنا عشریّه، امام زمان را امام و زنده می‌داند. دو شمشیر در یک غلاف جمع نمی‌شوند. و ما در برابر امام زنده شرمسار خواهیم بود که از زمان رسول الله تا به حال وی را امام بدانیم و خدای ناکرده در عمل او را کنار بگذاریم و این نشان و علامت خاصّه او را به خود بیندیم.^۱

حضرت آقا رضوان الله علیه در این باره می‌فرمودند:

«آمدند و جلوی این کتاب را گرفتند و گفتند که نباید پخش بشود؛ خوب چرا نباید پخش بشود؟! شما بیا جواب بده! ده جلد کتاب بنویس که نخیر به این دلیل و به این دلیل اشکال ندارد!

بسیار خوب، یک آقایی نظرش این است و این آقای کوچه بازار هم نبوده است؛ بلکه عالم بوده است. همه هم می‌دانند نظرش این است که گفتن «امام» و اطلاق «امام» بر غیر از امام زمان حرام است! بنده نظرم این است و این هم ادلّه آن.^۲ بسیار خوب، شما هم بیایید جواب بدهید و دلیل بیاورید، خواننده نگاه می‌کند یا این را می‌پسندد و می‌پذیرد یا آن را؛ این به کجا برمی‌خورد؟!

در حکومت اسلامی که حکومت آن، حکومت اثنی‌عشری است، و قانونش قانون جعفری است، آیا نباید مبانی تشیع در این حکومت باشد؟! آیا حتی نسبت به طرح مبانی باید ضیق باشد؟! الآن که دیگر زمان هارون و مأمون نیست! الآن زمان

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

زمان بسط حقایق آن مکتب تشیع است.^۱ در این مکتب، شعار ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲ معمول و متعارف می باشد.^۳

حساسیت و پافشاری علامه طهرانی در عقائد و مبانی مکتب تشیع

حضرت آقا می فرمودند:

«بعد از فوت مرحوم آقا، روزی من با یکی از آقایان و بزرگان در یک مجلسی نشسته بودم و ملاقاتی داشتم. آن هم پیرمردی بود و راجع به امام گفتن به آقای خمینی، نسبت به مرحوم آقا اعتراض داشت که چرا ایشان این قدر حساس بودند! این قدر حساسیت هم ضرورتی ندارد. حالا ما امام جماعت داریم، امام جمعه و امام البلد هم داریم، حالا یک امام هم این باشد، این که اشکالی ندارد!

گفتم که: اگر حساسیت ایشان به جا است، خوب این جای ایراد نیست^۴ و بنده هم نظرم همین است که حرام است. اما امام جمعه و امام البلد همه اینها مقید است و امام مطلق، فقط اختصاص به چهارده معصوم دارد و بس! - از باب اینکه حضرت پیغمبر هم دارای مقام ولایت و حضرت زهرا سلام الله علیها ایشان هم دارای مقام عصمت و ولایت بودند - مسئله نسبت به چهارده معصوم است.

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۱۹، ص ۱۳۲ مجلس ۶۰۳.

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۳. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۳.

۴. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۳، ص ۱۲۸: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: "العصبية في الله تورث الجنة والعصبية في الشيطان تورث النار"»؛ «پافشاری در راه خدا، سرانجامش بهشت است و تعصب در مسیر شیطان، نتیجه اش آتش دوزخ است.»

ما در قرآن امام کافر هم داریم: ﴿أُمَّةُ الْكُفْرِ﴾؛ حالا چرا شما به این
 ائمة‌الکفر، امام به صورت مطلق نمی‌گویید؟!
 امام گفتن به عنوان مطلق، در عرف شیعه فقط منصرف به امام معصوم است
 که به عصمت ذاتی رسیده است. بنابراین، اگر این حساسیت در غیر ماوقع و در غیر
 موضع است، باید اصل قضیه مورد بررسی قرار بگیرد که اصلش خلاف است، و الا
 آن حساسیتی که بر اساس عرق دینی به وجود بیاید، چه ایرادی دارد؟!»

بیان حقائق تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد

حضرت آیه الله طهرانی در کتاب/جماع از منظر نقد و نظر چنین می‌نگارند:
 «بیان حقائق نورانی تشیع هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناسد؛ حدّ و مرز او
 جهل و خرافات و اوهام و تخیلات است. حدّ او عناد و عصبیت و
 انانیت و خودباختگی در قبال شخصیت‌های کاذب در مقابل شخصیت
 امام علیه السلام است. حدّ او ترس و خوف از دست‌دادن منافع و
 مصالح دنیوی و عالم غرور و ضلالت است. برای یک عالم شیعی و فقیه
 مکتب اهل بیت علیهم السلام فقط امام معصوم علیه السلام حجیت و
 سندیت دارد و بس! و تمامی علماء و فقهاء رضوان الله علیهم از صدر
 اسلام تا انتهای عالم شرع و تکلیف ریزه‌خوار سفره لایتناهی امام صادق
 علیه السلام‌اند، و فقط چشم امید بر آن آستان دارند و عنایت و لطف و
 کرامت از آن درگاه می‌طلبند و بس!
 در نزد یک عالم شیعی تمام شخصیت‌ها به هر مقدار و هر مرتبه در قبال

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۸، ص ۴۴۹، مجلس ۲۴۳.

شخصیت و شأن یک امام معصوم علیه السلام پوچ و توخالی و غیر معتبر است، و اصلاً به غیر امام علیه السلام نباید به فرد دیگری و لو به یک لحظه نظری بیندازد و رأی او را نیز جویا شود و یا از او استمداد بطلبد.^۱

اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

حکیم الهی و عارف ربّانی، نابغه وادی توحید و معرفت، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) ... این مرد بزرگ و رجل الهی که انصافاً در حق او ظلم‌ها و ستم‌ها و نسبت‌های ناروایی از دوست و دشمن زده شده است، باید او را از زمره شیعیان خلص و حقیقی مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب آورد. آیا مولانا را با اشعار او درباره عید غدیر و انتصاب حضرت مولی الموالی به ولایت حقّه حقیقیّه الهیه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، باید سنی فرض نمود؟! در آنجا که می‌گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی مولای اوست
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند	بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیاء آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید ^۲

ما کدام فرد سنی را پیدا می‌کنیم که از واقعه غدیر این چنین حکایت نماید و

۱. اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۱۱.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

ولایت رسول خدا را بر امیرالمؤمنین علیه السّلام منطبق و ساری بدانند؟! و یا در مقام تعریف از صفات و ملکات مولا این چنین داد سخن بدهد:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزّه از دغل
در غذا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گفت بر من تیغ تیز افراستی	از چه افکنندی مرا بگذاشتی
در شجاعت شیر ربّانیستی	در مروّت خود که داند کیستی؟ ^۱

* * *

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شمّه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست	زآنکه بی شمشیر کشتن کار اوست ^۲

و در ادامه، از خلافت اُبی بکر به سُوءُ الْقَضَاءِ و از خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام به حُسْنُ الْقَضَاءِ یاد می‌کند:

راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوء القضاء حسن
چون تو بایی آن مدینه علم را	چون شعاعی آفتاب حلم را

۱. همان، دفتر اول.

۲. همان.

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه مالِه کُفواً أحد^۱
 آیا کسی که خلافت ابوبکر را سوء القضاء یعنی قضای ناموزون و ناپسند
 الهی می داند او سنّی است؟! و یا کسی که یک چنین غزلی درباره آن حضرت
 می سراید می توان حتی تصوّر و احتمال تسنّن را به او داد؟!
 تا صورت پیوند جهان بود علی بود
 تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
 شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود
 سلطان سخا و کرم و جود علی بود
 مسجود ملائک که شد آدم ز علی شد
 آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
 هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس
 هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
 هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
 هم صالح پیغمبر و داود علی بود
 آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس
 در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
 آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
 کردش صفت عصمت و بستود علی بود

۱. همان.

آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر
از کنگرهٔ عرش برافزود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه‌گشایی که در قلعه خیبر
برکند به یک حمله و بگشود علی بود
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم
از روی یقین در همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است
تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان
شمس‌الحق تبریز که بنمود علی بود^۱
و یا اینکه در جای دیگر چنین گوید:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
یک ممکن و این همه صفات واجب لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۲

آیا هیچ عاقلی ممکن است نظری به این اشعار بیاندازد و مولانا را شیعی
فرض ننماید؟ و اگر باز در مقام توجیه و تأویل برآید، این نیست جز جحد و انکار

۱. همان.

۲. همان.

و مکابره و اصرار بر باطل و محق حق و محو فضیلت.^۱

شعر عطار نیشابوری درباره جایگاه مولا امیرالمؤمنین نسبت به غاصبین

داستان مولانا جلال‌الدین محمد رومی از جهت قاطعیّت در تشیع وی، درست مانند حکایت عارف کامل شیخ فریدالدین عطار نیشابوری می‌باشد؛ و از این جهت باید گفت: همان ظلم و ستمی که بر مولانا رفته، بر او نیز روا داشتند و با وجود تصریح بر امامت و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولاد او علیهم‌السلام، او را در زمره اهل سنت و مخالف با مکتب و طریق اهل بیت به حساب می‌آورند.

وی در کتاب *الهی نامه* خود پس از ذکر مناقب و مدائحی برای خلفای ثلاثه، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌رسد چنین گوید:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است	امیرالمؤمنین حیدر تمام است ^۲
گرفته این جهان زخم سَنانش	گذشته زان جهان وصف سه نانش
چو در سرّ عطا اخلاص او راست	سه نان را هفده آیت خاص او
تو را گر تیر باران بر دوام است	علیُّ حُبّه جُنّه تمام است
پیمبر گفتش ای نور دو دیده	ز یک نوریم هر دو آفریده
علی چون با نبی باشد ز یک نور	یکی باشند هر دو از دویی دور

۱. *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. خ ل: «علی و آل او ما را تمام است».

چنان در شهر دانش باب آمد که جنت را به حق بواب آمد
 چنان مطلق شد او در فقر و فاقه که زر و نقره بودش سه طلاقه
 اگر علمش شدی بحری مصور در او یک قطره بودی بحر اخضر
 چو هیچش طاقت منت نبودی ز همت گشت مزدور جهودی^۱
 کسی گفتش: چرا کردی؟ برآشت زبان بگشاد چون تیغ و چنین
 لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلُلِ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنِّ الرِّجَالِ
 يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ فَقُلْتُ الْعَارُ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ^۲

اشعاری آبدار و عرشی در وصف مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام

چه زیبا و مناسب است که این مقاله را با اشعاری زیبا و آبدار (که به فرمایش حضرت آقا در حال و هوایی چون حال و هوای حسّان بن ثابت، هنگامی که متصل به مقام ولایت بود، با الهام و تأیید ربّانی روح القدس، توسط یکی از شاگردان مرحوم آیه الله شیخ محمدجواد انصاری همدانی سروده شده است) در وصف سیماء ملکوتی و مقام لاهوتی صاحب شفاعت کبری، قسیم الجنّة و النّار، قائد الغرّ

۱. خ ل: «یهودی».

۲. *الهی نامه* (عطّار نیشابوری)، ص ۲۲ و ۲۳. ترجمه:

«انتقال صخره‌های مهیب از قلّه کوه‌های مرتفع برای من گواراترست از منت کشیدن از افراد مردم به من می‌گویند: اکتساب برای همچو تویی ننگ و عار است! پس من در جواب گفتم: عار و پستی در شفاعت درخواست از مردم است نه در اکتساب.»

۳. *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۲۹۴.

المحجّلین، حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب سلام الله و صلوات الملك
المنان علیه به پایان برسانیم:

سوره ﴿وَالشَّمْسُ﴾ رویت یا امیرالمؤمنین

آیه ﴿وَاللَّيْلُ﴾ رویت یا امیرالمؤمنین

عالمی در جست‌وجویت یا امیرالمؤمنین

جان فدای خُلق و خویت یا امیرالمؤمنین

هست هر جا گفت و گویت یا امیرالمؤمنین

ای به گرد خرمن جودت سلیمان همچو مور

ای دم جان‌آفرینت روح‌بخش نفخ صور

حاکی از نور جمالت آیه ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾

پرتوی از مهر رویت آتش وادی‌طور

داشت موسی آرزویت یا امیرالمؤمنین

گم‌رهان خلق را خضر سیلی یا علی

امت مرحومه را در ره دلیلی یا علی

اوستاد و رهنمای جبرئیلی یا علی

چون که یکتا مظهر ربّ جلیلی یا علی

قبله‌گام خاک کویت یا امیرالمؤمنین

گر به کثرت بینمت هستی جهان را پیشوا

ور به وحدت خوانمت بر انبیائی رهنما

از زبان مصطفی گردیده مدّاحت خدا
 چون به درگاه ربوبیت بری دست دعا
 حق بود لئیک گویت یا امیرالمؤمنین
 وارث علم نبی و سرّ ﴿مَا أَوْحَى﴾ تویی
 خسرو ملک جهان و تخت ﴿أَوْ أَدْنَى﴾ تویی
 حکمران عالم هستی و مافیها تویی
 من چه گویم تاج دار ﴿عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ﴾ تویی
 عرش فرش خاک گویت یا امیرالمؤمنین
 حاش لله یا علی گر گویمت عیسی دمی
 گر بخواهی صد مسیحا زنده سازی هر دمی
 نعمت خلد برین از ابر جودت شبنمی
 یا علی در هر دمی هستی تو در هر عالمی
 حق ز هر سو روبه رویت یا امیرالمؤمنین
 معترف بر عجز و صفت خلقت هفت آسمان
 ای منزّه تر ز وصف مدحت کرّویان
 لال گشته در مدیح تو زبان انس و جان
 الله الله در تن احمد تویی روح روان
 انبیاء مجذوب خویت یا امیرالمؤمنین

ای که در دستت زمام خلقت آرض و سماست
 بر سرت تاج ﴿تَبَارَكَ﴾، در دلت جای خداست
 کس نپندارد که روح احمد از حیدر جداست
 مرتضی چون مصطفی و مصطفی چون مرتضی است
 ای دل عالم به سویت یا امیرالمؤمنین
 دُرَّةُ الْبَيْضَاءِ وَحَدَتْ نَوْرِبَخْشِ اَوْصِيَاءِ
 چون که مولود تو از بطن مشیت شد جدا
 شد مزین کعبه و دامان ختم انبیاء
 احمد محمود ابوالقاسم محمد مصطفی
 بوسه‌ها می‌زد به رویت یا امیرالمؤمنین
 شد ز فیض خلقت تو بحر رحمت منشعب
 ای خدا را منتخب، هستی خدا را منتخب
 یازده بدر تمام از مهر رویت مکتسب
 ای وجودت بحر رحمت ای محیط متحب
 قطره کوثر ز جودت یا امیرالمؤمنین
 وصف فعالیت تَوْ يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
 آیتی از شرح صدرت لوح محفوظ خدا
 ألطف از ارواح علیین بود جسم شما
 هست مرآت وجودت پای تا سر حق‌نما

چون کنم وصف نکویت یا امیرالمؤمنین
 خواست احمد در غدیر خم ید بیضا کند
 آشکارا بر خلائق سرّ ﴿مَا أَوْحَى﴾ کند
 بهر تعیین ولی، امر خدا اجرا کند
 تا تو را از امر حق بر ماسوی مولا کند
 کرد ز آن رو گفت و گویت یا امیرالمؤمنین
 با خیالت فارغ از حور و قصور و جنّتم
 بی‌نیاز از ملک و مال و تخت و تاج و دولتم
 از گدایی درت سلطان صاحب حشمتم
 بعد صد سال از گذر افتد تو را بر تربتم
 زنده می‌گردم ز بویت یا امیرالمؤمنین
 ای ز لعلت آب حیوان خورده آب زندگی
 من کجا و مدح تو با این همه شرمندگی
 خضر نازد کز کفت بگرفته خطّ بندگی
 می‌نماید مهر و مه با آن همه تابندگی
 کسب نور از مهر رویت یا امیرالمؤمنین
 ای تو در خلقت امام اولین و آخرین
 ذات پاکت مظهر توحید ربّ العالمین

چون کنی تسییح و حمد خالق حسن آفرین
 در وجود قدسیان و در تن روح الامین
 روح بخشد ذکر هویت یا امیرالمؤمنین
 گر نبودی مَنعم از دربار ربّ العالمین
 فاش گفتم پیش تو ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ﴿نَسْتَعِينُ﴾
 غیر حبّ و بغض تو بالله نباشد کفر و دین
 ای ز عشقت مستی علوی و خیل عارفین
 مستی چرخ از سبوت یا امیرالمؤمنین^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى
 أَخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَصَاحِبِ سِرِّهِ وَلِوَالِدِهِ وَوَزِيرِهِ وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ
 خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ: عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَلَى الْبَتُولِ الْعَدْرَاءِ الصِّدِّيقَةِ
 الْكُبْرَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
 جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَسَهَّلَ مِنْهَجَهُ وَجَعَلْنَا
 مِنْ شِيعَتِهِ وَتَابِعِيهِ وَنَاصِرِيهِ وَالذَّابِبِينَ عَنْهُ وَالْمُحَامِلِينَ لِذَلَّتِهِ وَشَوْكَتِهِ.
 اللَّهُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ وَمُخَالِفِيهِمْ وَمُعَانِدِيهِمْ وَغَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَمُنْكَرِي
 فَضَائِلِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

۱. مطلع انوار، ج ۹، ص ۱۹۸.

اللَّهُمَّ أَعْلِي دَرَجَةَ أُسْتَاذِنَا وَوَلِيِّنَا وَمُرَبِّينَا وَالْهَادِي إِلَى الْحَقِّ صِرَاطُنَا، الْمَرْحُومِ الْمَبْرُورِ، الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّهْرَانِيِّ، وَاجْعَلْنَا مِنْ سَالِكِي سَبِيلِهِ وَالثَّابِتِينَ عَلَى مَنَهْجِهِ فِي صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُؤَفَّقِينَ لِإِدَاءِ شُكْرِهِ، وَ مِنَ الْمُؤَدِّينَ لِحُقُوقِهِ، وَ احْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!

فهرست منابع و مصاد

- نرم افزار جامع الأحادیث، نسخه ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.^۱
- نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار حافظ، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار کیمیای سعادت، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.

۱. کلیه مطالب این مقاله و منابع استفاده شده، به جز مواردی که منابع مذکور در پاورقی‌ها به نقل از کتب مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما بوده است، از نرم افزارهای موجود در دسترس همگان نقل شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معرفی آثار

(گروه موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع)

مبانی اصیل مکتب تشیع در آثار عرفا و بزرگان از اولیاء الهی همچون علامه آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى، حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و خلف صالح ایشان، حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله سرهما، بهترین گنجینه برای فتح باب معرفت و شکوفایی عقلانیت می باشد.

در این مجموعه برای سهولت اطلاع از مبانی اصیل مکتب تشیع، مطالب به صورت دسته بندی و موضوعی در قالب «سلسله مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع» برای حق جویان و رهروان مکتب حریت و عقلانیت، تقدیم می گردد:



آثار منتشره به صورت الکترونیکی

مهر درخشان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه.

مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع

- (۱) کیمیای سعادت در پرتو رفیق
- (۲) تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور (جلد اول)
- (۳) سیره سالکان در ماه رمضان

- (۴) سیری در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السلام (جلد اول)
- (۵) سیری در تاریخ امام رضا علیه السلام
- (۶) سیره سالکان در زیارت مشاهد مشرفه (در موضوع زیارت امام رضا علیه السلام)



عید غدیر، روزی است که بید با ولایت تجدید پعت کنیم. یعنی بگویم تا حالا هر چه بود گذشت و امسال رسال اول خودمان قرار بدھیم. از روز عید غدیر بمنیم کہ امامان چه می خواهند: در کجا سخن بگویم و در کجا ساکت باشیم؛ هر جایی ہم بنید حرف زد! کجا رضای او هست؟ همان جا قدم برداریم و رضای او را بر رضای خود برتری دھیم. آن فضائی را کہ برای آن زمان بود، برای خود میاوریم و خود را در آن فضا قرار بدھیم. اگر این طور باشد، آن وقت همان منتظری خواهیم بود کہ منتظر ظهور حق توسط مهدی موعود و فرزند آن علی علیه السلام خواهیم بود. دیگر در این صورت ما ہم در همان راستا حرکت می کنیم و در همان جریان غدیر و در همان فضای غدیر قرار می گیریم.

از صفحه ۲۳۵ کتاب)

